

بازنویسی منتهی الآمال

گزارشی مختصر و روان از زندگانی

حضرت امام باقر علیه السلام

زهره دهلشت

با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی



انتشارات نبأ

سرشناسه: دهدشت، زهره، ۱۳۴۷  
عنوان و پدیدآور: گزارشی مختصر و روان از زندگانی حضرت امام باقر / زهره  
دهدشت؛ با نظارت عبدالحسین طالعی.  
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.  
شابک: ۶-۱۳۶-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: کتاب حاضر بازنویسی منتهی‌الآمال نوشته حاج شیخ عباس قمی باب  
چهارم است.  
موضوع: محمد بن علی (علیه السلام)، امام پنجم، چهارده معصوم، سرگذشتنامه.  
موضوع: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی‌الآمال. اقتباس‌ها.  
شناسه افزوده: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰. ناظر.  
شناسه افزوده: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی‌الآمال. برگزیده.  
رده‌بندی کنگره: BP۴۴  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۵۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۶۰۰۳۶



انتشارات نیا

گزارشی مختصر و روان از

زندگانی حضرت امام باقر (علیه السلام)

بازنویسی منتهی‌الآمال

زهره دهدشت

با نظارت: عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ و صکافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۴۰۰ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان

بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۳۵۷۷۶

شابک: ۶-۱۳۶-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ISBN 978 - 600 - 264 - 136 - 6





## فهرست مطالب

|                                                                                   |    |
|-----------------------------------------------------------------------------------|----|
| مقدمه                                                                             | ۹  |
| فصل ۱: گزارش ولادت و اسم و کنیه و لقب آن جناب                                     | ۱۷ |
| نام و القاب آن حضرت                                                               | ۱۹ |
| فصل ۲: مکارم اخلاق و فضایل و مناقب حضرت امام محمد باقر <small>علیه السلام</small> | ۲۵ |
| روایاتی در مناقب و مفاخر امام باقر <small>علیه السلام</small>                     | ۲۶ |
| چند حکایت در مناقب و مفاخر امام باقر <small>علیه السلام</small>                   | ۳۹ |
| حکایت اول: تلاش معاش و پاسخ به صوفیه                                              | ۴۰ |
| حکایت دوم: سپاس الهی                                                              | ۴۳ |
| حکایت سوم: گذشت و زیرکی                                                           | ۴۴ |
| حکایت چهارم: ادای حقوق برادران مسلمان                                             | ۴۷ |
| حکایت پنجم: رضا به قضای الهی                                                      | ۵۲ |
| حکایت ششم: انصاف آن حضرت                                                          | ۵۲ |

۵۳ ..... حکایت هفتم: عطا و بخشش آن حضرت

۵۳ ..... حکایت هشتم: حلم و حُسن خُلق آن حضرت

۵۹ ..... فصل ۳: برخی از معجزات حضرت امام محمد باقر (ع)

۵۹ ..... اول: قدرت و علم امام (ع)

۶۱ ..... دوم: زنده شدن مُرده به معجزه آن حضرت

۶۵ ..... سوم: معجزه آن حضرت نسبت به جابر بن یزید

۷۶ ..... چهارم: کیسه‌های پول و معجزه حضرت (ع)

۷۸ ..... پنجم: دیوار مانع دیدن حضرت نمی‌شد

۸۰ ..... ششم: بیرون آوردن طعام و برخی چیزهای دیگر از یک خشت

۸۱ ..... هفتم: بیرون آمدن سیب از میان سنگ به دست آن حضرت

۸۲ ..... هشتم: اسم اعظم

۸۴ ..... نهم: نزول انگور و جامه از آسمان

۸۵ ..... دهم: بینا شدن ابوبصیر و بازگشت او به نابینایی

۸۷ ..... یازدهم: قَبْره و پذیرش ولایت

۸۹ ..... دوازدهم: خبر دادن آن حضرت از غیب

۹۱ ..... فصل ۴: مواظ و کلمات حکمت‌آمیزی از امام محمد باقر (ع)

۹۱ ..... دانش و بردباری

۹۲ ..... کمال واقعی

۹۵ ..... دوستی بیست ساله

۹۵ ..... بزرگواری در دنیا و آخرت

۹۵ ..... آثار کوتاهی در رفع نیاز برادر مؤمن

۹۶ ..... واعظ درونی

|     |                           |
|-----|---------------------------|
| ۹۶  | دشمن خداوند جلّ و علا     |
| ۹۷  | فضیلت عالم                |
| ۱۰۳ | درخواست از ناهلان         |
| ۱۰۴ | چهار گنج انسان ساز        |
| ۱۰۵ | دلسردی و کسالت در کارها   |
| ۱۰۷ | معنای تواضع               |
| ۱۰۷ | فضیلت حیا                 |
| ۱۰۹ | سه موعظه رهایی بخش        |
| ۱۱۰ | صفات شیعه                 |
| ۱۱۳ | فضیلت تهجد و شب زنده داری |

#### فصل ۵: وفات حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و آنچه میان ایشان و مخالفان

|     |                                                        |
|-----|--------------------------------------------------------|
| ۱۱۷ | واقع شد                                                |
| ۱۱۸ | گزارشی از احضار حضرتش به شام به امر هشام               |
| ۱۱۸ | احضار به دمشق                                          |
| ۱۱۹ | تیراندازی حیرت آور                                     |
| ۱۲۰ | تبیین برخی مقامات امیر مؤمنان و ائمه (علیهم السلام)    |
| ۱۲۴ | تسلیم خصم                                              |
| ۱۲۵ | ملاقات با راهب نصرانی                                  |
| ۱۲۸ | نگرانی حکومت از علنی شدن کمالات حضرت                   |
| ۱۲۸ | در مدین چه گذشت؟                                       |
| ۱۳۰ | چند گزارش دیگر از روزهای شهادت امام باقر (علیه السلام) |

#### فصل ۶: فرزندان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

|     |                   |
|-----|-------------------|
| ۱۳۸ | مشهد اردهال کاشان |
|-----|-------------------|

|     |                 |
|-----|-----------------|
| ۱۴۳ | منابع فصل اول   |
| ۱۴۸ | منابع فصل دوم   |
| ۱۵۷ | منابع فصل سوم   |
| ۱۶۸ | منابع فصل چهارم |
| ۱۷۷ | منابع فصل پنجم  |
| ۱۹۰ | منابع فصل ششم   |

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

[ 1 ]

وقتی از امام سجاد علیه السلام پرسیدند که امر امامت پس از حضرتش در کدام یک از فرزنداناش خواهد بود، چنین پاسخ داد:

«إِلَى ابْنِي هَذَا، وَ أَشَارَ إِلَى مُحَمَّدٍ ابْنِهِ؛ إِنَّهُ وَصِيٌّ وَ  
وَارِثِي وَ عِيْبَةُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ بَاقِرُ الْعِلْمِ.... سَوْفَ  
يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ خُلَاصُ شِيعَتِي وَ يَبْقُرُ الْعِلْمَ عَلَيْهِمْ بَقْرًا»<sup>۱</sup>

این فرزندم، محمد! که وصی و وارث من، جایگاه علم من، معدن علم و شکافنده‌ی علم است.... زود! خالصان شیعیانم به سوی او رفت و آمد کنند، و او دانش را - چنان‌که باید و شاید - بشکافد.  
سیدالسااجدین علیه السلام با این بیان رسا و گویا، تکلیف امامت را برای سال‌های پس از خود روشن کرد.

## [ 2 ]

پس از فاجعه‌ی بی‌مانند عاشورا امتحان دشواری برای امام سجاد (ع) پیش آمد. هجوم فرهنگی گسترده‌ی امویان به حریم عقاید حقه‌ی امامیه همراه با اختناق شدید نسبت به شیعه، از یک سوی و کمبود یاوران مخلص از سوی دیگر، چنان راه را بر چهارمین حجت خدا بسته بود که آن گرامی از طریق تربیت و هدایت عقیدتی افراد، همراه با حمایت مالی آن‌ها توانست شعله‌ی لرزان دین خدا را در برابر توفان شدید دشمنان، روشن نگاه دارد و به آیندگان بسپارد.

اگر امام باقر (ع) فرصتی برای نشر آموزه‌های مکتب و وحی یافت، در پرتو جهاد صبورانه‌ی پدر بزرگوارش بود که خون دل خورد و صبر پیشه کرد و «از هر فتیله‌ای هزار چراغ بر افروخت».

## [ 3 ]

امام باقر (ع) افزون بر آن‌که رنج غربت پدر را به ارث برد، در زمان امامت خود، از سخنان غلط طرفداران برادر خود جناب زید شهید نیز رنج فراوان برد. پیدایی نظریه‌ی «محوریت و اصالت قیام بالسیف برای اصل اصیل امامت» کار را بر پیروان دیدگاه الهی-آسمانی «امامت نصّ مدار» دشوار کرده بود. حضرتش از یک سوی در صدد تصحیح خطای نوپدید بود و از سوی دیگر باید به گونه‌ای عمل می‌کرد که امویان از این اختلاف فکری که در میان فرزندان رسول خدا پیش آمده، سوء استفاده نکنند، یعنی خاندان پیامبر «دشمن شاد» نشوند. این حرکت دوجانبه نوعی حرکت بر لبه‌ی تیغ بود و دشواری خاص خود را داشت که حضرتش به خوبی از عهده‌ی آن برآمد، چنان‌که تاریخ گواهی می‌دهد.

## [ 4 ]

در این میان نقش جناب جابر بن عبدالله انصاری بسیار تعیین کننده است؛ پیر روشن دل سپیدموی سپیدروی، که عمر طولانی خود را در خدمت رسول خدا و پنج تن از امامان معصوم علیهم السلام گذرانده و خالصانه و مجاهدانه در تمام مواقف در کنار خاندان نور ایستاده و پایمردی نشان داده است. جابر را در طول چند دهه پس از رحلت پیامبر، همواره به مانند رایت هدایت می توان دید، در فضای مه آلوده ای که پیروان سقیفه ساخته اند.

اما در زمان حضرت باقرالعلوم علیه السلام این قصه نمود دیگری داشت. در این زمان، مردمی که ارزش امامت را نمی شناسند، ارزش «هم صحبتی پیامبر» را برترین ارزش می دانند. البته هم صحبتی پیامبر، فضیلتی است مشروط، که به شرط وفاداری به لوازم این ارزش، جایگاهی والا می یابد، وگرنه فرصت سوزی شگفتی در پی خواهد داشت و خسرانی عظیم... بدین سان، اهمیت صحابیان، «کلمه ای حق بود که از آن هدفی باطل می خواستند».

## [ 5 ]

باری، در این فضای تیره، تجدید بیعت مکرر یکی از مهم ترین بازماندگان صحابه با نوجوانی از خاندان پیامبر، اندیشه های نارسای کوته نظران را به این حقیقت والای ولایت جلب می کرد که دستیابی به معدن الهی علوم نبوی وابسته به دیدار حضوری پیامبر نیست؛ بلکه این خداوند حکیم است که به هریک از بندگان خود که بخواهد، علم الهی را می بخشد، چنان که در میان همه بندگان خود، آن را به پیامبر بخشید

و پیش از آن، موهبت این گنجینه را به نوزادی به نام عیسی در کتاب جاودانه‌ی قرآن ثبت کرد.

جابر، پیرمردی از صحابه‌ی پیامبر بود که بارها در کمال تواضع و در نهایت وظیفه‌شناسی، پیش چشمان خیره‌ی مردم، در مسجد النبی، در حضور نوجوانی می‌نشست و حدیث می‌خواند و امام باقر (علیه السلام) گاه به تأیید و گاه به تصحیح کلامش را می‌شنید. این همه به تثبیت عقیده‌ی مردم به امامت حضرتش کمک می‌کرد. جابر نقش و وظیفه‌ی خود را به خوبی ادا کرد. رضوان خدا بر او باد.

## [ 6 ]

خاندان پیامبر، خزانه داران علم الهی رسول خاتم‌اند که امانت خداوندی را نیکو پاس داشتند تا در هر زمان که حکمت خدایی اقتضا کند و اذن آفریدگار باشد، بخش‌هایی از آن را در اختیار برخی از برگزیدگان یا تمام مردم بگذارند.

بدین روی، هر پرده از علوم الهی و هر برگ از کتاب قطور وحی که در اختیار اهل بیت بوده و در زمانی آن را منتشر کردند، باید سپاس ویژه از امامی معصوم داشت که تشنگان وادی معرفت را به قطراتی از زلال وحی سیراب کرده و عطش جانمان را برطرف کردند.

این‌گونه است که نشر متونی کلیدی، راهگشا و زیربنایی مانند زیارت عاشورا، حدیث لوح آسمانی جابر و خطبه‌ی مفصل پیامبر در غدیر - که برای نخستین بار توسط حضرت باقر العلوم صلوات الله علیه انجام شد - شیعه را تا ابد و امدار آن گرامی کرده که سبک زندگی علوی را به همگان نشان داده است.

این کمترین دلیلی است که اقتضای آن دارد در جهت شناخت امام باقر علیه السلام بیش از گذشته بکوشیم، به امید دستیابی به معرفتی افزون تر از پیش.

## [ 7 ]

نمی‌توان از پنجمین جانشین راستین رسول خدا سخن گفت، ولی در باره‌ی ستم مشهود حاکمان و ساکنان مدینه النبی بر مزار نورانی این گرامی فرزند پیامبر رحمت سخن نگفت.

به راستی دیدن مزار این بزرگ مرد آسمانی، در چنان وضعی، آن هم در جوار جدّ امجدش - که آن «دورهای نزدیک» به زبان، ادعای افتخار خدمت به شهر پیامبر را دارند - قلب هر آزاده‌ای را به دردمی آورد؛ گرچه به امامت حضرت باقر العلوم گردن نهاده باشد.

به پاسداشت این همه گوهرهای حکمت و حیانی که از آن گرامی رسیده، آیا سزاوار نبود که بقعه‌ای در خور شأن حضرتش، همراه با پژوهشکده‌ای برای بررسی آثار علمی بازمانده از ایشان پیش چشم همگان برپا شود؟ آیا این است بزرگداشت مقام پیامبر در شهر پیامبر، و در جوار مسجد جاودانه‌ی پیامبر؟ و آیا این است عمل به آیه‌ی شریفه‌ی «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» که با چنین خشونت‌ی با میراث گرانسنگ پیامبر رحمت برخورد کنند و حتی با مزار فرزندان‌ش که میراث دار علم الهی آن جناب‌اند، چنین رفتار شود؟

## [ 8 ]

سخن در این است که گام نهادن در مسیر شناخت و شناساندن حضرت باقر العلوم علیه السلام به نوعی همگامی با جریانی خطرناک است که

در زمان حیات، حضرتش رابه ورطه‌ی غربت کشانده و پس از شهادت مظلومانه با مزار حضرتش چنان کرده است. امروز زیان بی‌توجهی به آثار امام باقر، کمتر از زیان بی‌توجهی به مزار حضرتش نیست. لذا هر اقدامی در مسیر شناختن و شناساندن آن امام همام، زنگار غفلت را از دل‌های ما برمی‌دارد و مرغ دل را به سوی آن قبله‌ی قبيله به پرواز درآورد.

بازنویسی باب هفتم کتاب نفیس منتهی الآمال در همین راستا است که چراغی دیگر در مسیر آشنایی همگان با پنجمین حجت خدا بر افروزد. این گام در ادامه‌ی جهاد مخلصانه‌ی محدث قمی که نزدیک به یکصد سال پیش کتاب منتهی الآمال را نوشت، ضرورتی مهم دارد تا نسل‌های بعدی از حاصل این تلاش بهره ببرند، بدون این که گرفتار زبان و شیوه‌ی نگارش این کتاب شوند که به هر حال، متناسب با زمان اصل کتاب است.

تلاش سرکار خانم دهدشت در تولید این اثر، ستودنی است که اجر آن با خاندان نور باد.

## [ 9 ]

منتهی الآمال به شیوه‌ی سنتی نوشته شده است یعنی نقلی محض. تحلیل و بررسی تاریخی، موضوعی نوپدید است که باید از منابع دیگر طلب کرد. با این حال، حُسن این شیوه آن است که مواد خام را بی‌تصرف و تغییر به انسان می‌رساند و دست او را برای تحلیل‌های جدید باز می‌گذارد؛ فرآیندی که هیچ کار تحقیقی از آن بی‌نیاز نیست. باید دانست که نوع بیان محدث قمی آمیزه‌ای از آموزه‌های مرتبط

با تاریخ، حدیث، رجال، تراجم، مواعظ، عبرت گرفتن، ادبیات و... است. ایشان تاریخ و سیره را برای عبرت گرفتن می‌نویسد نه محض پژوهش و نگارش تاریخی. لذا در جزئیات و اختلافات تاریخی که در کتاب‌های پژوهشی آمده وارد نمی‌شود. گاهی در مورد مطلبی که اقوال مختلف دارد به یک قول بسنده می‌کند بدون این‌که ترجیح خاصی برایش قائل باشد. در مرحله‌ی بهره‌گیری از این کتاب باید به این نکته توجه جدی داشت.

## [ 10 ]

در این دفتر، باب هفتم منتهی الآمال که اختصاص به امام باقر علیه السلام دارد، بازنویسی شده است.

گام‌هایی که در فرآیند بازنویسی طی شده چنین است:

۱. تقسیم کتاب پربزرگ و بار منتهی الآمال به دفترهایی کم‌حجم و خوش‌خوان.

۲. بازنویسی و تبدیل عبارات متن به فارسی روان فعلی.

۳. بازیابی منابع منقولات کتاب، از چاپ‌های فعلی آن منابع.

۴. توضیح نام‌های اماکن، شخصیت‌ها، کتاب‌ها، رویدادها و دیگر أعلام در پانویس. گاهی اوقات توضیحاتی برای تبیین برخی از مطالب متن یا پاسخ‌گویی به پرسش‌های مقدّر که در مورد برخی مطالب ممکن است پیش‌آید اضافه شده است.

۵. افزودن مستندات مؤلف بزرگوار در پایان هر فصل. بدین سان حتی آن گروه از خوانندگان پژوهشگر که دسترسی به هیچ‌یک از منابع کهن ندارند، می‌توانند این مستندات را در اختیار داشته باشند.

برای تعیین مصادر کتاب (بند سوم)، از تحقیق استاد ناصر باقری بیدهندی (چاپ انتشارت دلیل ما) و نیز نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور بهره برده ایم.

[ 11 ]

این دفتر، در عین استقلال، حلقه‌ای از سلسله‌ی «بازنویسی منتهی‌الآمال» است که تاکنون بازنویسی باب‌های دوم، چهارم و چهاردهم آن (مربوط به حضرات: صدیقه کبری، امام مجتبی و ولی عصر (علیه السلام)) منتشر شده و تولید و نشر دیگر مجلدات نیز در دستور کار قرار دارد.

امید است این گام کوتاه در آستان بلند حضرت بقیة الله ارواحنا فداه مقبول افتد و دعای خیر حضرتش را برای پدیدآوردگان و ناشر و خوانندگان گرامی سبب شود. آمین.

# فصل ۱

## گزارش ولادت و اسم و کنیه<sup>۱</sup> و لقب آن جناب

ولادت باسعادت آن حضرت در روز دوشنبه سوم صفر [۱] و یاد ر  
اول ماه رجب سال پنجاه و هفت در مدینه منوره واقع شد. [۲] آن  
حضرت در واقعه کربلا حضور داشت و در آن زمان، چهار سال از سنّ  
مبارکش گذشته بود. [۳] مادر گرانقدر ایشان، حضرت فاطمه، دختر  
امام حسن مجتبیٰ علیه السلام بود که او را «أُمّ عبدالله» می‌گفتند [۴] لذا امام  
باقر علیه السلام «ابنُ الْخَيْرَتَيْنِ»<sup>۲</sup> و «عَلَوِيٌّ بَيْنَ الْعَلَوِيَّيْنَ»<sup>۳</sup> بود. [۵]  
در دعوات راوندی از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که

---

۱. نامی که در اول آن، کلمه «ابو، ابا، ابی» به معنای پدر...، یا «امّ» به معنای  
مادر...، یا «ابن» به معنای پسر...، یا «بنت» به معنای دختر... باشد، مانند ابوالحسن،  
ابالقاسم، ام‌الحسنین و... کنیه در فرهنگ عرب معمولاً برای احترام گذاشتن به  
شخص یاد می‌شود.

۲. فرزند دو سلسله برگزیده.

۳. کسی که هم از طرف پدر و هم از طرف مادر، از نسل علی بن ابی طالب علیه السلام  
است.

فرمود: روزی مادرم در زیر دیواری نشسته بود که ناگاه صدایی از دیوار برخاست. دیوار از جای خود کنده شد و نزدیک بود که بر زمین افتد. مادرم با دست خود به دیوار اشاره کرد و فرمود: «نباید فرود آیی. قسم به حق مصطفی صلی الله علیه و آله که حق تعالی به تو اجازه‌ی افتادن نمی‌دهد». آن دیوار در میان زمین و هوا معلق ماند تا مادرم از آن جاگذشت. پس (از این واقعه)، پدرم امام زین‌العابدین علیه السلام صد اشرفی برایش صدقه داد. [۶]

نیز راوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی امام صادق علیه السلام جدّه‌ی خود، مادر امام محمد باقر علیه السلام را یاد کرد و فرمود:

«كَانَتْ صَدِيقَةً لَمْ يُدْرِكْ فِي آلِ الْحَسَنِ مِثْلَهَا»

(جدّه‌ام) صدیقه‌ای بود که در خاندان امام حسن علیه السلام زنی به

درجه و مرتبه‌ی او نرسید. [۷]

با اسناد معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است: زمانی که یکی از مادران ائمه علیهم السلام به یکی از ایشان حامله می‌شود، در تمام آن روز مبتلا به سستی و فتوری مانند غش می‌شود. آن‌گاه مردی را در خواب می‌بیند که او را به فرزند دانای بردباری بشارت می‌دهد. چون از خواب بیدار می‌شود، از سمت راست خود در کنار خانه صدایی می‌شنود، ولی گوینده آن را نمی‌بیند، که می‌گوید: «به بهترین (مخلوق) اهل زمین حامله شدی و بازگشت تو، به سوی خیر و سعادت است. تو را به فرزند بردبار دانا بشارت باد».

پس از آن، دیگر در خود سختی و سنگینی احساس نمی‌کند تا آن‌که نه ماه از حمل او می‌گذرد. از خانه‌اش صداهای فراوانی از ملائک

می‌شنود. هنگامی که شب ولادت می‌شود، در خانه‌ی خود نوری می‌بیند که شخص دیگری (جز او و پدرانِ امام)، آن نور را نمی‌بینند. پس از آن، امام به صورت چهار زانو نشسته از مادر متولد می‌شود، در حالی که سرش به زیر نمی‌آید. وقتی (امام متولد شده و) به زمین رسید، روی خود را به جانب قبله می‌گرداند و سه مرتبه عطسه می‌کند و بعد از عطسه، حمد حق تعالی را می‌گوید. (امام) ختنه کرده و ناف بریده متولد می‌شود و آلوده به خون و کثافت نمی‌باشد. همه دندان‌های پیشین او رویده‌اند و در تمام (ساعات) روز و شب، از صورت و دست‌هایش نور زردی مانند طلا ساطع می‌شود. [۸]

### نام و القاب آن حضرت

اسم شریف آن حضرت «محمد»، کنیه‌ی آن جناب «ابو جعفر» و القاب شریفش «باقر» و «شاکر» و «هادی» است. [۹] مشهورترین لقب آن حضرت «باقر» است. این لقب را حضرت رسول ﷺ به ایشان داده است.

از جابر بن عبدالله انصاری<sup>۱</sup> نقل شده است که حضرت رسول ﷺ به من فرمود: ای جابر! امید است که تو (آن قدر) در دنیا بمانی تا (آن که) فرزندی از مرا که از اولاد حسین خواهد بود و او را محمد می‌نامند،

---

۱. جابر بن عبدالله انصاری صحابی پیامبر اسلام ﷺ و راوی حدیث لوح است. حدیث لوح، دربردارنده نام و خصوصیات هر یک از امامان شیعه از زبان پیامبر ﷺ است. جابر را از اصحاب پنج امام، از امیرالمؤمنین تا امام باقر علیهما السلام می‌دانند. او پس از واقعه عاشورا، نخستین زائر امام حسین علیهما السلام بود که در روز اربعین به کربلا رسید. هم‌چنین بنابر روایات، او آن قدر عمرش به درازا کشید که سلام پیامبر ﷺ را به امام باقر علیهما السلام رساند.

ملاقات کنی. «يَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا» یعنی علم دین را می شکافد، شکافتنی! (آن چنان که سزاوار و حَقّ مطلب است، علم دین را موشکافی می کند). هرگاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان. [۱۰]

شیخ صدوق (ع) از عمرو بن شمر<sup>۱</sup> روایت کرده که گفت: از جابر بن یزید جُغفی<sup>۲</sup> پرسیدم که چرا امام محمد باقر (ع) را «باقر» نامیدند؟ گفت: زیرا که:

«بَقَرَ الْعِلْمَ بَقْرًا، أَيْ: شَقَّهُ شَقًّا وَ أَظْهَرَهُ إِظْهَارًا»:

یعنی علم را شکافت، آن سان که می باید. و آن را آشکار و ظاهر ساخت، آن گونه که باید.

جابر بن عبدالله انصاری برایم نقل کرد که از رسول خدا (ص) شنید که فرمود: ای جابر! تو (آن قدر) زنده می مانی تا پسرم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را - که در تورات به باقر معروف است - ملاقات می نمایی. وقتی او را ملاقات کردی، از جانب من به او سلام برسان.

جابر بن عبدالله (ع) آن حضرت را در یکی از کوچه های مدینه دید و گفت: ای پسر! تو کیستی؟ فرمود: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. جابر گفت: ای پسرک! روی (خود را) به من کن. آن

۱. وی از اصحاب امام صادق (ع) است.

۲. جابر بن یزید بن حارث جُغفی از تابعان و مشاهیر فقها، محدثان و مفسران شیعه و از اصحاب برجسته امام باقر و امام صادق (ع) است. جابر بنابر گزارش منابع، دارای مقام و منزلت والایی بوده و دارای کتاب هایی است. وی در جایگاه راوی احادیث، از جانب شیعیان و اهل سنت مورد توثیق و مدح و طعن قرار گرفته است. وفات او را سال ۱۲۸ قمری گفته اند.

حضرت رو به سوی او کرد. جابر گفت: روی برگردان. آن حضرت چنان کرد. عرض کرد: سوگند به پروردگار کعبه که این شمایل و خصال رسول خدا ﷺ است. ای فرزند! رسول خدا ﷺ به تو سلام رسانید.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته، تا آسمان و زمین پابرجا باشند، بر رسول خدا ﷺ سلام باد و (نیز) بر تو، ای جابر، که سلام آن حضرت را رساندی». آن‌گاه جابر به آن حضرت عرض کرد:

«يَا بَاقِرُ! أَنْتَ الْبَاقِرُ حَقًّا أَنْتَ الَّذِي تَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا»<sup>۱</sup> [۱۱]

(برخی از) علما گفته‌اند که آن حضرت را باقر گفته‌اند، به این دلیل که آن حضرت شکافنده‌ی علوم پیشینیان و پسینیان بود و دلش دریای پهناور و چشمه جوشان علم و دانش بود.

«لَتَبْقُرَهُ فِي الْعِلْمِ وَهُوَ تَوْسَعُهُ فِيهِ» [۱۲]

در کتاب تذکرة الخواص نوشته سبط ابن جوزی<sup>۲</sup> آمده است که آن حضرت را به جهت سجده‌های زیادشان «باقر» نامیدند.

«بَقَرَ السَّجُودُ جِبْهَتَهُ أَيْ فَتَحَهَا وَشَقَّهَا»

یعنی سجده، پیشانی او را گشاده یا گشوده کرده است.

۱. ای باقر! تو به راستی باقر هستی، تویی که علم را می‌شکافی، آن چنان‌که بایسته است.

۲. یوسف بن قزواغلی مشهور به سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ ق) از مشهورترین عالمان اهل سنت در قرن هفتم هجری قمری است. برخی وی را به جهت نقل فضائل ائمه معصومین علیهم السلام و ذکر اختلافات میان صحابه و بزرگان اهل تسنن، به شیعه بودن منتسب کرده‌اند. وی کتاب «تَذَكُّرَةُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْأُمَّةِ فِي ذِكْرِ خَصَائِصِ الْأَئِمَّةِ» را به زبان عربی و در شرح حال علی بن ابی طالب و فرزندان او علیهم السلام در دوازده باب نوشته است. این اثر به زبان فارسی نیز ترجمه شده است.

نیز گفته شده «لِعَزَازَةِ عِلْمِهِ»، یعنی آن حضرت را به سبب فراوانی و کثرت علمش، «باقر» لقب داده‌اند. [۱۳]  
ابن حجر هیثمی<sup>۱</sup> - با وجود شدت دشمنی و عناد و لجajتش با اهل بیت (ع) - در کتاب خود، «الصواعق المحرقة» گفته است:

«أبو جعفر محمد الباقر؛ سَمِيَ بِذَلِكَ مِنْ بَقَرِ الْأَرْضِ أَى شَقَّهَا وَ أَثَارَ مُخْبَنَاتِهَا وَ مَكَامِنَهَا. فَلِذَلِكَ هُوَ أَظْهَرُ مِنْ مُخْبَنَاتِ كُنُوزِ الْمَعَارِفِ وَ حَقَائِقِ الْأَحْكَامِ وَ اللَّطَائِفِ مَا لَا يَخْفَى إِلَّا عَلَى مُنْظَمِسِ الْبَصِيرَةِ أَوْ فَاسِدِ الطَّوْيَةِ وَ السَّرِيرَةِ؛ وَ مِنْ تَمَّ قِيلَ: هُوَ بَاقِرُ الْعِلْمِ وَ جَامِعُهُ وَ شَاهِرُهُ عِلْمِهِ وَ رَافِعُهُ - الخ»<sup>۲</sup>

۱. إِبْنُ حَجَرٍ هَيْثَمِي، شهاب الدين ابوالعباس احمد بن بدرالدين محمد بن شمس الدين محمد بن نورالدين علي بن حجر هيثمي سعدى انصارى (رجب ۹۰۹ - ۹۷۴ ق / ۱۵۰۳ - ۱۵۶۷ م)، فقيه، عالم و مؤلف پرکار شافعی است. او به معاویه ارادت می‌ورزیده، چنان‌که یکی از تألیفات خود را به او اختصاص داده، و به نفی کفر یزید هم بی‌علاقه نبوده است. از شاگردان ابن حجر، برهان بن احذب و محمد بن عبدالعزیز زمزمی مفتی مکه را نام برده‌اند. «تحفة المحتاج فی شرح المنهاج»، و «الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه» برخی از آثار وی هستند که کتاب اخیر را در اثبات حقانیت ابوبکر و عمر نگاشته است. تاکنون از دو ردیه که علمای شیعه بر این کتاب نوشته‌اند اطلاع داریم که عبارتند از البحار المغرقة، از احمد بن محمد المرتضی و الصوارم المهرقة از قاضی نورالله شوشتری.

۲. ابو جعفر محمد بن باقر به جهت شکافتن زمین و خارج کردن گنجینه‌های پنهان آن باقر نامیده شد. لذا او از گنجینه‌های پنهان معارف و حقایق، احکام و لطائفی را آشکار کرد آن‌گونه که این امر جز بر نابینا و یا کسی که دارای نیت و نهاد سوء است مخفی نمی‌ماند. گفته‌اند که او شکافته و دانای همه علوم و آشکار کننده و بلند آوازه کننده دانش‌هاست.

نقش‌نگین آن حضرت «العزة لله» یا «العزة لله جميعاً» بوده است. [۱۴] به روایت دیگری، انگشتر جدّ خود، امام حسین علیه السلام را در دست می‌کرد و نقش آن «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»<sup>۱</sup> بوده است. [۱۵] البته موارد دیگری نیز روایت شده است [۱۶] که منافاتی بین این روایات نیست، چرا که ممکن است آن حضرت انگشترهای متعددی داشته‌اند که بر هر کدام نقش معینی بوده است.

---

۱. خداوند کار خود را به آن‌جا که بخواهد می‌رساند.



## فصل ۲

### مکارم اخلاق و فضایل و مناقب حضرت امام محمد باقر علیه السلام

هر کس که با انصاف و دقت در اخبار و آثار علوم دینی و تفسیر قرآن و فنون و آداب و احکامی که از آن حضرت روایت شده بنگرد، در می یابد که تعداد این آثار بیش از آن است که در حوصله ی عقل (بشر عادی) بگنجد. تابعین<sup>۱</sup> سرشناس و بزرگان و عموم فقهاء مسلمانان، حتی برخی از صحابه ی پیامبر نیز که تا آن زمان، زنده بودند، همواره از آن جناب علوم را فرا می گرفتند و به فراوانی علم و فضل حضرت مثال می زدند:

يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ لِأَهْلِ الثُّقَى

و خَيْرَ مَنْ لَبَّى عَلَى الْأَجْبَلِ<sup>۲</sup> [۸]

---

۱. تابعین مسلمانانی هستند که خود پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده اند ولی با یک یا چند تن از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات یا مصاحبت داشته اند و یا آن ها را درک کرده اند.

۲. ای شکافنده علم برای پرهیزکاران! تو بهترین کسی هستی که بر فراز کوه ها (ی حجاز) لبیک گفتی.

## روایاتی در مناقب و مفاخر امام باقر (ع)

یکم:

شیخ مفید<sup>۱</sup> با استفاده از اسناد و مدارک، از عبدالله مکی<sup>۲</sup> روایت کرده است که می‌گفت: علما را در محضر هیچ کس مانند محضر امام محمد باقر (ع)، حقیر و کوچک نمی‌دیدم. حکم بن عتیبه،<sup>۳</sup> با آن علم فراوان و جلالت شأنی که در میان مردم

۱. محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۴۱۳ ق) محدث، متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری است. مشهور است که وی با تدوین اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد. وی همچنین در جلسات مناظره‌ای که میان علمای مذاهب مختلف اسلامی در حضور خلفای عباسی صورت می‌گرفت، حاضر می‌شد و به نقدهای آنان به مذهب شیعه پاسخ می‌گفت. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه، از برجسته‌ترین استادان شیخ مفید هستند. وی علاوه بر تربیت شاگردانی چون شیخ طوسی، سید رضی (گردآورنده نهج البلاغه)، سید مرتضی و نجاشی، آثار مکتوب گرانقدری از خود به یادگار نهاده است. کتاب «المُقْبَعَة» در علم فقه، و «الإرشاد» در شرح حال امامان شیعه در شمار آثار وی به شمار می‌رود.

۲. شیخ طوسی در کتاب رجال خود، عبدالله بن عطاء مکی را یکی از یاران امام باقر (ع) معرفی می‌کند. وی علاوه بر این که نزد عالمان شیعی جایگاه والایی دارد، در منظر برخی از علمای اهل تسنن نیز از اعتبار قابل توجهی برخوردار است. ابن اثیر و ذهبی وی را محدثی راستگو می‌دانند. علاوه بر این، از شناخت عمیقی در مورد حجت حق، امام باقر (ع) برخوردار بوده است.

۳. ابو محمد حکم بن عتیبه کندی کوفی (متوفای ۱۱۳ ق) به جهت کثرت علم و فقاہت ستوده می‌شد. نقل شده که در مسجد خیف، علماء برگرد او حلقه می‌زدند و هنگامی که وارد مدینه می‌شد، جایگاه پیامبر (ص) را برای او خالی می‌کردند تا در آن جا نماز بخواند. وی از بزرگان «بتریه» (از فرقه‌های زیدیه) و مطرود امام باقر (ع) می‌باشد. ابوبصیر از امام باقر (ع) روایت کرده که حکم بن عتیبه، سلمه بن کهیل، کثیر النواء،

داشت، زمانی که در محضر آن جناب قرار می‌گرفت، همانند طفل دبستانی به نظر می‌آمد که نزد معلم خویش نشسته است.

دوم:

جابر بن یزید جُعی<sup>۱</sup> هرگاه از آن حضرت روایتی نقل می‌کرد، می‌گفت: وصیّ او صیاء و وارث علوم انبیاء، محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین برایم حدیث کرد که..... [۲]

سوم:

شیخ کُشی<sup>۲</sup> از محمد بن مسلم<sup>۳</sup> روایت کرده است که گفت: هرگاه با

---

اباالمقدّم و سالم تمار، عامل گمراهی بسیاری از این گمراهان هستند. اینان از کسانی هستند که خداوند درباره‌شان فرمود: «برخی از مردم هستند که می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم در حالی که واقعاً ایمان نیاورده‌اند».

۱. جابر بن یزید جُعی (متوفای ۱۲۸ ه.ق) از تابعان و مشاهیر فقها، محدثان و مفسران شیعه و از اصحاب شاخص امام باقر و امام صادق علیه السلام است. بنا بر آنچه در کتب روایی، تاریخ و رجال و شرح حال آمده، وی در میان علمای شهر مدینه دارای مقام و منزلت والایی بوده است، تا جایی که در نخستین دیدارش با امام باقر علیه السلام، امام دو کتاب به او عطا فرمودند و دستور دادند که مطالب یکی از آن دو را در زمان حکومت بنی امیه فاش نسازد. لذا وی «محرم اسرار ناگفته اهل بیت علیه السلام» نام گرفت. امام باقر علیه السلام در دو وصیت، سفارشات مهمی به وی فرموده‌اند و امام صادق علیه السلام نیز بر جابر رحمت فرستاده و او را تأیید نموده و منزلت او را نزد خویش، به منزلت سلمان فارسی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشبیه کرده‌اند. شیخ طوسی او را یکی از صاحبان اصول اربعه‌ا و صاحب تفسیر می‌داند. اهل تسنن نیز وی را از بزرگترین علما و رؤسای شیعه، معدن علم و مرجع علمی و مورد وثوق به شمار می‌آورند.

۲. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کُشی از علمای رجال قرن چهارم هجری و منسوب به شهر «کُش» مشهور به شهر سبز در جنوب ازبکستان امروزی است. وی را

مشکلی مواجه می‌شدم، از حضرت باقر (ع) می‌پرسیدم، تا آن‌جا که از آن حضرت، سی هزار حدیث و از حضرت صادق (ع) شانزده هزار حدیث پرسیدم. [۳]

#### چهارم:

از حبابه و البیه<sup>۱</sup> روایت شده که گفت: در مکه، هنگام عصر، در

۱ شیعی مذهبی و با عباراتی چون «حَسَنُ الاعتقاد» و «مستقیم المذهب» معرفی کرده‌اند. کتاب «معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين» اثر اوست که شیخ طوسی آن را تلخیص کرده و «اختیار معرفة الرجال» نامیده‌است و اکنون به همین نام موجود است، در حالی که اصل کتاب از بین رفته‌است. از آن‌جا که وی در نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری و هم زمان با ثقة الاسلام کلینی، صاحب اثر شریف کافی می‌زیسته، در برخی از اساتید (مانند محمد بن اسماعیل نیشابوری) و شاگردان (مانند جعفر بن محمد بن قولویه قمی)، با وی مشترک بوده است.

۳. محمد بن مسلم ثقفی کوفی (متوفای ۱۵۰ ه.ق.) از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع)، و از اصحاب اجماع می‌باشد. (اصحاب اجماع، هجده نفر از راویان هستند که از نظر تمام علمای رجال، در مرتبه‌ی بالایی از وثاقت قرار دارند). امام صادق (ع) با تعبیراتی شگفت از وی یاد می‌کنند، مانند: «امین امام باقر (ع) در احکام دین»، «محافظ دین الهی»، «زننده نگاهدارنده‌ی مکتب تشیع». نیز در باره جایگاه علمی وی فرموده‌اند: «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الشَّيْعَةِ أَفْقَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» (یعنی: هیچ یک از شیعیان - در آن زمان - در فهم دین به رتبه‌ی محمد بن مسلم نبود).

۱. حبابه‌ی و البیه بانویی شیعه و از راویان حدیث می‌باشد که عمری دراز داشت. بنابر روایتی در کتاب شریف کافی، وی از امیرالمومنین (ع) نشانه‌ی امامت خواست. امام، سنگریزه‌ای از او طلب کردند و آن را با خاتم خود مهر زدند. آن‌گاه فرمودند هر کس مدعی امامت شد، اگر بر این کار توانا باشد، مفترض الطاعة است. از آن پس، حبابه آن سنگریزه را نزد یکایک ائمه تا امام رضا (ع) می‌برد و آن‌ها آن را مهر می‌زدند. وی نه ماه پس از دیدار با حضرت رضا (ع) درگذشت و امام (ع) لباس خود را کفن او کرده و بر وی نماز خواندند.

«مُلْتَزِم»<sup>۱</sup> - فاصله بین درب کعبه تا حجرالاسود - مردی را دیدم که مردم در محضر او جمع شده بودند و درباره‌ی مسائل پیچیده از او می‌پرسیدند و او گره از آن مسائل می‌گشود. تا آن‌که در آن زمان اندک، درباره مسائل فراوان برای آن‌ها فتوی داد. آن‌گاه برخاست و رو به «حِلَّ»<sup>۲</sup> نمود و منادی با صوت بلند ندا برکشید:

إِلَّا إِنَّ هَذَا النُّورُ الْبَالِغُ الْمُسَرَّحِ، وَ النَّسِيمُ الْأَرَجُ وَ الْحَقُّ الْمَرِجُ.

بدانید این است نور روشن که بندگان را به سوی حق راه می‌نماید، و این است نسیم خوشبوی وزنده که جان جهانیان را به نسیم‌های معرفت و دانش معطر گرداند، و این است آن حقی که قدر و ارزشش در میان مردم ضایع مانده است، و یا از ترس دشمنان مضطرب است.

متوجه شدم که گروهی می‌پرسند: این شخص کیست؟ در جوابشان گفتند: او محمدبن علی، باقر و شکافنده‌ی پیچیدگی‌های علوم است و کسی که همواره از روی فهم و دانش سخن می‌گوید. او محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. [۴]

---

۱. قسمتی از دیوار و پایین دیوار کعبه را که در یک سوی آن حجرالاسود و در سوی دیگرش درب کعبه قرار دارد، «ملتزم» می‌نامند. این محل را از آن روی ملتزم می‌نامند که مردم در آن قسمت می‌ایستند و به دیوار ملتزم نزدیک می‌شوند و دعا می‌خوانند.

۲. آن قسمت از زمین مکه، که خارج از حرم باشد.

### پنجم:

ابن شهر آشوب<sup>۱</sup> گفته است:

«نقل کرده‌اند: آن مقدار که از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر و کلام و فتاوی و احکام حلال و حرام (برای مردمان) نقل شده است، از هیچ یک از فرزندان امام حسن و حسین (علیه السلام) دیده نشده است. حدیث جابر<sup>۲</sup> رضی الله عنه درباره آن حضرت مشهور و معروف است. فقهای مدینه و عراق به صورت کامل این حدیث را ذکر کرده‌اند. هم‌چنین جدم «شهر آشوب»<sup>۳</sup> و منتهی بن کیابکی

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب سَروِی مازندرانی (۴۸۸-۵۸۸ ق) معروف به ابن شهر آشوب، فقیه، مفسر، محدث و عالم شیعه در قرن ششم هجری است. وی از محضر جد و پدرش و نیز اساتید نامداری از جمله شیخ طبرسی و قطب الدین راوندی بهره برده است. سید محمد بن زهره حلبی معروف به ابن زهره و ابوالحسن علی بن شعره حلبی از شاگردان وی بوده‌اند.

۲. پس از نزول آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: یا رسول الله! ما خدا و رسول او را شناختیم، اولی الامر کیستند که خدای تعالی اطاعت آنان را دوشادوش اطاعت خود و شما قرار داده است؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: «أَنانِ جانشینان من و امامان مسلمانان بعد از من هستند که اولِ ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او به ترتیب حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی، که در تورات به باقر معروف است و تو در هنگام پیری او را خواهی دید و هر وقت او را دیدی، سلام مرا به او برسان. پس از محمد بن علی نیز به ترتیب، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از ایشان فرزندش هم‌نام و هم‌کنیه من است. اوست که از نظر مردم پنهان می‌شود و غیبتش طولانی می‌گردد تا آن‌جا که فقط افرادی که ایمان را سخ دارند، بر عقیده به او باقی می‌مانند.

۳. شیخ علی شهر آشوب، از اساتید پسر دانشمندش محمد است و پسرش را با نام ابن شهر آشوب می‌شناسند.

الحسینی<sup>۱</sup> از طریق راویان متعدد، از سعید بن مسیب<sup>۲</sup> و سلیمان بن اعمش<sup>۳</sup> و ابان بن تغلب<sup>۴</sup> و محمد بن مسلم و زرارة بن اعین<sup>۵</sup> و ابو خالد کابلی<sup>۶</sup> نقل کرده است که: جابر بن عبدالله

۱. وی از شاگردان شیخ الطائفه، شیخ طوسی بوده است.
۲. سعید بن مسیب بن خزن قرشی مخزومی از تابعین است که او را از فقهای هفتگانه مدینه در زمان امام سجاد علیه السلام به شمار آورده‌اند.
۳. سلیمان بن مهران معروف به اعمش (۶۱ - ۱۴۷ یا ۱۴۸ ق) از علمای کوفه در قرن دوم قمری و از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام بود. با وجود اعتقاد سلیمان به تشیع، علمای اهل سنت وی را بسیار ستوده و توثیق کرده‌اند. وی از راویان فضائل امام علی علیه السلام بود و روایاتی در این باب به طور مستقیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.
۴. ابان بن تغلب بن رباح بکری جزیری کندی ربعی کوفی (درگذشت ۱۴۱ ق / ۷۵۸ م) ادیب، قاری، فقیه، مفسر و از محدثان بنام امامیه است. ابان بیشتر عمر خویش را نزد تابعین گذراند و از محضر درس آنان سود جست. او محضر امام سجاد، امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام را درک کرد. گفته‌اند که سی هزار حدیث را فقط از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.
۵. زرارة بن اعین بن شسَن شیبانی کوفی (حدود ۱۵۰ - ۷۰ ق)، از اصحاب اجماع و صحابه‌ی خاص امام باقر و امام صادق علیه السلام و از بزرگ‌ترین فقها و متکلمان شیعه بود. امام جعفر صادق علیه السلام او را از برترین اصحاب خود برشمرده است. اسم اصلی او، عبدربه و لقبش زراره بوده است. خود او در روایتی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای زراره! نام تو در بهشت بدون الف است. عرض کردم: بله فدایت شوم اسم اصلی من عبدربه است و زراره لقب من است. گویا زراره تألیفات فراوانی داشته؛ اما در آثار رجالی، تنها نام کتاب «الاستطاعة و الجبر و العهود» ذکر شده است. از زراره حدود سه هزار حدیث نقل شده که حدود ۱۲۰۰ حدیث را به طور مستقیم از امامان نقل کرده است. فرزندان و برخی از برادران زراره، از اصحاب امام صادق و امام باقر علیه السلام و از محدثان شیعه بودند.

۶. ابو خالد کابلی که نامش وردان و ملقب به کنکر بود، از رجال شیعی سده اول هجری و از اصحاب امام سجاد و امام باقر علیه السلام بود که پس از مهاجرت به مدینه، در

انصاری<sup>۱</sup> در مسجد رسول خدا می نشست و همواره می گفت:

یا باقر! یا باقر العلم!

مردم مدینه می گفتند: جابر پریشان گویی می کند. اما جابر رضی الله عنه می فرمود: به خدا سوگند که من بیهوده و پریشان سخن نمی گویم. لکن شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! قطعاً تو مردی از اهل بیت مرا خواهی دید که نامش، نام من و شمایلش، شمایل من باشد. او علم را - آن چنان که سزاوار است - می شکافد. آن چه گفتم به جهت این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بود. [۵]

ششم:

ابو السعادات در کتاب فضل الصحابة گوید: جابر انصاری رضی الله عنه، سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به جناب محمد باقر علیه السلام رساند. آن حضرت به او فرمود: وصیت کن. چرا که به زودی به سوی پروردگار خویش راهی خواهی شد. جابر گریست و عرض کرد: ای آقای من! تو این را از کجا دانستی؟

جگره یاران امام سجاد علیه السلام درآمد. تا جایی که وی را از ثقات و حواریون حضرتش یاد کرده اند. ابو خالد علاوه بر این دو امام، از کسانی چون اصبع بن نباته و یحیی بن اطمویل نیز روایت کرده است. وی شاگردان ناموری چون هشام بن سالم و سدید صیرفی داشته است.

۱. جابربن عبدالله انصاری صحابی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و راوی حدیث لوح آسمانی است که در بردارنده نام امامان شیعه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی همچنین در سلسله راویان احادیث مشهور شیعی مانند حدیث غدیر، حدیث ثقلین و حدیث مدینه العلم نیز قرار دارد. جابر را از اصحاب پنج امام، از امام علی تا امام باقر علیه السلام دانسته اند. او پس از واقعه عاشورا، نخستین زائر امام حسین علیه السلام بود که در روز اربعین به کربلا رسید. هم چنین بنابر روایات، او سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه السلام رساند. مدفن وی اینک در مدینه و در قبرستان بقیع قرار دارد.

چرا که این پیمانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهد بسته بود. فرمود:

وَاللّٰهُ يَا جَابِرُ! لَقَدْ أَعْطَانِيَّ اللَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنُ إِلَيَّ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

سوگند به خدا ای جابر، خدای تعالی علم آن چه را که تا به حال  
موجود بوده و علم آن چه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد، به  
من داده است.

از آن پس، جابر وصیت خویش را به جای آورد و (اندک زمانی  
بعد) درگذشت». [۶]

هفتم:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هرگاه حسین علیه السلام از دنیا  
رود، جانشینش بعد از او، پسرش علی است و او حجت و امام است.  
خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد که همنام من و شبیه ترین  
مردم نسبت به من می باشد. علم او همانند علم من، و فرمان او به مثابه ی  
فرمان من است. او بعد از پدرش، امام و حجت (خدا) خواهد بود. [۷]

هشتم:

صاحب کتاب کشف الغمة<sup>۱</sup> از یکی از خادمان حضرت امام محمد  
باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: زمانی در خدمت آن حضرت به

---

۱. كَشْفُ الْغُمَّةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام، اثر علی بن عیسی اربلی (درگذشته  
۶۹۲ق) از علمای شیعه است. کتاب به زبان عربی و در شرح حال، فضائل و معجزات  
چهارده معصوم علیهم السلام است که با انگیزه روشن کردن حقانیت آنان بر دشمنان اهل بیت  
و مقابله با غلوکنندگان ائمه نگاشته شده است. نویسنده در این کتاب، استفاده از منابع  
اهل سنت را بر منابع شیعی مقدم داشته است.

مکه رفتیم. وقتی که حضرت وارد مسجدالحرام شد و نگاهی به کعبه افتاد، گریست؛ به حدی که صدای مبارکش در میان مسجد بلند شد. من گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد؛ حال که مردم شما را به این حال نظاره می‌کنند، خوب است صدای گریه‌تان را کوتاه بفرمایید (و آهسته‌تر بگریید). فرمود: وای بر تو؛ چرا گریه نکنم در حالی که امید می‌رود خداوند به سبب گریه‌ام نظر رحمتی بر من بفرماید و به سبب این نظر رحمت، فردا (ی قیامت) رستگار شوم. آن‌گاه آن حضرت دور کعبه را طواف فرمود.

سپس در مقام (ابراهیم)<sup>۱</sup> به نماز ایستاد و به رکوع و سجود رفت. هنگامی که سر (مبارک) را از سجده برداشت، محل سجده آن حضرت از آب دیدگانش تر شده بود. [۸]

نهم:

از جمله حالات آن جناب این بود که هرگاه خنده می‌کرد می‌گفت:

اللهم لا تَمَقِّتْنِي

(خدایا مرا دشمن مدار). [۹]

دهم:

روایت شده است که آن حضرت در دل شب در تضرع خویش به

---

۱. سنگی است که در استوانه‌ای طلایی رنگ، در ۱۳ متری کعبه قرار دارد. نقل شده که نشان پای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه‌السلام بر آن نقش بسته است. طواف واجب در مناسک حج، در محدوده میان کعبه و مقام ابراهیم انجام می‌گیرد و نماز طواف پشت آن خوانده می‌شود.

درگاه پروردگار می گفت:

أَمَرْتَنِي فَلَمْ أَتِمِّرْ، وَ نَهَيْتَنِي فَلَمْ أَنْزِرْ؛ فَهَذَا أَنَا ذَا عَبْدُكَ بَيْنَ  
يَدَيْكَ وَلَا أَعْتَذِرُ.<sup>۱</sup> [۱۰]

یازدهم:

نیز روایت شده است که آن حضرت در هر روز جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: در روز جمعه صدقه مضاعف می شود. [۱۱]

دوازدهم:

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که می فرمود: هرگاه موضوعی پدرم را محزون می کرد، زن ها و کودکان خود را گرد می آورد و دعا می کرد و آن ها آمین می گفتند. [۱۲]

سیزدهم:

نیز از آن حضرت روایت کرده است: پدرم «کثیر الذکر»<sup>۲</sup> بود. به حدی ذکر می کرد که وقتی با او راه می رفتم، می دیدم که ذکر خدا می کند. با او غذا می خوردم، او ذکر خدا می کرد. با مردم سخن می گفت و ذکر خدا می کرد. پیوسته او را می دیدم که زبان مبارکش به کام شریفش چسبیده بود و می گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. ما را (نیز) نزد خود جمع می کرد و می فرمود که تا طلوع آفتاب، ذکر (خداوند) بگوییم. از اهل خانه، کسانی را که توانایی قرائت داشتند، به قرائت قرآن امر می فرمود

---

۱. پروردگارا! به من امر فرمودی و من امتثال نکردم و مرا نهی فرمودی و من خویش را باز نداشتم. اینک بنده تو در برابر توست و هیچ عذری ندارم.  
۲. کسی که همواره و فراوان ذکر خداوند می گوید.

و آنانی که قادر به قرائت نبودند را به ذکر امر می‌کرد. [۱۳]

#### چهاردهم:

نیز نقل شده که آن حضرت با آن که (خود) عیال بسیار داشت و از سایر خویشانش، مال و ثروتش کمتر بود، [۱۴] (ولی) در میان شیعیان و غیر شیعیان، «ظاهر الجود»<sup>۱</sup> بود و به کرم و فضل و احسان شناخته می‌شد. [۱۵]

#### پانزدهم:

«سَلَمی» کنیز حضرت نقل کرده است: هرگاه برادران آن حضرت در محضرش حاضر می‌شدند، خارج نمی‌شدند مگر آن که آن‌ها را مشمول لطف خود می‌نمود و بر سفره نعمت و احسان خود می‌نشاند و از خوراکی‌های پاکیزه و لباس‌های نیکو و سکه‌های بسیار بهره‌مند می‌ساخت. [۱۶]

#### شانزدهم:

روزی کُمیت<sup>۲</sup> به خدمت امام باقر علیه السلام رفت و دید که آن حضرت

۱. کسی که به بخشندگی و سخاوت، معروف است.

۲. ابومُسَئِلَ کُمیت بن زید اَسَدی (۱۲۶-۱۰۰ هـ)، از شاعران عرب‌زبان شیعه و از مدیحه‌سرایان اهل بیت علیهم السلام است. وی محضر امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرد. کمیت در روزگار بنی‌امیه می‌زیست و ناگزیر شد که از روی تقیه، شعری نیز در نزد هشام بن عبدالملک در مدح بنی‌امیه بسراید. معروف‌ترین اشعارش را قصاید هاشمیات دانسته‌اند. مسعودی در مروج الذهب گفته است: «کمیت» در مدینه به خدمت ابی‌جعفر علیه السلام رسید و به شعر خوانی پرداخت تا به این بیت از قصیده‌ی میمه‌ی

این بیت را زیر لب زمزمه می فرماید:

ذَهَبَ الَّذِينَ يَعِاشُ فِي أَكْنَافِهِمْ

لَمْ يَبْقِ إِلَّا شَامِتٌ أَوْ حَاسِدٌ<sup>۱</sup>

کمیت نیز فی البداهه این بیت را ادا نمود:

وَبَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْبَسِيطَةِ وَاحِدٌ

فَهُوَ الْمُرَادُ وَأَنْتَ ذَاكَ الْوَاحِدُ<sup>۲</sup>

هفدهم:

روایت شده است که جایزه (و صله ای) که حضرت می دادند، از (حداقل) پانصد درهم (شروع می شد و) تا شش صد هزار درهم می رسید. هرگز از عطا و بخشش به برادران مسلمان و احسان به آنها که با امید و آرزویی به آن حضرت رو کرده بودند خسته و ملول نمی شد. [۱۷]

۱. خود (که بخشی از قصاید هاشمیات است)، رسید که: «کشته ی نینوائی که گرفتار پیمان شکنی و خیانت مردم فرو مایه و پست نهاد شد». امام باقر علیه السلام گریست و سپس فرمود: اگر مالی داشتیم به تو می دادیم، اما پاداش تو همان باشد که پیغمبر خدا به «حسن بن ثابت» فرمود: «تا وقتی که از ما خاندان (پیغمبر) دفاع می کنی همواره به روح القدس مؤید باشی». نیز نقل شده است که حضرت باقر علیه السلام برایش دعا کرده و فرموده اند: «اللهم اغفر للکمیت، اللهم اغفر للکمیت».

۱. کسانی که پناه مردم بودند، رفتند و جز شماتت گران و حاسدان، کسی نمانده است.

۲. و بر گستره ی زمین، یکی باقی ماند که مقصود و آرزوی من است و آن یکی، تویی.

هجدهم:

نقل شده است که هرگز شنیده نشد که از خانه آن حضرت (علیه السلام) در جواب سائل بگویند: یا سائل! (ای گدا!) یعنی از روی خفت و حقارت نام سائل را نمی بردند، بلکه آن حضرت فرموده بود:

سَمُّهُمْ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِمْ.

یعنی نیازمندان را به نیکوترین اسامی ایشان، نام ببرید. [۱۸]

نوزدهم:

در کتاب جنات الخلود<sup>۱</sup> در ذکر اخلاق پسندیده آن حضرت گفته: اکثر اوقات از خوف خدا می گریست و صدا را به گریه بلند می کرد. متواضع ترین فرد در میان خلایق بود. مزارع و املاک و چهارپایان و غلامان بسیار داشت. (با این همه) خودش بر سر املاک خویش می رفت و کار می کرد. روزهای گرم، غلامان زیر بغلش را می گرفتند و او را می بردند. بخشنده ترین مردم بود و هر آن چه در آمد داشت در راه خدا مصرف می کرد. هر کس نزد او می آمد، علمش در برابر علم آن حضرت (علیه السلام) به مثابه قطره ای در برابر دریا بود. همانند جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، چشمه های حکمت از وجودش می جوشید و در برابر شکوه و جلالت وی، هر جلیلی حقیر و کوچکی به نظر می آمد.<sup>۲</sup>

---

۱. جنات الخلود اثر محمد رضا بن محمد مؤمن امامی خاتون آبادی (درگذشته ی ۱۱۳۵ ق) است که به نام شاه سلطان حسین صفوی نگاشته است. کتاب، زندگینامه پیامبران و پیامبر اسلام و یکایک معصومین (علیهم السلام)، را به شکل جدول آورده است.  
۲. جنات الخلود، چاپ سنگی، ص ۲۶، جدول ۱۲، بخش «اخلاق».

بیستم:

ابن حجر، سنی متعصب در صواعق گفته است:

هُوَ بَاقِرُ الْعِلْمِ وَ جَامِعُهُ، وَ شَاهِرُ عِلْمِهِ وَ رَافِعُهُ، صَفَا قَلْبُهُ  
وَ زَكَى عِلْمُهُ وَ عَمَلُهُ، وَ طَهَّرَتْ نَفْسُهُ وَ شَرَّفَتْ خَلْقُهُ،  
وَ عَمَرَتْ أَوْقَاتُهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَ لَهُ مِنَ الرُّسُوخِ فِي مَقَامَاتِ  
الْعَارِفِينَ مَا يَكِلُ عَنْهُ السِّنَّةُ الْوَاصِفِينَ، وَ لَهُ كَلِمَاتُ  
كَثِيرَةٍ فِي السُّلُوكِ وَ الْمَعَارِفِ، لَا تَحْتَمِلُهَا هَذِهِ  
الْعَجَالَةُ.<sup>۲</sup>

چند حکایت در مناقب و مفاخر امام باقر علیه السلام

در این جا، ذکر چندین خبر در مناقب و مفاخر حضرت امام محمد  
باقر علیه السلام را شایسته دیدم تا کتاب خود را به آن زینت دهم.

---

۱. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة، اثر ابن حجر هیتمی است که در حدود سال ۹۵۰ ق نوشته است. وی در مقدمه کتاب در باره علت تالیف آن می نویسد که از او درخواست شده کتابی در اثبات حقانیت خلفای اول و دوم بنویسد. بر این کتاب، دو ردّیه مشهور توسط علمای شیعه نوشته شده است: «الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة» تالیف قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹ ق) و «البحار المغرقة» تالیف احمد بن محمد المرتضی (۱۰۳۹ ق).

۲. او شکافنده و گردآورنده‌ی دانش است که علم خویش را آشکار و بلند مرتبه نمود. قلبش مصفا، علم و عملش دور از آلایش، وجودش پاکیزه، طبعش (اخلاقش) شرافتمند، و وقتش با اطاعت خداوند، آباد است. در مقامات عرفان، آن چنان ثابت قدم و استوار است که زبان‌ها از وصفش ناتوانند و سخنان ارزشمند فراوانی در سلوک و معارف دارد که در این مختصر نگنجد. (الصواعق المحرقة، ص ۲۰۱).

### حکایت اول: تلاش معاش و پاسخ به صوفیه

شیخ مفید و دیگران، از حضرت ابو عبدالله الصادق (علیه السلام) روایت کرده‌اند که محمد بن منکدر<sup>۱</sup> می‌گفت: گمان نمی‌کردم مرد بزرگواری مانند علی بن الحسین (علیه السلام)، فرزندی (در شرافت و کمال)، همانند خود به یادگار گذارد، تا زمانی که محمد بن علی را ملاقات کردم. می‌خواستم او را موعظه کنم (ولی) او مرا اندرز داد. دوستان (علی بن منکدر) به او گفتند: چه پندی به تو داد؟ گفت: روزی در ساعتی بسیار گرم به اطراف شهر مدینه رفتم. در حالی محمد بن علی را که فربه و تنومند بود، دیدم که آن حضرت بر دوش دو غلام سیاه خود تکیه کرده بود و پیش می‌آمد. به خود گفتم: شیخی از شیوخ قریش، در این ساعت (از روز که هوا بسیار گرم است)، و با این حالت، به دنبال طلب دنیا از شهر بیرون آمده است. (به خود گفتم:) شاهد باش که من اینک او را نصیحت خواهم کرد. به آن حضرت سلام کردم. نفس زنان و عرق ریزان سلام مرا پاسخ داد.

گفتم: صلحک الله! این که بزرگی از بزرگان قریش با چنین حالتی به طلب دنیا مشغول باشد (ناپسند است). اگر در چنین حالتی مرگ تو

---

۱. محمد بن منکدر، صوفی مشهوری بود که در زمان امام باقر (علیه السلام) در مدینه می‌زیست. وی معتقد بود تلاش برای امور دنیا و کسب معاش، دور از زهد است و زاهد باید فقط عبادت کند و معاش و سایر امور زندگی خویش را به دیگران واگذارد. نقل شده است که وی در حالی که مقروض بود، هر ساله به حج می‌رفت. به او گفتند: تو که وام از مردم گرفته‌ای، چرا هر ساله به حج می‌روی (و تلاش نمی‌کنی که قرض خود را تهیه و پرداخت کنی)؟ می‌گفت: برای این که وام من پرداخت شود، حج می‌گزارم. نیز شب‌ها تا صبح عبادت می‌کرد و می‌گفت: چشمان فراوان دیگران، برای فراهم کردن روزی من بیدار است.

۲. خداوند تو را اصلاح فرماید.

فرارسد، چه می‌کنی؟

آن حضرت دست از روی دوش غلامان برداشت و تکیه کرد و فرمود: به خدا سوگند، اگر در چنین حالتی مرگ، مرا دریابد، در حال اطاعت از یکی از فرامین خداوند بوده‌ام. چرا که (با این کار)، از این که به تو و دیگران نیازمند باشم، خود را نگاه داشته‌ام. من وقتی از آمدن مرگ می‌ترسم که در حال معصیتی از معصیت‌های الهی باشم.

محمدبن منکدر می‌گوید: گفتم: یرحمک الله!<sup>۱</sup> من خواستم تو را موعظه کنم ولی تو مرا اندرز دادی. [۱۹]

مؤلف گوید: آن‌گونه که من دریافتم، محمدبن منکدر یکی از صوفیان اهل تسنن، مانند طاووس و ابن‌ادهم و... است که همه اوقات خود را صرف عبادات ظاهری کرده و دست از کسب و کار برداشته و خود را سربار مردم کرده بودند. صاحب کتاب مستطرف<sup>۲</sup> آورده است که محمدبن منکدر شب‌ها را بر خود و مادر و خواهرش قسمت کرده بود که هر کدام یک سوم از شب را عبادت می‌کردند. زمانی که خواهرش درگذشت، شب را با مادرش تقسیم کرده بود و پس از مرگ مادرش، تمام شب‌ها را به عبادت می‌گذراند.

مؤلف گوید: ظاهراً محمدبن منکدر، این (شیوه‌ی ختم قرآن) را از

۱. خداوند تو را رحمت فرماید.

۲. «المستطرف فی کل فن مستطرف» تألیف ابوالفتح بهاءالدین محمدبن احمد ایشیعی (۸۵۰ - ۷۹۰ ق) دانشمند شافعی مذهب اهل مصر است. نویسنده سعی کرده دانش‌های پراکنده گوناگون، به ویژه اخلاق و ادب را یک‌جا بیاورد تا به سهولت قابل دسترسی باشند. سپس برخی از آن‌ها را به داستان‌های مفرح و برخی دیگر را به آیات و روایات مستند نموده است.

خاندان حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام آموخته بود؛ زیرا روایت شده که حضرت داوود (علیه السلام) تمام ساعات شب و روز را بر خانواده خود قسمت کرده بود و ساعتی نمی گذشت مگر آن که یکی از اولاد او در نماز بود.

قال الله تعالى: اِعْمَلُوا آلَ داوودَ شُكْرًا.<sup>۱</sup>

به طور خلاصه، کلام حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) به محمد بن منکدر (که اگر مرگ من در این حالت فرارسد، در حال اطاعت از یکی از فرامین خداوند بوده ام....) اشاره ای غیر صریح و کنایه آمیز بر سخن (و عقیده ناصواب) اوست.

نیز صاحب کتاب کشف الغمة در تأیید این سخن، از شقیق بلخی<sup>۲</sup> روایت کرده است که گفت: در سال ۱۴۹ هجری قمری به قصد سفر حج حرکت کردم. هنگامی که به قادسیه رسیدم، به مردم و کثرت و زینت آن ها نظری افکندم. جوانی خوش صورت و گندمگون و نحیف توجهم را جلب کرد که بر خود جامه پشمینه ای پوشیده و شمله ای بر خود پیچیده بود و نعلین به پا داشت و تنها نشسته بود. با خود گفتم که این جوان از صوفیان است و می خواهد در طول مسیر سربار دیگران باشد. نزد او می روم و او را توبیخ می کنم. (بقیه خبر ان شاء الله در باب تاریخ

۱. سوره ی سبأ، آیه ۱۳.

۲. ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی، معاصر ابراهیم ادهم صوفی، تاجری بود که دست از تجارت کشید و از ابراهیم ادهم پیروی کرد و به تصوف گروید. در سبب تصوف وی آمده است که روزی از بیابانی می گذشت. پرنده ای شکسته بال را مشاهده کرد که پرنده ای دیگر، ملخی را در منقار خود برای او آورد. شقیق چون این صحنه را دید، کسب معاش و تجارت را رها کرد و در کنجی به عبادت مشغول شد.

موسی بن جعفر علیه السلام می آید).

هدف از نقل این خبر همین بود که معلوم شود صوفیان آن زمان (عموماً) سربار مردم بودند. به این جهت است که صادقین علیهم السلام در روایات زیادی، امر به کسب (و کار) نموده و از این که آدمی سربار دیگران باشد، نهی فرموده اند. نیز (روایات فراوانی مشتمل بر این مضمون فرموده اند که) اگر کسی مشغول عبادت شود و شخص دیگری معاش او را تأمین نماید، کسی که معاش را تهیه می کند عبادتش از عبادت فرد عابد، استوارتر و محکم تر است. بلکه حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل فرموده است که آن حضرت فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ.<sup>۲</sup>

### حکایت دوم: سپاس الهی

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (روزی) آستر<sup>۳</sup> پدرم گم شد. فرمود: اگر خدای تعالی این استر را به من بازگرداند، به شکلی سپاسش گویم که خشنود گردد. چیزی نگذشت که آن استر را با زین و لگام آوردند. هنگامی که بر آن استر سوار شد و بر آن قرار گرفت و جامه های خویش را به خود پیچید، سر به سوی آسمان

۱. امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر و امام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام. ایام امامت این دو امام همام، معاصر با تبلیغات و تعلیمات گسترده صوفیه و فریب عوام الناس توسط ایشان بود. از یک سو با ظاهری عابدانه چهره ای مذهبی در جامعه داشتند و از سوی دیگر با تعلیم غیر اسلامی خود، تیشه به ریشه دین می زدند.

۲. هر که خود را سربار دیگران نماید، ملعون است.

۳. چارپایی که از جفت شدن اسب ماده و خر نر باشد.

بلند کرد و عرض کرد: «الحمد لله». و بیش از این چیزی نفرمود. آن‌گاه فرمود: از حمد و مراتب سپاس، هیچ چیزی را فروگذار نکردم و سپاس مخصوص خداوند عزوجل را ادا نمودم. به راستی هیچ حمد و سپاسی نیست، مگر آن‌که عبارت این حمدی که به جای آوردم، آن را در بر می‌گیرد. [۲۰]

مؤلف گوید: مطلب همان‌گونه است که حضرت فرمود. زیرا «الف و لام» در ابتدای عبارت «الحمد لله» به جهت استغراق و مبالغه است. یعنی تمام انواع حمد و سپاس را در بر می‌گیرد، لذا این‌گونه، حمد و سپاس را مختص خدای تعالی می‌کند و بس.

### حکایت سوم: گذشت و زیرکی

در کتاب البیان و التبیین<sup>۱</sup> نوشته‌ی جاحظ<sup>۲</sup> نقل شده است:

قَدْ جَمَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَاحَ حَالِ الدُّنْيَا

۱. «البیان و التبیین» از مهم‌ترین آثار عمرو بن بحر جاحظ بصری (۱۶۰ - ۲۵۵ ق) از نویسندگان بزرگ عرب است. نکات بلاغی و مسائل علم بیان به طور پراکنده و بی‌نظم و ارتباط، در این کتاب آمده است. ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ ق) این کتاب را یکی از چهار کتاب اصول و ارکان فن ادب معرفی کرده است.

۲. ابو عثمان عمرو بن بحر، متکلم و ادیب معتزلی اهل بصره در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم است که تألیفات بسیار دارد. وی کتاب‌های خویش را به درباریان تقدیم می‌کرد و صله می‌گرفت و تا پایان عمر به این روش ارتزاق می‌نمود. موضوعات تألیفات جاحظ بسیار متنوع است؛ ادبیات، ادبیات عامه، کلام، سیاست و بعضی شاخه‌های علوم طبیعی. اما آن‌چه کتاب‌های او را ممتاز می‌سازد، شیوه ادبی بارز وی در نگارش، اطلاع او از زندگی اجتماعی مردم و شناخت سرشت و اخلاقشان است. از جمله آثار وی، علاوه بر کتاب فوق‌الذکر، می‌توان الحیوان، البخلاء، مقالات الزیدیة و الزافضة و نیز، الفرق مابین الجن و الإنس را نام برد. فرقه جاحظیه به او منسوب است.

بِحَذَائِرِهَا فِي كَلِمَتَيْنِ. فَقَالَ: صَلاَحُ جَمِيعِ الْمَعَاشِ وَ  
التَّعَاشِرِ مِلَأُ مِكْيَالٍ: ثُلَثَانِ فِطْنَةٌ وَ ثُلُثُ تَغَافُلٍ.<sup>۱</sup> [۲۱]

جاحظ می‌گوید: (به عنوان نمونه‌ای از این منش والا) زمانی مردی نصرانی از روی جسارت به حضرت عرض کرد: أَنْتَ بَقْرٌ.<sup>۲</sup> فرمود: این چنین نیست (که می‌گویی). بلکه من باقرم. مرد نصرانی عرض کرد: تو پسر زن آشپز هستی. فرمود: آشپزی شغل او بود. عرض کرد: تو پسر کنیز سیاه‌بی‌شرم بدزبان هستی. فرمود:

إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذِبْتَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.  
اگر این‌ها را که می‌گویی راست و درست است، خدا او را بیامرزد.  
و اگر دروغ می‌گویی خدا از معصیت تو بگذرد و تو را بیامرزد.  
خلاصه آن‌که راوی می‌گوید:

مرد نصرانی (که این‌گونه حلم و بردباری و بزرگی و بزرگواری را - که خارج از توان بشر است - از او دید، متأثر شد و) مسلمان شد. [۲۲]

مؤلف می‌گوید: سلطان العلماء و المحققین، افضل الحكماء و

۱. جاحظ در کتاب البیان و التبيين گوید: محمد بن علی بن الحسین صلاح همه امور دنیا را در دو کلمه جمع کرده و می‌فرماید: همه امور زندگی و روابط با دیگران، با مجموعه‌ای اصلاح می‌شود که دو سوم آن، هوشیاری و زیرکی است و یک سوم آن، چشم‌پوشی و گذشت است.

۲. بَقْر: اسم جنس (اعم از مذکر و مؤنث) گاو است. گاو را به این دلیل بقر می‌گویند که زمین را شخم زده و می‌شکافد.

المتکلمین، صاحب فیض قدوسی، جناب خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله<sup>۱</sup> در این اخلاق شریف، از آن حضرت الگو گرفته و از ایشان پیروی کرده است. نقل شده که روزی از شخصی نامه‌ای به دستش رسید که در آن، کلمات زشت و ناسزا به ایشان نوشته بود. از جمله این عبارت زشت در آن کاغذ درج شده بود که: یا کلب بن کلب!<sup>۲</sup>

خواجه نصیر وقتی این نامه را خواند، با آرامش و عبارات خوش، بدون یک کلمه زشت، در پاسخ نوشته او، چنین نوشت: سخن تو نسبت به من (که گفته‌ای) ای سگ! صحیح نیست. زیرا که سگ با چهار دست و پا راه می‌رود و ناخن‌هایش دراز و بلند است، ولی من (بر دو پا) می‌ایستم. پوست من ظاهر و آشکار است، بر خلاف سگ که (بدنش) پوشیده از پشم است. هم‌چنین ناخن‌هایم پهن است و سخن می‌گویم و می‌خندم. این ویژگی‌ها و خواصی که در من است، با ویژگی‌ها و خواص

---

۱. محمد بن محمد بن حسن طوسی ملقب به خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ - ۵۹۷ ق) حکیم و متکلم شیعه در قرن هفتم هجری است. برخی او را در علم، همتای بوعلی سینا دانسته‌اند؛ با این تفاوت که ابن‌سینا در طب، سرآمد بود و خواجه نصیر در ریاضیات. خواجه، فقه و حدیث را نزد پدر و جدش که از فقها و محدثان آن عصر بودند، و منطق و حکمت را نزد دایی خود آموخت. نیز نزد فریدالدین داماد، قطب الدین مصری، سراج الدین قمری و تنی چند از دیگر اساتید آن عصر شاگردی نمود. وی دارای کتابها و رساله‌های فراوانی در علوم اخلاق، منطق، فلسفه، کلام، ریاضیات و نجوم است. خواجه نصیر با تأسیس کتابخانه مراغه و جمع آوری ۴۰۰ هزار جلد کتاب در آن و نیز تأسیس رصد خانه مراغه، و دعوت از علمای آن عصر به رصدخانه، هم تعداد بیشماری از مکتوبات را از ویرانگری‌های مغول نجات داد و هم جان بسیاری از دانشمندان را حفظ نمود. برخی از علمای شیعه که شاگرد وی بوده‌اند، عبارتند از: علامه حلی، ابن میثم بحرانی و قطب‌الدین شیرازی.

۲. ای سگ پسر سگ!

سگ تفاوت دارد... و به همین نحو جواب نامه او را نگاشت و (به این ترتیب) او را در نهایت خواری و فرومایگی وانهاد.

### حکایت چهارم: ادای حقوق برادران مسلمان

زراره روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر سر جنازه مردی قریشی حاضر شد و من در خدمت آن جناب بودم. در میان جماعتی که آن جا بودند «عطا»<sup>۱</sup> مفتی مکه (نیز) حاضر بود. ناگاه ناله و فریاد زنی (از اهل مصیبت) برخاست.

عطا به او گفت: یا خاموش باش یا ما باز می گردیم. آن زن خاموش نشد. لذا عطا (محل را ترک کرد و) بازگشت. من به حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: عطا بازگشت. فرمود: چرا؟ عرض کردم: وقتی این زن شیون و ناله کرد، عطا به او گفت: یا ناله و فریاد و زاری و بیکراری مکن، یا ما برمی گردیم. آن زن دست از ناله و شیون برداشت، لذا عطا بازگشت.

فرمود: با ما باش تا همراه جنازه برویم. اگر باطلی با حق همراه شود و ما حق را به سبب همراهی باطل با آن رها کنیم، حق مسلمانی را ادا نکرده ایم. (یعنی تشییع جنازه ی این مرد مسلمان را که حق او برگردن ما - به عنوان حق مسلمان بر مسلمان - واجب است نباید به خاطر شیون و فریاد آن زن وانهم).

---

۱. عطاین ابی ریح، نزد بنی امیه ارج و قرب فراوان داشت و او را بسیار گرامی می داشتند تا جایی که اعلام نمودند در شهر مکه کسی جز عطاء فتوا ندهد. ابن جوزی در تاریخ خود نقل کرده که عطاء، از یک چشم نابینا، پهن بینی، لنگ و بسیار سیه چرده بود.

زراره می گوید: وقتی که نماز میّت به پایان رسید، ولّی جنازه به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: خدای تو را رحمت کند و پاداش خیر دهد، بازگرد. زیرا تو قادر نیستی که پیاده (تا محل تدفین) راه بسپاری.<sup>۱</sup> اما آن حضرت نپذیرفت.

عرض کردم: این مرد (که صاحب عزاست) رخصت داد که بازگردد، و من نیز در خواستی دارم که می خواهم آن را از حضرت بپرسم.

فرمود: به نیت خود باش. ما برای تشییع جنازه، از این شخص اجازه نگرفته ایم که با اجازه او بازگردیم. بلکه این کار را به خاطر طلب فضل و اجر انجام دادیم، زیرا به هر کس به مقداری که جنازه را تشییع کند، پاداش داده می شود. [۲۳]

مؤلف گوید: از این حدیث شریف، فضیلت فراوان تشییع جنازه معلوم می شود. در روایت آمده است: نخستین تحفه ای که (بعد از مرگ) به مؤمن داده می شود، این است که خودش و هر که جنازه ای او را تشییع کرده است، آمرزیده می شوند.

از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: هر که جنازه ای را مشایعت کند، چهار قیراط اجر برای او نوشته می شود. یک قیراط به جهت مشایعت میّت، یک قیراط به جهت نماز بر میّت، یک قیراط به جهت انتظارش برای دفن میّت و یک قیراط برای تعزیت (و تسلیت دادن به بازماندگان) میّت. [۲۴]

در روایت دیگری آمده است که قیراط به اندازه کوه اُحد

---

۱. زیرا حضرت (علیه السلام)، جسیم بودند.

است. [۲۵]

(ان شاء الله) در فصل مکارم اخلاق حضرت رضا علیه السلام درباره‌ی فضیلت تشیع جنازه‌ی دوستان ائمه علیهم السلام خبری ذکر خواهد شد. علامه طباطبایی بحرالعلوم<sup>۱</sup> در منظومه‌ی الدرّة النجفیّة گفته است:

قَدْ أَكَّدَ التَّشْيِيعُ لِلْجَنَائِزِ  
وَالْأَفْضَلُ الْمَشْيُ لِغَيْرِ الْعَاجِزِ  
وَلَيْتَجَنَّبَ سَبْقَهَا الْمُشَيِّعُ  
فَإِنَّهَا مَطْبُوعَةٌ لَا تَبِيعُ

۱. سید محمد مهدی بن مرتضی بن محمد بروجرودی طباطبایی بحرالعلوم (۱۲۱۲ - ۱۱۵۵ ق) از فقها و مراجع تقلید و عهده‌دار ریاست عامه شیعیان در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم ه.ق. است. بحرالعلوم در علوم مختلفی چون فقه، اصول، حدیث، کلام، تفسیر و رجال تبحر داشت. او از شاگردان شیخ یوسف بحرانی، وحید بهبهانی و میرزا محمد مهدی خراسانی است. میرزای خراسانی او را به سبب مقام شامخ علمی‌اش، بحرالعلوم خواند. این لقب که پیش از آن به کسی داده نشده بود، بعدها عنوان خاندان وی شد که تا امروز به آن شهرت دارند. علمای بزرگی مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید جواد عاملی، ابوعلی حائری، ملا احمد نراقی و ... از شاگردان علامه به شمار می‌آیند. از جمله آثار وی می‌توان از کتاب‌هایی مانند الدرّة النجفیّة (با بیش از دو هزار بیت شعر، در دو باب نماز و طهارت)، مشکاة الهدایة (بخش طهارت کتاب الدرّة النجفیّة به نثر)، مصابیح الظلام (در عبادات و معاملات) و الفوائد الرجالیة در علم رجال نام برد. همه معاصران بحرالعلوم به مقام علم و تقوای او اذعان کرده‌اند. حتی استاد او، وحید بهبهانی، در سال‌های پایانی عمر، چون زوال ملکه اجتهاد را در خود احتمال می‌داد، در مسایل فقهی از او نظرخواهی می‌کرد. خبر تشرف وی به حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به حد تواتر رسیده‌است و اصل این تشرف را هیچ‌یک از دانشمندان معاصر یا متأخر از او، انکار نکرده‌اند. مرقد وی در نجف، در کنار قبر شیخ طوسی قرار دارد.

و الْفَضْلُ فِي ذَلِكَ لِلتَّأْخِيرِ  
 ثُمَّ اسْطِحابُ جَنْبِي السَّرِيرِ  
 وَلِيَحْمِلَ السَّرِيرَ مِنْ أَطْرَافِهِ  
 أَرْبَعَةٌ تَقُومُ فِي أَكْنَافِهِ  
 لَا يَأْبَ مِنْ ذَلِكَ أَهْلُ الشَّرَفِ  
 فَلَيْسَ أَمْرُ اللَّهِ بِالْمُسْتَكْفِ  
 وَ سُنَّ لِلْحَامِلِ أَنْ يُرَبِّعَا  
 يَسْتَوْجِبُ الْجَهَاتِ مِنْهُ الْأَرْبَعَا  
 وَ أَفْضَلُ التَّرْبِيعِ أَنْ يَفْتَحَا  
 مِنَ الْيَمِينِ دَائِرَةً دَوْرَ الرَّحَى  
 وَ لَيْسَ لِلتَّشْيِيعِ حَدٌّ يُعْتَمَدُ  
 وَ فِي الْحَدِيثِ سَيْرٌ مَبْلَيْنِ وَرَدَ  
 وَ سُنَّ أَنْ لَا يَرْجِعَ الْمُشَيِّعُ  
 يَصْبِرُ حَتَّى الدَّفْنِ ثُمَّ يَرْجِعُ  
 وَ تَرْكُهُ الْقُعُودَ حَتَّى يُلْحَدَا  
 أَنْ هُيَّيَ الْقَبْرُ وَ إِلَّا قَعَدَا  
 وَ الْحَمْلُ فِي النَّعْشِ مُعَشَّى بِكَسَاءٍ  
 يَنْدُبُ أَمَّا مُطْلَقًا أَوْ لِلنِّسَاءِ  
 وَ لَيْتَهُ عَن طَرَحِ الثِّيَابِ الْفَاخِرَةِ  
 فَإِنَّهُ أَوَّلُ عَدَلٍ الْآخِرَةِ<sup>۱</sup>

۱ - همواره بر تشییع جنازه تأکید شده است. و برای کسی که ناتوان

نیست، پیاده رفتن بهتر است.

۲ - و تشییع کننده، نباید که از جنازه جلوتر راه رود. چرا که باید به دنبال جنازه رفت.

۳ - و علت این توصیه، برای تأخیر افتادن و سپس همراهی با یکدیگر در دو سمت تابوت است.

۴ - و باید که اطراف تابوت را بردارند و چهار نفر در گوشه‌های آن بایستند.

۵ - شرافتمندان از این کار ابایی ندارند، چرا که امر خدا سزاوار سرپیچی نیست.

۶ - و مستحب است که چهار نفر حمل کننده‌ی جنازه باشند که چهار گوشه را بگیرند.

۷ - و بهترین حالت آن است که میت را از سمت راست، از تابوت خارج کنند و در قبر قرار دهند.

۸ - و برای تشییع، اندازه‌ای مشخص نشده است. و در حدیث، به اندازه دو میل<sup>۱</sup> راه رفتن، وارد شده است.

۹ - و سنت است که تشییع کننده بازنگردد، بلکه صبر کند تا دفن انجام شود، آن‌گاه بازگردد.

۱۰ - نیز سنت است که تا لحد چیده نشده، تشییع کننده ننشیند، البته اگر قبر آماده باشد. در غیر این صورت، بنشیند.

۱۱ - و سنت است که جنازه را، بخصوص زنان را، با ردایی بپوشانند.

۱۲ - و نهی شده است که لباس فاخر بر میت بپوشانند، چرا که این‌جا نخستین مرحله‌ی عدالت آخرت است.

---

۱. هر میل، یک سوم فرسخ و هر فرسخ، تقریباً ۶ کیلومتر است. لذا دو میل، تقریباً ۴ کیلومتر است.

### حکایت پنجم: رضا به قضای الهی

شیخ کلینی روایت کرده که در هنگامی که طفلی از کودکان امام باقر (ع) بیمار بود، گروهی به خدمت حضرتش مشرف شدند. در چهره مبارک آن حضرت، آثار غم و اندوه مشهود بود، به حدی که آرام و آسایش نداشت. آن گروه، با مشاهده این حالات حضرت، با خود می گفتند: به خدا سوگند اگر به این کودک آسیبی رسد، بیمناکیم که مبادا حالت و کاری دور از انتظار، از آن حضرت مشاهده شود.

راوی گوید: طولی نکشید که آن کودک از دنیا رفت و صدای ناله بلند شد. آن حضرت با روی گشاده، متفاوت با حالت پیشین، بیرون آمد. آن جماعت عرض کردند: فدای تو شویم؛ از آن حالتی که در تو مشاهده می کردیم، نگران شدیم که اگر مرگ کودک فرارسد، از شما رفتاری می بینیم که مایه اندوه ما شود. فرمود: ما دوست داریم عاقبت کارها آن چنان که دوست داریم نصیب ما شود. اما هنگامی که فرمان خدا فرارسد، تسلیم آن چه او دوست دارد می شویم. [۲۶]

### حکایت ششم: انصاف آن حضرت

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که فرمود: در کتاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که هر وقت مستخدمان خود را به کاری که برایشان دشوار است فرمان دادید، خود نیز در انجام آن کار با آنها همراهی کنید. امام جعفر صادق (ع) می فرمود: هر وقت پدرم به خدمتکاران خود، از مرد و زن، فرمانی می داد، خود می آمد و بر آنان

نظاره می کرد. اگر آن کار دشوار و سنگین بود، می فرمود: بسم الله، و خود با آن ها مشغول انجام آن کار می شد. و اگر آن کار سبک و آسان بود، از ایشان دور می شد. [۲۷]

### حکایت هفتم: عطا و بخشش آن حضرت

شیخ مفید از حسن بن کثیر روایت کرده است که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام از نیازمندی خود و جفای برادرانم شکایت کردم. فرمود:

«بِئْسَ الْأَخُ أَخٌ يَرَعَاكَ غَنِيًّا وَ يَقْطَعُكَ فَقِيرًا»:

چه بد برادری است آن برادر که در زمان توانگری و غنای تو، با تو دوستی و معاشرت کند، ولی در حالت فقر و ناداری رشته ی مودت و آشنایی را با تو قطع کند.

آن گاه به غلام خویش فرمان داد کیسه ای را که حاوی هفتصد درهم بود بیاورد. آن گاه فرمود: «إِسْتَنْفِقْ هَذِهِ، فَإِذَا أَنْفَدْتَ فَأَعْلِمْنِي»؛ و به روایتی: «إِسْتَعِنْ بِهَذِهِ عَلَى الْقُوْتِ، فَإِذَا فَرَغْتَ فَأَعْلِمْنِي»؛ یعنی: این ها را در مخارج خویش مصرف کن، و زمانی که تمام شد، به من خبر بده. [۲۸]

### حکایت هشتم: حلم و حسن خلق آن حضرت

شیخ طوسی<sup>۱</sup> از محمد بن سلیمان از پدر خود روایت کرده: یکی از

---

۱. محمد بن حسن بن علی بن حسن (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) مشهور به شیخ طوسی و شیخ الطائفه، از بزرگان محدثان و فقیهان شیعه و بنا به قولی، مؤسس حوزه علمیه نجف است. وی اهل خراسان بود، در ۲۳ سالگی به عراق آمد و از محضر درس

اهل شام که در مدینه می زیست، به خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رفت و آمد داشت. او فراوان به محضر امام (ع) می آمد و عرض می کرد: (بدان و آگاه باش که) محبت و دوستی تو، مرا به این جا نمی کشاند. (بلکه) در روی زمین، بیش از شما اهل بیت، نسبت به کسی بغض و دشمنی در دلم ندارم. و باور دارم که اطاعت پروردگار و اطاعت رسول خدا (ص) در دشمنی ورزیدن با شماست. ولی تو را مردی فصیح اللسان<sup>۱</sup> و برخوردار از فنون و فضایل و آداب و نیز دارای کلام نیکو می دانم. به این جهت است که به مجلس تو می آیم. اما امام باقر (ع) با او به خیر و خوبی سخن می فرمود و می فرمود: لَنْ تَخْفَى عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ؛ هیچ چیز نزد خداوند پنهان نیست.

خلاصه آن که چند روزی نگذشت که مرد شامی رنجور گردید و درد و رنجش شدت یافت. هنگامی که ثقیل و سنگین گردید، وصی خود را فراخواند و گفت: وقتی که من مُردم و بر روی من جامه کشیدی، به خدمت محمد بن علی بشتاب و از آن حضرت درخواست کن که بر من نماز بخواند. نیز به خدمتش عرض کن که من خود به تو این سفارش ها را کرده ام.

۱۲ اساتیدی چون شیخ مفید و سید مرتضی استفاده نمود. بعد از سید مرتضی، شیخ طوسی رهبری و مرجعیت شیعه را بر عهده گرفت. وی نویسنده دو کتاب التهذیب و الاستبصار، از کتب چهارگانه حدیثی شیعه است. علمای بسیاری افتخار شاگردی وی را داشته اند، از جمله محمد بن حسن فتال نیشابوری صاحب روضة الواعظین، ابوالصلاح حلبی و ابوالفتح کراچی. طبق وصیت شیخ، پس از مرگش وی را در منزل خودش دفن نموده و خانه را به مسجد تبدیل کردند. مسجد شیخ طوسی، در جوار حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) امروزه از مساجد مشهور نجف اشرف است.

۱. کسی که خوب سخن بگوید و کلامش بدون ابهام باشد.

چون شب به نیمه رسید، (اطرافیان وی) گمان کردند که از دنیا رفته است و روی او را پوشاندند. بامداد وصی او وارد مسجد شد و تأملی کرد تا آن حضرت از نماز فارغ شود. پس از آن حضرت، به صورت متورک نشست - روی پای راست را بر پشت پای چپ قرار داد - و بر جای خویش به تعقیب نماز پرداخت.

(وصی مرد شامی) عرض کرد: ای اباجعفر! فلان مرد شامی از دنیا رفت و از تو خواست که بر او نماز بخوانی. فرمود:

«كَلَّا. إِنَّ بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ بَرْدٍ وَ الْحَجَازُ بِلَادُ حَرٍّ وَ لَهَا شَدِيدٌ. فَانْطَلِقْ، فَلَا تَعْجَلْ عَلَى صَاحِبِكَ حَتَّى آتِيَكُمْ»؛

این گونه نیست (که پنداشتی او از دنیا رفته است). چرا که سرزمین شام بسیار سرد است و بلاد حجاز، گرمسیر و شدت گرمای آن هم زیاد است. تو بازگرد و در تدارک تدفین دوست خود شتاب مکن تا من نزد شما بیایم.

سپس آن حضرت برخاست و وضو ساخت، بار دیگر دو رکعت نماز به جای آورد و دست مبارک را در برابر چهره مبارک به دعانگاه داشت تا زمانی که خدا خواست (بر این حالت باقی ماند). سپس به سجده در افتاد تا آفتاب طلوع کرد. آن گاه برخاست و به سوی منزل مرد شامی روانه شد. چون داخل خانه شد، مرد شامی را صدا زد. شامی عرض کرد: لبیک یابن رسول الله! آن حضرت او را نشانید و تکیه داد. شربتی از سبوق<sup>۱</sup> طلب کرد و به او بیاشامانید. (آن گاه) به اهل خانه وی

۱. سبوق که امروزه در فارسی به آن «قاووت» می گویند، به معنای آرد حبوبات

فرمود که شکم و سینه او را از طعام سرد و خنک پر کنند و (به منزل خویش) بازگشت. چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت و به نزد امام باقر (ع) شتافت.

(وارد شد و) عرض کرد: با من خلوت بفرمای. آن حضرت پذیرفت. مرد شامی عرض کرد: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی بر آفریدگانش، و تویی آن باب الهی که باید از آن در وارد شد و هر کس راه دیگری غیر از این راه پیوید و همراه کسی دیگر گردد، ناامید و زیانکار خواهد شد و به گمراهی سخت گرفتار شده است.

امام (ع) فرمود: «وَمَا بَدَأَ لَكَ»؛ تو را چه پیش آمد و چه دیدی؟

گفت: هیچ شک و شبهه‌ای ندارم که روح مراقبض کردند و مرگ را به چشم خویش دیدم. ناگاه صدای منادی برخاست، به حدی که باگوش خویش شنیدم که ندا می‌کرد: روح او را به تنش بازگردانید. زیرا محمد بن علی (ع) از ما درخواست نموده است. حضرت ابو جعفر (ع) به او فرمود:

«أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَ يُبْغِضُ الْعَبْدَ وَ يُحِبُّ عَمَلَهُ»؛

تفت داده شده است. ولی گاهی با غیر حبوبات، مانند برخی میوه‌ها یا تره‌بار نیز تهیه می‌شود. سوپق بسته به نوع مواد تشکیل دهنده، نام‌های متفاوتی دارد: سوپق سنجد، سوپق جو، سوپق کُناَر، سوپق سیب و ... از گفته کلینی چنین برمی‌آید که در روایات، هرگاه کلمه‌ی سوپق، همراه با چیزی مثلاً «سوپق جو» نیامده باشد، منظور سوپق گندم است که بسیار مقوی و دارای خواص دارویی فوق‌العاده است.

مگر ندانسته‌ای که گاهی خداوند تعالی بنده‌ای را دوست می‌دارد ولی عملش را دشمن می‌شمارد، و گاهی بنده‌ای را دشمن می‌دارد ولی کردارش را دوست می‌دارد.

راوی گوید: پس از این ماجرا، مرد شامی، از جمله اصحاب امام باقر علیه السلام گردید. [۲۹]

توضیح آن‌که مرد شامی، به جهاتی - از جمله اعتقاداتی که بیان می‌کرد - نزد خداوند مبعوض بود. اما ابراز تواضع و ارادتش نسبت به امام باقر علیه السلام، در پیشگاه خداوند مطلوب بود.



## فصل ۳

### برخی از معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

#### اول: قدرت و علم امام علیه السلام

قطب راوندی<sup>۱</sup> از ابوبصیر<sup>۲</sup> روایت کرده است: همراه حضرت امام

---

۱. قطب الدین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة الله راوندی کاشانی (متوفای ۵۷۳ ق) معروف به قطب راوندی، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و مورخ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری قمری می باشد. قطب راوندی شاگرد ممتاز شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان بوده و چنان در شاگردی وی امتیاز و شایستگی از خود نشان داده که شیخ طبرسی را با قطب الدین و قطب الدین را با شیخ طبرسی می شناسند. برخی دیگر از اساتید وی عبارتند از: ابوجعفر محمد بن علی بن محسن حلبی، ابوالحسن محمد بن علی تمیمی نیشابوری، و سید ابوالبرکات مشهدی که همگی موفق به درک محضر شیخ طوسی نیز شده اند. از جمله شاگردان قطب الدین می توان از علی بن محمد مدائنی، محمد بن حسن بغدادی و محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب نام برد. برخی از آثار وی از این قرار است: جواهر الکلام فی شرح مقدمه الکلام، تهافت الفلاسفه، قصص الانبیاء، الخرائج و الجرائح در سه جلد که از مشهورترین کتاب های وی به شمار می رود و حدیث مذکور در متن بالا، از این کتاب نقل شده است.

۲. در منابع رجال و حدیثی شیعه، از چندین نفر با لقب ابوبصیر یاد شده است که

محمد باقر (ع) وارد مسجد شدیم. مردم نیز به مسجد وارد می‌شدند و از آنجا بیرون می‌رفتند. حضرت به من فرمود: از مردم پرس که آیا مرا می‌بینند؟ من هر که را دیدم، از او پرسیدم: آیا ابو جعفر را دیده‌ای؟ و در حالی که حضرت آنجا ایستاده بود، او پاسخ می‌داد: خیر. تا این که ابوهارون<sup>۱</sup> (که نابینا بود)، وارد مسجد شد. حضرت فرمود: از او پرس. از او پرسیدم: آیا ابو جعفر را دیده‌ای؟ گفت: آیا این حضرت ابا جعفر نیست که (اینجا) ایستاده است. گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم، در حالی که آن حضرت نوری درخشنده است. [۱]

نیز ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که به شخصی از اهل آفریقا فرمود: حال را شد چگونه است؟ عرض کرد: وقتی که من از وطن خارج شدم، زنده و تندرست بود و به شما سلام رساند. حضرت فرمود: خداوند او را رحمت کند. آن مرد عرض کرد: راشد مُرد؟! فرمود: آری. گفت: چه زمانی؟ فرمود: دو روز بعد از آن که تو از آنجا خارج شدی.

---

عبارتند از: یحیی بن ابی القاسم اسدی، لیث بن بختری مرادی، و نیز عبدالله بن محمد اسدی کوفی از اصحاب امام باقر (ع)؛ و یوسف بن حارث از اصحاب بتری مذهب امام باقر (ع) (درباره فرقه بتری در فصل دوم مطالب مختصری ارائه شده است) و ابوبصیر ثقفی که همگی با عنوان ابو بصیر ذکر شده‌اند. برای تشخیص ابوبصیر مورد نظر در این‌گونه روایات، فقط با کمک قرائن و شواهد، می‌توان هویت راوی را حدس زد.

۱. موسی بن عمیر معروف به ابوهارون مکفوف، از شعرای شیعه و اهل کوفه بود. وی به دستور امام صادق (ع) در سوگ حضرت حسین بن علی (ع) شعری جانسوز سرود که در محضر امام (ع) خواند و امام و حتی اهل خانه امام که در پس پرده بودند گریستند. وی راوی روایت معروفی از امام صادق (ع) در ثواب عظیم گریاندن و گریستن بر امام حسین (ع) است.

عرض کرد: به خدا سوگند بیماری و کسالتی نداشت. حضرت فرمود: مگر هر که می‌میرد به سبب مرض و بیماری می‌میرد؟ راوی گوید: پرسیدم راشد کیست؟ فرمود: مردی از موالیان و محبّان ما بود.

آن‌گاه فرمود: اگر پنداشته‌اید که ما دیدگانی ناظر بر شما و گوش‌هایی شنوای صداهای شما را نداریم، اشتباه کرده‌اید. به خدا سوگند چیزی از اعمال شما بر ما پوشیده نیست. پس همواره ما را حاضر بدانید و خویشان را به خیر عادت دهید، و آن چنان اهل خیر باشید که در میان مردم به نیکوکاری معروف باشید. من فرزندان و شیعیان خود را به این مطلب فرمان می‌دهم. [۲]

### دوم: زنده شدن مُرده به معجزه آن حضرت

قطب راوندی از ابو عَیْنَه<sup>۱</sup> روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی وارد شد و گفت: من از اهل شام هستم. شما را دوست می‌دارم و از دشمنان شما بیزاری می‌جویم.

---

۱. ابو محمد سُفیان بن عُیَیْنَه بن میمون هلالی (۱۹۸ - ۱۰۷ ق) محدث و فقیه کوفی که بیش از هشتاد تن از بزرگان تابعین از جمله: مالک بن انس، ایوب سختیانی، ابان بن تغلب را درک کرد و از آن‌ها حدیث شنید. افراد بسیاری از او حدیث شنیده‌اند که از مشاهیر آنان سفیان ثوری، عبدالله مبارک، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل و ... را می‌توان ذکر کرد. وی را یکی از زبردست‌ترین محدثان اهل حجاز، به ویژه احادیث مربوط به تفسیر شمرده‌اند. ابن عُیَیْنَه مورد وثوق رجالیان و محدثان بوده و روایات او در صحاح ستّه و غیر آن وارد شده است. با این حال گاه در برخی منابع، کم‌دقتی‌هایی به وی نسبت داده شده است. نجاشی او را صاحب نسخه‌ای می‌داند که مشتمل بر روایاتی از امام صادق علیه السلام باشد، ولی اثری که به یقین متعلق به وی باشد، شناخته شده است. ابن ندیم وی را از نظر مذهب، زیدی می‌داند.

پدري داشتم كه بنی امیه را دوست می داشت و ثروتمند و بامكنت بود. جز من فرزندی نداشت و در رمله<sup>۱</sup> ساكن بود. بوستانی داشت كه با خویشتن در آن خلوت می نمود. هنگامی كه از دنیا رفت، با آن كه در طلب اموالش بسیار كوشیدم ولی موفق نشدم. هیچ شك و شبهه ای ندارم كه به جهت دشمنی كه با من داشت، مال و ثروت فراوان خود را از من پنهان داشته است.

امام (علیه السلام) فرمود: آیا دوست داری كه پدرت را ببینی و از وی پیرسی كه آن اموال كجا هستند؟ عرض كرد: آری به خدا سوگند! زیرا كه نیازمند و محتاج و مستمندم. آن حضرت مکتوبی نوشت و آن را به خاتم شریفش مزین ساخت. آن گاه به مرد شامی فرمود:

إِنْطَلِقْ بِهَذَا الْكِتَابِ إِلَى الْبَقِيعِ حَتَّى تَتَوَسَّطَهُ، ثُمَّ نَادِ: يَا دَرْجَانُ! فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ رَجُلٌ مُعْتَمٌّ. فَادْفَعْ إِلَيْهِ كِتَابِي وَ قُلْ: أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ [علیه السلام] فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَأَ لَكَ.

این مکتوب را به بقیع ببر و در وسط قبرستان بایست. آن گاه ندا در ده و به آواز بلند بگو: «ای دَرَجان!» شخصی كه عمامه بر سر دارد نزد تو حاضر می شود. این مکتوب را به او بده و بگو: من فرستاده ی محمد بن علی بن الحسین [علیه السلام] هستم. سپس از او هر چه خواهی درخواست كن.

---

۱. شهری قدیمی كه اینك تقریباً در مركز فلسطین اشغالی، در ۴۵ کیلومتری شمال غربی بیت المقدس واقع است. علت نامگذاری شهر به «رملة»، واقع شدن آن در شنزار است.

مرد شامی آن مکتوب را گرفت و رفت. ابو عیینه گوید: فردای آن روز به خدمت ابو جعفر علیه السلام رسیدم تا حال آن مرد را ببینم. ناگاه آن مرد را بر در خانه‌ی آن حضرت دیدم که منتظر اجازه برای ورود بود. هنگامی که به او اجازه دادند، همگی وارد خانه شدیم. مرد شامی عرض کرد: خدا بهتر می‌داند که علم خود را در کجا قرار دهم. شب گذشته وارد بقیع شدم و آن چه فرمان داده بودی انجام دادم. بلافاصله همان شخص با همان مشخصات، آمد و به من گفت: از این مکان به جای دیگری مرو تا پدرت را حاضر کنم. او رفت. کمی بعد با مردی سیاه روی حاضر شد و گفت: این پدر توست. هر چه می‌خواهی بپرس. گفتم: این پدر من نیست. گفت: او پدر توست، ولی شراره‌ی آتش و دود سوزان دوزخ و عذاب دردناک، چهره‌ی او را دگرگون کرده است.

گفتم: تو پدر منی؟ گفت: بلی. گفتم: این چه حالی است که داری؟ گفت: فرزندم! من دوستدار بنی‌امیه بودم و آن‌ها را بر اهل بیت پیامبر، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ترجیح می‌دادم. از این روی، خداوند تعالی مرا به این هیئت و این عذاب مبتلا گردانید. چون تو دوستدار اهل بیت بودی، من با تو دشمن بودم. لذا تو را از مال خود محروم کردم و آن را از تو پنهان داشتم. امروز از این اعتقاد خود سخت پشیمانم.

فرزندم! به آن بوستان برو و زیر فلان درخت زیتون را حفر کن، و آن اموال را که صد هزار درهم می‌باشد، بردار و پنجاه هزار درهم آن را به حضرت محمد بن علی علیه السلام تقدیم کن و بقیه را خود بردار. اینک من برای برداشتن آن اموال به آن بوستان می‌روم و آن چه را حق توست

می آورم. سپس عازم شهر خود شد و رفت.

ابو عیینه گوید: سالی گذشت. آن گاه از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: آن مرد شامی که صاحب آن اموال بود، چه کرد؟ فرمود: آن مرد پنجاه هزار درهم مرا آورد. من با آن پول، دینی را که بر عهده داشتم، ادا کردم و زمینی در سرزمین خیبر خریدم و مقداری از آن مال را نیز به نیازمندان خاندانم بخشیدم. [۳]

مؤلف گوید: ابن شهر آشوب این روایت را با اندک اختلافی نقل کرده است. مطابق روایت او، مرد شامی پدر خود را در حالتی دید که سیاه است و در گردنش ریسمان سیاهی است و از تشنگی زبان خود را مانند سگ بیرون آورده است و جامه سیاهی بر تن دارد. در آخر روایت آمده است که حضرت فرمود: به زودی این پشیمانی و ندامت او، از این که در محبت به ماکوتاهی کرده و حق ما را تباه ساخته است، به حال او سودمند خواهد بود و این به جهت مهربانی و خوشنودی است که در حیات خود به ما وارد کرده است. [۴]

## سوم: معجزه آن حضرت نسبت به جابر بن یزید<sup>۱</sup>

در بحارالانوار<sup>۲</sup> از کتاب کافی<sup>۳</sup> آورده که نعمان بن بشیر روایت

۱. جابر بن یزید بن حارث جُعی (متوفای ۱۲۸ ق) از تابعان است؛ یعنی کسانی که هر چند موفق به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند، ولی با اصحاب ایشان دیدار و مصاحبت داشته‌اند. او همچنین از مشاهیر فقها، محدثان و مفسران شیعه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام است. بنابر آنچه در کتب روایی، تاریخ و رجال و نیز در احادیث بسیاری از ائمه اطهار آمده است، وی از شخصیت والا و مقام و منزلت عظیمی نزد امامان شیعه برخوردار بوده است، تا جایی که در نخستین دیدار وی با امام باقر علیه السلام، «محرر اسرار ناگفته‌ی اهل بیت علیهم السلام» نام گرفت و حضرت دو کتاب به او دادند و از او خواستند که مطالب یکی از آن دو کتاب را در زمان حکومت بنی امیه فاش نسازد. در جایی وی به امام باقر علیه السلام عرض کرده: شما سخنان و اسراری را به من سپرده‌اید که گاهی نگهداری آن‌ها بر قلم بسیار سنگین می‌آید و تحمل را از دست می‌دهم. امام علیه السلام توصیه فرمودند در چنین حالتی به صحرا برو، گودالی بساز، سر خود را در آن فرو کند و اسراری را که نباید به کسی بگوید، در آن گودال بگوید تا آرام شود. در برخی احادیث، از وی به لقب «باب امام باقر» نام برده‌اند. امام باقر علیه السلام در وصیت خویش سفارشات مهمی به او نمودند. امام صادق علیه السلام نیز بر او رحمت فرستادند و منزلت وی را نزد خویش، به منزلت سلمان فارسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه کردند. به علاوه اهل تسنن نیز او را توثیق نموده‌اند. شیخ طوسی او را یکی از صاحبان «اصول اربعه‌آم» و صاحب تفسیر می‌داند. اصول اربعه‌آم، چهارصد کتابچه‌ی حدیثی دست‌نویس هستند که توسط اصحاب ائمه علیهم السلام تألیف شده‌اند. در این کتاب‌ها، احادیثی آمده که راوی مستقیماً از امام معصوم عصر خویش شنیده است.

۲. «بحارُ الأنوار الجامعة لدررِ أخبار الأئمة الأطهار» مشهور به بحارالأنوار، مفصل‌ترین مجموعه حدیثی شیعه است که توسط مرحوم علامه مجلسی در طول حدود چهل سال تألیف شده است. مؤلف، کتاب را در ۲۵ جلد بزرگ سامان داده است که در هر مجلد به یک موضوع پرداخته و ذیل هر موضوع کلی، ریز موضوعات مربوط به آن را آورده است. وی در ذیل هر موضوع، ابتدا آیات مرتبط با موضوع و سپس تفسیر آن‌ها را می‌آورد و در مرحله بعد، احادیث مربوط به آن باب را نقل می‌کند. بحارالأنوار در چاپ‌های بعدی، به صورت دوره‌های ۱۱۰ جلدی منتشر شده است. ﷻ

کرده است: من با جابر بن یزید جُعی (در سفری) هم مَحْمِل بودم. وقتی در مدینه بودیم، جابر خدمت امام محمد باقر (ع) مشرف شد و با آن حضرت وداع کرد و با خوشنودی، از نزد آن حضرت بیرون آمد. از مدینه حرکت کردیم و روز جمعه، در راه «فید»<sup>۱</sup> به مدینه، به «أخرجه» رسیدیم. فید در میانه راه کوفه و مکه واقع شده و «أخرجه» نخستین منزل در این مسیر است. نماز ظهر را به پا داشتیم. همین که شتر ما برای حرکت از جابر خاست، مردی بلندبالا و گندمگون دیدم که نامه‌ای را با خود آورده بود و به جابر داد. جابر نامه را گرفت و بوسید و به هر دو چشم خویش نهاد.

نامه را دیدیم که بر روی آن نوشته شده بود: «این نامه‌ای است از محمد بن علی به جابر بن یزید»، و گلی سیاه و تَر و تازه بر روی نامه بود. جابر به آن مرد گفت: چه وقت از محضر سید و آقای من بیرون آمده‌ای؟

---

۴۲. ۳. کتاب شریف کافی، از منابع حدیثی شیعه و مهم‌ترین و معتبرترین منبع از کتب اربعه شیعه، نوشته محمد بن یعقوب بن اسحاق مشهور به ثقة الإسلام کلینی (متوفای ۳۲۹ ق) است که آن را در مدت بیست سال نوشته است. وی در تالیف کافی، احادیث را براساس عدم مخالفت با قرآن و موافقت با اجماع سامان داده و به دلیل دسترسی به اصول اربعه، احادیث را با کمترین واسطه نقل کرده است. الکافی، در سه بخش اصول، فروع و روضه تألیف شده است: اصول کافی به روایات اعتقادی، فروع کافی به روایات فقهی و روضه کافی به احادیث متفرّق (اخلاقی، تفسیری، و...) می‌پردازد.

۱. شهرکی خرم و آباد در نیمه راه کوفه به مکه است و در میان آن، حصاری با دروازه‌های آهنین بوده که مردم در هنگام حج، کالاها و وسایل خود را در آن به امانت می‌نهادند. اهالی حصار، سرتاسر سال در تدارک جمع‌آوری علوفه برای مرکب‌های حجاج بودند.

گفت: در همین ساعت. جابر پرسید: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز. جابر مُهر نامه را برداشت و مشغول خواندن نامه شد و چهره او کم کم در هم رفت تا به پایانِ نامه رسید و نامه را با خود نگاه داشت.

پس از این ماجرا، دیگر او را مسرور و خندان ندیدم تا به کوفه رسیدیم. شب هنگام به کوفه وارد شدیم، شب را استراحت کردیم. بامداد برای تکریم جناب جابر به خدمت او رفتم. از آن چه می دیدم متعجب شدم.

او در حالی که چند استخوان مهره برگردن آویخته و بر نی سوار شده بود، به سمت من می آمد و می گفت:

أَجْدُ مَنْصُورِ بْنِ جُمُهورٍ<sup>۱</sup>      امیراً غَیْرَ مَأْمُورٍ  
منصور بن جمهور را امیری می دانم که فرمان امارت ندارد.

از این قبیل کلمات و ابیات، بر زبان می راند، آن گاه در چهره من تأملی کرد و من نیز به چهره او تأمل کرده و با تعجب نگرستم. او به من چیزی نگفت و من هم چیزی به او نگفتم. برای حالی که در او می دیدم

۱. منصور بن جمهور کلّبی (متوفای ۱۳۴ق) از فرماندهان و کارگزاران امویان بود. هنگامی که یزید بن ولید، در سال ۱۲۶ ق، علیه پسرعمویش ولید ثانی (فرزند یزید) شورش کرد، منصور او را یاری نمود. گویند: پس از پیروزی و به حکومت رسیدن ولید بن یزید، منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید، برای حاکمیت بر عراق، حکمی را جعل نمود و به سمت عراق (کوفه) شتافت و با همان حکم جعلی، ۴۰ روز بر کوفه حکومت کرد. این واقعه، مدتی پس از شهادت امام باقر علیه السلام واقع شد. ولی جابر مدتها قبل، و در زمان حیات حضرت باقر علیه السلام، توسط آن حضرت مطلع شده و از آن سخن می راند. سرانجام منصور بن جمهور در زمان حکومت سفاح عباسی در نبرد با نیروهای ابومسلم کشته شد.

گریستم. کو دکان از هر طرف گرد من و او جمع شدند. مردم نیز اجتماع کردند و جابر همچنان پیش آمد تا در حالی که کو دکان اطراف او می چرخیدند، به رَحبه‌ی کوفه وارد شد. مردم می گفتند: جابر بن یزید دیوانه شده است.

سوگند به خدا ساعاتی از روز نگذشته بود که فرمانی از جانب هشام بن عبدالملک به والی کوفه رسید که مردی به نام جابر بن یزید جعفی رادستگیر کن و سر از تنش بردار و برای من بفرست. والی روی به حاضران در مجلس کرد و گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! <sup>۱</sup> مردی عالم و فاضل و محدث است که به تازگی از حج آمده و به بلای جنون مبتلا شده است. اکنون بر نی سوار است و در رَحبه‌ی کوفه با کو دکان، همبازی و همراه است. والی چون این سخن را شنید، خود به آن جا رفت، او را با همان صورت و سیرت دید و گفت: خدا را سپاس که دست مرا به خون او آلوده نساخت.

راوی گوید: چندی نگذشت که منصور بن جمهور (به عنوان والی) وارد کوفه شد و آنچه جابر خبر داده بود روی داد. باید دانست که منصور بن جمهور دو سال بعد از وفات حضرت باقر (ع)، از جانب یزید بن ولید اموی بعد از عزل یوسف بن عمر، به ولایت کوفه منصوب شد. ممکن است جابر (ع) در خبرهایی که از امام (ع) در باره وقایع کوفه شنیده است، به این خبر نیز آگاه شده باشد. [۵]

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: جابر بن یزید، از بزرگان

۱. مکانی فراخ، وسیع و دارای گنجایش میان خانه‌های شهر.

۲. خدا تو را اصلاح نماید. این عبارت ضرب المثلی برای تکریم و احترام است و معنای لفظی از آن استفاده نمی شود.

تابعین<sup>۱</sup> و حامل اسرار علوم اهل بیت علیهم السلام بود. او گاهگاه معجزاتی اظهار کرد که عقل مردم تاب شنیدن آن را نداشت. به این سبب به او نسبت جنون می دادند.

در مدح او روایات بسیاری نقل شده است. در رجال کشی<sup>۲</sup> آمده است: گفته شده که علم ائمه به چهار نفر منتهی شده است: اول - سلمان فارسی<sup>۳</sup> رضی الله عنه، دوم - جابر (به تصریح علمای رجال، مراد از جابر، همین جابر بن یزید جعفی است، نه جابر انصاری)، سوم - سید<sup>۴</sup>

۱. تابعین مسلمانانی هستند که خود پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده اند، ولی با یک یا چند تن از صحابه آن حضرت ملاقات یا مصاحبت داشته یا محضر آن ها را درک کرده اند.  
 ۲. محمدبن عمر بن عبدالعزیز کشی (متوفای ۳۴۰ ق) مشهور به «کشی» (منسوب به کش، منطقه ای در جنوب ازبکستان امروزی) از علمای رجال شیعه و همزمان با کلینی بوده است. کتاب «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» مشتمل بر رجال شیعه و غیر شیعه اثر اوست. شیخ طوسی این کتاب را خلاصه نموده و «اختیار معرفة الرجال» نامیده است. امروزه فقط همین خلاصه موجود است و کتاب اصلی در دست نیست. کشی در منزلی که عیاشی برای مباحثات و فعالیت های علمی در اختیار شیعیان قرار داده بود، رفت و آمد می کرد و درس می آموخت. لذا فقط از عیاشی به عنوان استاد وی نام برده شده است.

۳. نام اصلی وی روزبه بوده که به سلمان فارسی (متوفای ۳۶ ق.) مشهور است. وی صحابی مشهور و بسیار مورد علاقه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه السلام است. وی ایرانی و در ابتدا زرتشتی بوده و در نوجوانی پیرو مسیحیت می شود. در زمان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، وی غلامی بود که به محضر پیامبر رسید و با دیدن نشانه هایی که در نظر داشت، به او ایمان آورد. پیامبر او را خریده و آزاد کرده و نام سلمان بر او نهادند. پیامبر صلی الله علیه و آله او را از اهل بیت محسوب نمودند و امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان را «دارای علم اول و آخر» دانسته و یکی از افرادی دانسته که خداوند به برکت وجود او به مردم روزی می دهد.

۴. سید اسماعیل جمیری (۱۷۹ - ۱۰۵ ق) اهل عمان، از مشهورترین شاعران و

(مراد سید حمیری است)، چهارم - یونس بن عبدالرحمان.<sup>۱</sup>  
ابن شهر آشوب<sup>۲</sup> و کفعمی<sup>۳</sup> جابر بن یزید جعفی را «باب حضرت

ع مدافعان مذهب شیعه که ابتدا بر مذهب خوارج بود و سپس مذهب کیسانیه را برگزید. ولی بعدها با عنایت امام صادق (ع) مستبصر گردید و به مذهب تشیع گروید و تا پایان عمر شیعه باقی ماند. وی، قرآن و حدیث و فقه و تاریخ اسلام و سیره رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین و سایر ائمه (ع) را به خوبی می‌شناخت و در مناظره با سنیان، منطقی قوی داشت.

۱. یونس بن عبدالرحمن (درگذشته‌ی ۲۰۸ ق) از اصحاب اجماع است که امام باقر و امام صادق (ع) را ملاقات کرده و از امام کاظم و امام رضا (ع) روایت می‌کند. بنا به روایتی، امام رضا (ع)، سه بار بهشت را برای او ضمانت نموده است. وی ۵۴ بار حج به جای آورد که آخرین آن‌ها به نیابت از امام زمانش، امام رضا (ع) بود. امام رضا (ع) او را معتمد خود در امور دینی و پرسش‌های شیعیان معرفی می‌کردند و شیعیانی را که از ایشان دور بودند و دسترسی به ایشان نداشتند، به یونس ارجاع می‌دادند.

۲. محمد بن علی بن شهر آشوب سُرّوی مازندرانی (۵۸۸ - ۴۸۸ ق) معروف به «ابن شهر آشوب»، فقیه، مفسّر، محدث و عالم شیعه در قرن ششم هجری قمری است که «مناقب آل ابی طالب» و «معالم العلماء» از جمله آثار اوست. وی در محضر جد و پدر خویش، فتال نیشابوری، ابوالفتح رازی و ابومنصور طبرسی درس آموخته است. از شاگردان وی می‌توان سید محمد بن زهره حلب مشهور به ابن زهره، یحیی بن بطریق و شیخ یحیی سواروی را نام برد. شیخ حر عاملی وی را فردی عالم، فاضل، ثقه، محدث، عالم به رجال و روایات، ادیب، شاعر و جامع همه خوبی‌ها می‌داند.

۳. تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی (۸۴۰ - ۹۰۵ ق) از علمای شیعه در جبل عامل بوده که نسبش به حارث همدانی می‌رسد. وی تألیفات متعددی در علوم مختلف دارد که «المصباح» و «البلد الامین» از جمله آثار مشهور وی در ادعیه و زیارات است. یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های صحیفه سجادیه که علاوه بر ۵۴ دعا، ۴ دعای دیگر هم دارد، به خط کفعمی بوده که پس از سال‌ها مفقود بودن، اخیراً با تلاش‌های بسیار شناسایی شد و توسط بزرگان فرهنگی به قم منتقل و چاپ شد. پدرش علی بن حسن کفعمی، سید حسین بن مساعد حسینی و سید علی بن عبدالحسین موسوی از

امام محمد باقر علیه السلام «شمرده‌اند و ظاهراً مراد، علوم و اسرار آن حضرت است.

حسین بن حمدان خصبی<sup>۱</sup> از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّيَ جَابِراً لِأَنَّهُ جَبَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِعِلْمِهِ، وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزَحُ، وَ هُوَ الْبَابُ فِي دَهْرِهِ، وَالْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام»؛

جابر را بدان روی بدین نام نامیدند که مؤمنان را با علم خود نیکوحال و توانگر می‌کند. او دریایی است که هر چه از آن

---

اساتید وی بوده‌اند.

از جمله وقایع پس از وفات کفعمی آن است که روستای کفرعیما (محل تولد و دفن کفعمی)، در اثر حوادث روزگار خراب شد و از قبر کفعمی نیز اثری بر جای نماند. اما پس از سال‌ها (بعد از قرن ۱۱ هجری) یک سنگ قبر توسط کشاورزی پیدا شد که بر روی آن نوشته شده بود: هذا قبر الشيخ ابراهيم بن علي الكفعمي عليه السلام. مردم که از این واقعه آگاه شدند محل قبر او را بازسازی و تعمیر نمودند و هم‌اکنون نیز مرقدهش زیارتگاه شیعیان است.

۱. «ابوعبدالله حسین بن حمدان جُبُلَائِي خَصْبِيّ یا خَضِينِي» (۳۴۶ - ۲۶۰ ق) محدث و راوی شیعی در عصر غیبت صغری و سال‌های آغازین غیبت کبری است. حمدان، پدر خصبی، یکی از راویان احادیث شیعی بود که این احادیث، عمدتاً به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط می‌شدند. عموی او ابراهیم بن خصب، از مرابطان امام عسکری علیه السلام بود. این دو نفر در کتاب خصبی نام برده شده‌اند. عموی دیگرش احمد بن خصب در منابع شیعی، یکی از مؤمنانی است که در هنگام تولد حضرت مهدی علیه السلام برای تهنیت گفتن به امام عسکری علیه السلام به سامرا رفت. یکی از شاگردان روایی خصبی، هارون تلکبری (متولد ۳۸۵ ق) است که از بزرگان مورد اعتماد شیعه است. تنها کتاب شیعی که از وی باقی مانده، «الهدایة الکبری» است.

برداشته شود تمام نشود. و او بابِ زمان خود و حجت بر خلق از جانب حجت خدا ابوجعفر محمد بن علی (ع) است.

قاضی نورالله<sup>۱</sup> در مجالس المؤمنین<sup>۲</sup> او را «جابر بن یزید الجعفی الکوفی» می نامد.

علامه حلی<sup>۳</sup> در کتاب خلاصة الاقوال<sup>۴</sup> آورده که حضرت امام

۱. سید نورالله حسینی شوشتری (۱۰۱۹ - ۹۵۶ ق) معروف به قاضی نورالله شوشتری یا شهید ثالث، فقیه و اصولی، متکلم، محدث و شاعر شیعه عهد صفویه، معاصر شیخ بهایی و از فرزندان امام سجاد (ع) است. او قاضی القضاات هند بود و به دلیل احاطه علمی بالایی که بر فقه مذاهب چهارگانه اهل تسنن داشت، قادر بود اختلافات هر فرقه را بر مبنای احکام همان فرقه و البته با اجتهاد خود قضاوت نماید. وی تألیفات فراوانی دارد. از جمله «احقاق الحق و ازهاق الباطل» در پاسخ به کتابی از فضل بن روزبهان عالم سنی، و «مجالس المؤمنین». بنابر نقلی، نوشتن یکی از این دو کتاب، به عنوان سند تشیع وی، عامل صدور حکم قتل وی شد. وی سرانجام با بدگویی بدخواهان، به فرمان جهانگیرشاه، در حالی که هفتاد ساله بود، زیر ضربات شلاق به قتل رسید و در آغرای هند به خاک سپرده شد.

۲. «مجالس المؤمنین» نوشته قاضی نورالله شوشتری (شهید به سال ۱۰۱۹ ق) به زبان فارسی و در یک جلد و در دوازده مجلس (فصل) نوشته شده است. شیخ در هر فصل کتاب، به فرازهایی از تاریخ اسلام، تشیع و ایران پرداخته و برخی از متکلمان، مشاهیر، حکام و شعرا را در زمان های مختلف معرفی نموده است. کتاب مجالس المؤمنین، به عنوان منبعی برای تدوین کتب مربوط به زندگینامه بزرگان شیعه مورد استفاده قرار گرفته است. کتب مشهوری مانند اعیان الشیعه، ریحانة الادب، روضات الجنات و ریاض العلماء از جمله کتبی است که از مجالس المؤمنین به عنوان منبع بهره برده اند.

۳. حسن بن یوسف بن مطهر جلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) معروف به علامه حلی فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری بود. او بیش از ۱۲۰ کتاب در رشته های مختلف علمی از قبیل اصول، فقه، تفسیر، منطق، کلام و رجال نگاشته است که برخی از آن ها

جعفر صادق علیه السلام بر او رحمت می فرستاد و می فرمود: سخنی که جابر از ما نقل کند، راست و درست است.

ابن غضائری<sup>۱</sup> گوید: جابر به خودی خود ثقه و مورد اعتماد است، ولی اکثر آن ها که از او روایت کرده اند راویان ضعیفی هستند.

در کتاب شیخ ابو عمرو کشی از جابر مذکور نقل می کند: در ایام جوانی در مدینه به خدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم. چون به محضر آن حضرت وارد شدم، آن حضرت پرسیدند: تو کیستی؟ گفتم: مردی از کوفه هستم. پرسیدند: از کدام طایفه ای؟ گفتم: جُعفری هستم. فرمودند:

۱۲ از جمله کتاب های «باب حادی عشر» و «کشف المراد» او، در حوزه های علمیه شیعه جزو منابع تدریس و تحقیق به شمار می آیند. نهج الحق و کشف الصدق، خلاصة الاقوال، الجوهر النضید، تذکرة الفقهاء، قواعد الاحکام و مختلف الشیعه معروف ترین آثار اویند. او در گسترش فقه شیعه نقشی مهم داشت و نیز مبانی کلامی و اعتقادی شیعه را با تکیه بر مبانی عقلی تبیین کرد. علامه حلی نخستین کسی بود که با لقب آیت الله خوانده شد. حضور او در ایران و در دربار سلطان محمد خدا بنده نقش مؤثری در رواج مذهب شیعه در ایران داشته است. قطب الدین رازی، فخرالمحققین، ابن معیه و محمد بن علی جرجانی از معروف ترین شاگردان وی بوده اند. شیخ یوسف سدیدالدین (پدرش)، سیدین طاووس، خواجه نصیرالدین طوسی و ابن میثم بحرانی از اساتید وی به شمار می روند. مزار وی در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد.

۴. خُلاصَةُ الْأَقْوَالِ فِي مَعْرِفَةِ أَسْوَالِ الرِّجَالِ مشهور به رجال حلی، از اصول هشتگانه رجالی شیعه، اثر مشهور علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هجری) است که در یک جلد و به زبان عربی نگاشته شده است. علامه، در این کتاب به جرح و تعدیل راویان پرداخته و راویان را از نظر توثیق و تضعیف آن ها تفکیک نموده است.

۱. «ابوالحسن، احمد بن حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری» معروف به «ابن غضائری» رجال شناس و محدث شیعی قرن های چهارم و پنجم قمری در بغداد و هم عصر با شیخ طوسی و نجاشی بوده است.

برای چه کاری آمده‌ای؟ گفتم: برای طلب علم آمده‌ام. پرسیدند: از چه کسی علم را طلب می‌کنی؟ گفتم: از شما. فرمودند: پس بعد از این، اگر کسی از تو پرسید از کجا هستی؟ بگو از مدینه‌ام.

به آن حضرت گفتم: پیش از آن‌که درباره‌ی مطالب دیگر بپرسم، درباره‌ی همین کلام شما یک سؤال دارم. آیا دروغ گفتن جایز است؟ فرمودند: آن‌چه به تو یاد دادم دروغ نیست. زیرا هر کس در هر شهری زندگی کند، تا زمانی که از آن جا بیرون رود، اهل آن شهر محسوب می‌شود. بعد از این، آن حضرت کتابی به من دادند و فرمودند: تا وقتی حکومت بنی‌امیه برقرار است، اگر چیزی از این کتاب روایت کنی، لعنت من و پدران من بر تو خواهد بود. پس از آن، کتاب دیگری به من دادند و فرمودند: این را بگیر و مضمونش را دریاب، و هرگز به کسی از آن روایت مکن و اگر خلاف این عمل کنی، «فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي» (لعنت من و لعنت پدرانم بر تو باد).

هم‌چنین روایت می‌کند که وقتی ولید پلید - که از فراغنه‌ی بنی‌امیه بود - کشته شد، جابر فرصت را غنیمت شمرد و عمامه‌ی خز سرخ بر سر نهاد و وارد مسجد شد. مردم گرد او جمع شدند و او از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل حدیث می‌کرد. در هنگام نقل هر حدیثی می‌گفت:

«حَدَّثَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام)»<sup>۱</sup>

گروهی از مردم که در آن جا حاضر بودند، چون این جرئت را از او

۱. وقتی راوی عبارت «حَدَّثَنِي فَلَانٌ» را به کار می‌برد، به این معناست که خودم بلا واسطه از فلانی شنیدم. این عبارت، اعتبار حدیث را بالا می‌برد.

دیدند بایکدیگر می گفتند: (گویی) جابر دیوانه شده است.  
 نیز از جابر نقل کرده که می گفته: هفتاد هزار حدیث از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام می دانم که هرگز از آن ها به کسی روایت نکرده و  
 نخواهم کرد. روزی جابر به آن حضرت گفت: باری عظیم از اسرار و  
 احادیث خود بر من بار نموده اید و فرموده اید که از آن ها به کسی  
 روایت نکنم. گاه می بینم که آن اسرار در سینه من به جوش می آید و  
 حالتی شبیه به جنون به من دست می دهد. حضرت فرمود: هرگاه این  
 حالت برایت پیش آمد، به صحرا برو و گودالی حفر کن، سر خود را در  
 آن ببر و آن گاه بگو:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا».

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: حسین بن حمدان روایت کرده:  
 در آن ایام که جابر خود را به دیوانگی زده بود و سوار نی می شد و با  
 کودکان بازی می کرد، شبی مردی به طلاق زنش قسم خورد که فردا  
 نخستین کسی را که ملاقات کنم از او درباره ی حال زن ها خواهم  
 پرسید. اتفاقاً نخستین کسی را که ملاقات کرد، جابر بود که سوار بر نی  
 شده بود. آن مرد درباره ی احوال زن ها از او پرسید. فرمود: زن ها سه  
 دسته اند و حرکت کرد. آن مرد، نی او را گرفت که حرکت نکند. جابر  
 گفت: اسب مرا رها کن و با کودکان شروع به دویدن کرد. آن مرد چیزی  
 نفهمید. لذا در پی او رفت تا به او رسید و گفت: سه دسته زن ها را بیان  
 کن. جابر فرمود: یک دسته از آن ها برای تو نفع دارند و دسته دیگر  
 ضرر، دسته آخر نه نفع دارند و نه ضرر. این را گفت و فرمود: اسبم را  
 رها کن و حرکت کرد. باز آن مرد نفهمید. خود را به او رسانید و گفت:  
 آن چه را گفתי نفهمیدم. فرمود: آن زنی که نفesch برای تو است، زن

باکره است. آن زنی که برای تو ضرر دارد، زنی است که شوهر کرده و از شوهر سابقش اولاد دارد. زنی که نه نفع دارد و نه ضرر، زن ثیبه<sup>۱</sup> است که اولادی نداشته باشد.

#### چهارم: کیسه‌های پول و معجزه حضرت (علیه السلام)

در بحارالانوار از کتاب اختصاص<sup>۲</sup> و بصائرالدرجات<sup>۳</sup> نقل کرده که از جابر بن یزید روایت شده که گفت: بر حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) وارد شدم و به آن حضرت از (فقر و) نیازمندی خود شکایت کردم. فرمود: ای جابر! (اینک) نزد ما (حتی) یک درهم موجود نیست. مدتی نگذشت که کُمیت شاعر<sup>۴</sup> به محضر آن حضرت مشرف شد و عرض کرد: فدای تو شوم، قصیده‌ای (سروده‌ام) که اگر رأی مبارک باشد،

۱. زنی که شوهر نموده ولی به مرگ یا طلاق از شوهر خود جدا شده است.

۲. الإختصاص، مجموعه‌ای متنوع از احادیث معصومان (علیهم السلام) در حوزه‌های عقاید، سیره و تاریخ، حکمت و اندرز، اخلاق و آداب، فضایل و معجزات و کرامات اهل بیت (علیهم السلام) و کارنامه‌ی مخالفان آنها است که بنابر مشهور به شیخ مفید (۴۱۳ - ۳۳۶ ق) منسوب است. به طور کلی، موضوع کتاب، علم کلام و تاریخ است و به سبک روایی و به زبان عربی و در یک جلد نگاشته شده است.

۳. «بصائرُ الدَّرَجَاتِ الْكُبْرَى فِي فَضَائِلِ آلِ مُحَمَّدٍ» مشهور به بصائرالدرجات، از منابع حدیثی شیعه در باب امامت، در یک جلد و به زبان عربی، تألیف ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، معروف به صفار قمی (متوفی ۲۹۰ ق) صحابی امام حسن عسکری (علیه السلام) و از علمای مشهور در قرن سوم هجری قمری است. بسیاری از بزرگان و عالمان دین، آن را توثیق و در شمار مصادر کتب خویش ذکر کرده‌اند.

۴. ابومُستَهَلُّ کُمیت بن زید اسدی (۱۲۶ - ۶۰ ق) از شاعران عرب زبان شیعه و از مدیحه سرایان اهل بیت (علیهم السلام) است. وی به محضر امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) رسید و هر سه امام معصوم او را ستوده و در حقش دعای خیر فرمودند. معروف‌ترین اشعارش را «قصاید هاشمیات» دانسته‌اند.

(آن را) به عرض برسانم. فرمود: بخوان. کمیت قصیده‌ای را خواند. وقتی آن را به پایان برد، حضرت فرمود: ای غلام! از این خانه (اتاق) یک کیسه پول بیرون بیاور و به کمیت بده. غلام (از اتاق مجاور) کیسه پول را آورد و به کمیت داد.

کمیت عرض کرد: فدای تو شوم؛ اگر نظر مبارکت باشد قصیده‌ای دیگر به عرض برسانم. فرمود: بخوان. کمیت قصیده دیگری عرضه کرد. آن حضرت به غلام فرمان داد که کیسه دیگری از آن خانه بیرون آورد و به کمیت بدهد. کمیت عرض کرد: فدای تو گردم، اگر اجازه دهی قصیده سوم را بخوانم. فرمود: بخوان. کمیت به عرض رسانید. آن حضرت فرمود: ای غلام! یک کیسه پول از این خانه بیرون آور و به کمیت بده. غلام بنابر فرمان حضرت علیه السلام کیسه دیگری درآورد و به کمیت داد. کمیت (آن کیسه‌های پول را نپذیرفت) و عرض کرد: به خدا سوگند من به طلب مال و بهره دنیوی زبان به مدح شما نگویم و جز پاداش (و تقرب به) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ادای حق شما (اهل بیت) که خداوند بر من واجب نموده، مقصودی ندارم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام در حق کمیت دعای خیر نمود. آن‌گاه فرمود: ای غلام! این کیسه‌ها را به جای خود برگردان. جابر می‌گوید: وقتی این قضایا را دیدم، در خاطر من چیزی خطور کرد. با خود گفتم: امام علیه السلام به من فرمود (هیچ) دره‌می نزد من نیست، در حالی که فرمان داد به کمیت سی هزار دره‌م بدهند. (در این حال بودم که امام) فرمود: «قُمْ يَا جَابِرُ وَ ادْخُلِ الْبَيْتَ». ای جابر برخیز و به آن خانه (که درهم‌ها را از آن بیرون آوردند و دوباره به آن جابر گرداندند) داخل شو. جابر گفت: برخاستم

و وارد خانه شدم (و با کمال تعجب) چیزی از آن درهم‌ها را نیافتم. بیرون آمدم و به خدمت حضرت رسیدم. فرمود: «یا جابر! مَا سَتَرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا أَظْهَرْنَاكُمْ». یعنی: ای جابر! معجزات و کرامات و اخبار و فضایلی که از شما پنهان داشته‌ایم، بیش از آن چیزهایی است که برایتان آشکار کرده‌ایم. آن‌گاه برخاست و دست مرا گرفت و به همان خانه برد. پای مبارک را بر زمین زد. ناگاه چیزی مانند گردن شتر از جنس طلای سرخ، از زمین خارج شد. فرمود: ای جابر! این معجزه آشکار را بنگر، و این راز را جز با برادران دینی خود که به ایمان آن‌ها اطمینان داشته باشی، در میان مگذار. به راستی خدای تعالی به ما قدرتی داده است که هر چه بخواهیم انجام می‌دهیم و اگر بخواهیم می‌توانیم سرتاسر زمین را با زمام‌ها و مهارهای خود به هر سوی که اراده کنیم، بکشانیم. [۶]

### پنجم: دیوار مانع دیدن حضرت نمی‌شد

قطب راوندی از ابوالصباح کنانی<sup>۱</sup> روایت کرده که گفت: روزی بر درِ خانه حضرت امام محمد باقر (ع) رفتم و در را کوبیدم. کنیز خدمتکار آن حضرت بر در خانه آمد. دست خود را بر سینه‌ی او زدم و گفتم: به آقای خود بگو که من بر درِ خانه‌ام.

۱. ابراهیم بن نُعیم عبدی معروف به ابوالصباح کنانی کوفی (متوفای ۱۷۰ ق) از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم (ع) بوده است. امام صادق (ع) خطاب به وی فرموده‌اند: «انت میزانٌ لا عین له»، تو به مثابه ترازویی هستی که هیچ کجی و انحرافی ندارد. لذا وی در میان صحابه، ملقب به «میزان» بود.

ناگاه صدای مبارک آن حضرت از انتهای خانه بلند شد: «أَدْخُلْ!  
لَا أُمَّ لَكَ».<sup>۱</sup> مادر تو را مباد! داخل شو.

داخل شدم و (به حضرت) گفتم: این کار من از روی نظر آلوده نبود.  
من در این کار جز تقویت یقینم (نسبت به شما) در نظرم نبود. فرمود:  
(می دانم که) راست گفتی؛ اگر گمان کنید همان گونه که این دیوارها مانع  
دیدن شما می شوند، برای دیدن ما هم مانع و حائل می شوند، پس چه  
فرقی میان ما و شما خواهد بود؟ پیرهییز و از این پس، این گونه رفتار  
مکن. [۷]

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: یکی از اصحاب آن حضرت  
روایت کرده که گفت: در کوفه به زنی قرآن تعلیم می دادم. روزی  
با او مزاح مختصری کردم. وقتی (در مدینه) به خدمت آن حضرت  
مشرف شدم، با من عتاب کرد و فرمود: هر کس در خلوت (و تنهایی  
خود) مرتکب گناهی شود، حق تعالی به او اعتنایی نخواهد کرد.  
به آن زن چه گفتی؟ راوی گوید: من از شرم صورت خود را پوشاندم

---

۱. عبارت «لَا أُمَّ لَكَ» (یا: لَا أَبَا لَكَ) در زبان عربی کهن بسیار پرکاربرد است و  
در حالت خشم، برای سرزنش و شماتت بکار می رود. این عبارت می تواند در معنای  
یک جمله خبری، یا دعایی باشد. در معنای خبری، ترجمه تحت اللفظی آن چنین  
است: «ای کسی که مادر نداری». نداشتن مادر می تواند به این مفهوم باشد: «ای کسی  
که مادرت را از دست داده ای»، و طعنه به بی تربیتی و بی ادبی فرد است. در معنای  
دعایی ترجمه آن می شود: «ای کسی که امیدوارم مادرت را از دست بدهی». ازهری  
معتقد است تعبیر «لَا أُمَّ لَكَ» و عبارات مشابه، در حالت غضب و برای سرزنش به کار  
می رود. (تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۴۶۰). جزری در لغتنامه خویش، النهایه، این عبارت  
را مشتمل بر سرزنش می داند، گویی به شخص می گویند: انگار مادر نداشته ای و کسی  
نبوده که تو را تربیت نماید، که چنین رفتار نامناسبی داری. (النهایه ج ۱، ص ۶۸).

و توبه کردم. حضرت فرمود: دیگر (این کار شنیع را) تکرار مکن. [۸]

### ششم: بیرون آوردن طعام و برخی چیزهای دیگر از یک خشت

در مدینه المعاجز<sup>۱</sup> از محمد بن جریر طبری<sup>۲</sup> نقل کرده که گفت: ابو محمد سفیان بن عیینة<sup>۳</sup> از پدرش و او نیز از اعمش<sup>۴</sup> نقل کرده است که قیس بن ربیع گفت: میهمان حضرت امام محمد باقر (ع) شدم، در حالی که در منزل مبارکش جز یک خشت خام، چیزی نبود. زمانی که وقت نماز عشا<sup>۵</sup> فرا رسید، آن حضرت به نماز ایستاد و من اقتدا کردم.

۱. کتاب «مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر و دلائل الحجج علی البشر» مشهور به «مدینه المعاجز» را سید هاشم بحرانی در سال ۱۰۹۰ ق در باره معجزات ائمه دوازده گانه نوشته است. این کتاب به زبان عربی و در ۸ جلد و دوازده باب، به عدد امامان دوازده گانه شیعه (ع) تدوین شده که حدود دو هزار و شصت و شش معجزه را ذکر می کند.

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر، عالمی شیعی است که رجال شناسان، او را اهل بغداد و نویسنده کتاب «دلائل الإمامة» معرفی کرده اند. براساس شواهد و قرائن موجود در این کتاب، ایشان در نیمه دوم قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم می زیسته و از علمای معاصر شیخ طوسی و نجاشی است که بنابر نظر محققان، از حیث طبقه و رتبه، بر آن دو پیشی داشته است.

۳. ابو محمد سفیان بن عیینة بن میمون هلالی (۱۰۷ - ۱۹۸ ق) محدث و فقیه کوفی که بیش از هشتاد نفر از تابعین را درک کرد و از آن ها حدیث شنید.

۴. سلیمان بن مهران، معروف به «اعمش» (۶۱ - ۱۴۸ ق) از علمای کوفه در قرن دوم است که از شیعیان و اصحاب امام صادق (ع) به شمار می رود. وی یکی از فرزندان فرهیخته شیعه است که عموم دانشوران اهل تسنن، او را با رستارین کلام، به فضل و دانش و کمال و تقوا ستوده اند.

۵. در فقه شیعه، وقت نماز عشاء، هنگامی است که از اول وقت مغرب به قدر خواندن نماز مغرب، گذشته باشد.

پس از نماز، دست مبارکش را به آن خشت برد و دستمالی سنگین از آن بیرون آوردند و خوانی<sup>۱</sup> که همه گونه طعام گرم و سرد در آن بود، بر آن دستمال گسترده شد. آن گاه به من فرمود: «فَهَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِأَوْلِيَاءِ». این غذایی است که حق تعالی برای اولیای خود مهیا کرده است. آن حضرت و من خوردیم. آن گاه آن سفره در آن خشت برگشت. شکی در دل من پدیدار شد. وقتی حضرت برای کاری از اتاق بیرون رفت، من آن خشت را زیر و رو کردم، ولی آن، چیزی جز یک خشت کوچک نبود. آن حضرت وارد شد و اندیشه‌ی پنهان مرا فهمید. (این بار) از آن خشت، قدح‌ها و کوزه‌ها و سبوه‌های مملو از آب بیرون آورد. من آشامیدم و پس از آن، آن‌ها را به جای خود (درون خشت) بازگردانید. فرمود: مَثَلُ تُو نَسَبْتُ بِهِ مِنْ، مَثَلُ يَهُودٍ نَسَبْتُ بِهِ مَسِيحُ علیه السلام است، زمانی که به او اعتماد نمی‌کردند. آن گاه به خشت فرمان داد که سخن بگوید و خشت سخن گفت. [۹]

### هفتم: بیرون آمدن سیب از میان سنگ به دست آن حضرت

در همان کتاب، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: هنگامی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام عزم سفر به حیره<sup>۲</sup> را داشت، من در محضر حضرتش همراه با ایشان از شهر خارج شدم. هنگامی که به کربلا مشرف شدیم، به من فرمود: ای جابر! «هَذِهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ

۱. طبق بزرگی از چوب.

۲. حیره شهری باستانی در عراق، در نزدیکی شهر باستانی بابل، که توسط شاپور یکم در ۵/۶ کیلومتری جنوب شهر نجف کنونی ساخته شد. با بزرگ شدن شهر کوفه، از آبادانی حیره کاسته شد و سپس به تدریج از میان رفت.

الْجَنَّةَ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا وَ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ جَهَنَّمَ لِأَعْدَائِنَا». (این زمین برای ما و شیعیان ما بوستانی از بوستان‌های بهشت، و برای دشمنان ما حفرة‌ای از حفرة‌های جهنم است). سپس به جایی که می‌خواست رسید.

آن‌گاه به من فرمود: ای جابر! عرض کردم: لبیک آقای من. فرمود: چیزی می‌خوری؟ عرض کردم: بلی ای آقای من. آن‌گاه دست مبارکش را میان سنگ‌ها برد و سیبی برایم بیرون آورد که هرگز سیبی به آن خوشبویی ندیده بودم و به هیچ وجهی به میوه‌های دنیایی شباهت نداشت. دانستم که از میوه‌های بهشت است و از آن خوردم و از برکت و فضیلت آن تا چهار روز، نیازی به طعام و قضای حاجت نداشتم. [۱۰]

### هشتم: اسم اعظم

سفار روایت کرده که عمر بن حنظله<sup>۱</sup> گفت: به حضرت امام محمد باقر (ع) گفتم: گمان می‌کنم که نزد تو رتبه و منزلتی دارم. فرمود: آری. گفتم: بنابراین درخواستی دارم. فرمود: درخواست چیست؟ گفتم: اسم اعظم را به من تعلیم بفرما. فرمود: طاقت آن را داری؟ گفتم: آری. فرمود: وارد این خانه شو. وارد خانه شدم. حضرت ابو جعفر (ع) دست مبارک را به زمین گذاشت و آن خانه تاریک شد. به لرزه افتادم. آن‌گاه فرمود: چه می‌گویی؟ به تو بیاموزم؟ عرض کردم: نه. آن‌گاه دست

---

۱. در کتاب‌های رجال قرون اولیه، درباره عمر بن حنظله مطلبی ذکر نشده است. اما بسیاری از علما به قرائن و دلایل متعددی وثاقت عمر بن حنظله را ثابت کرده‌اند. وی راوی حدیث مشهور «مقبوله عمر بن حنظله» از امام صادق (ع) است که در آن، وی از امام (ع) درباره وظیفه شیعیان در امر قضاوت و شیوه ترجیح اخبار متعارض سؤال نموده است.

مبارک را از زمین برداشت و خانه به همان حالت قبل بازگشت. [۱۱]  
 مؤلف گوید: در روایات وارد شده است که اسم اعظم الهی، هفتاد و سه حرف است. فقط یک حرف آن، نزد آصف بن برخیا بود که به واسطه آن (یک حرف) توانست تخت بلقیس را به چشم برهم زدنی نزد سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام حاضر کند. نزد سلیمان بن داوود نیز یک حرف از آن (هفتاد و سه حرف) بود. به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام دو حرف از آن عطا شده بود که به سبب این (دو حرف)، مرده را زنده می کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا می داد. [۱۲]  
 به جناب سلمان نیز اسم اعظم تعلیم شده بود و آن جناب دارای اسم اعظم بود. از این جا عظمت والای شأن سلمان و برتری مقام آن اسوه اهل ایمان آشکار می شود. [۱۳]

عمر بن حنظله که راوی این روایت است نزد فقهاء، صاحب (روایت) مقبوله<sup>۱</sup> معروفه<sup>۱</sup> است. مقبوله روایتی است که از او نقل شده است. وی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: میان دو نفر از شیعیان در دینی و یا میراثی نزاع و اختلاف واقع شده است، چه کنند؟ فرمود: به یکی از شما که احادیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما نیک می نگرند و احکام ما را می شناسند، رجوع کنند و به حکمی که او می دهد راضی باشند. من اینان را بر شما حاکم گردانیدم. هرگاه او حکمی کند، کسی که از او قبول نپذیرد، (گویی) حکم الهی را سبک

---

۱. مقبوله به حدیثی گفته می شود که علما مضمون آن را پذیرفته اند و طبق آن عمل می کنند. حدیث «مقبوله عمر بن حنظله»، حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام است که در مباحث فقه و اصول، مورد استفاده علما قرار گرفته است. این حدیث را شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتب اربعه نقل کرده اند.

شمرده و بر ما رد کرده است و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و این کار به مانند شرک به خداست. [۱۴]

### نهم: نزول انگور و جامه از آسمان

در مدینه المعاجز، به نقل از کتاب «الثاقب فی المناقب»<sup>۱</sup> از لیث بن سعد روایت کرده که گفت: بر کوه ابوقبیس<sup>۲</sup> مشغول به دعا بودم. مردی را دیدم که دعا می کرد و در دعای خود می گفت: «اللهم انی اُرید العنب فَارْزُقْنِیْهِ». بار خدایا من انگور می خواهم، آن را روزی من فرما. ابری آمد و بر او سایه افکند و بر سرش نزدیک شد. آن مرد دست بُرد و یک سبد انگور از آن ابر، برگرفت و نزد خود گذاشت.

بار دیگر دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوند ابرهنه ام، مرا بپوشان. بار دیگر پاره ابری به او نزدیک شد و از درون آن، دو جامه که در هم پیچیده بود را گرفت. آن گاه نشست و به خوردن انگور پرداخت. آن زمان، موسم انگور نبود. من به او نزدیک بودم. دست به سوی سبد دراز کردم و چند دانه انگور برداشتم. به من نظری افکند و فرمود: چه

۱. الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی (متوفای ۵۶۰ ق) عالم شیعی قرن ششم هجری است. این کتاب به زبان عربی و در موضوع معجزات و کرامات انبیای الهی و معصومین (علیهم السلام) در پانزده باب نگاشته شده و موجود است.

۲. کوهی در شهر مکه، روبروی رکن حجرالأسود، در شرق مسجدالحرام به ارتفاع تقریبی ۴۲۰ متر است که خورشید از فراز آن بر مسجدالحرام می تابد. «صفا و مروه» که برخی از مناسک حج در آن جا انجام می شوند، در دامنه کوه ابوقبیس قرار دارند. ابوقبیس، نزدیک ترین کوه به کعبه و در چند صد متری مسجدالحرام واقع شده که بنابر منابع اسلامی، محل فرود آمدن حضرات آدم و حوا از بهشت است. این کوه و بناهایی که بر فراز آن است، از قدیم زیارتگاه حاجیان به ویژه شیعیان ایرانی بوده است. در منابع تاریخی و جغرافیایی مکه، بسیار از آن یاد شده است.

می‌کنی؟ گفتم: من در این انگور شریک هستم. فرمود: چگونه؟ گفتم: تو دعا کردی و من آمین گفتم، و دعاکننده و آمین‌گو، هر دو در دعا شریک هستند. فرمود: بنشین و بخور. نشستم و با او خوردم. چون به اندازه کافی خورديم، آن سبد یکباره بلند شد و او نیز برخاست. فرمود: این دو جامه را بردار.

عرض کردم: نیازی به جامه ندارم. فرمود: (پس) روی خود را برگردان تا من خود، آن را بپوشم. آن‌گاه برگشت و یکی از دو جامه را اِزار و دیگری را ردای خود قرار داد. آن‌چه را بر تن داشت، بر هم پیچید و برداشت و از ابوقبیس فرود آمد. چون به کوه صفانزدیک شد، جماعتی به استقبال او شتافتند و آن جامه را که در دست داشت به کسی داد. از کسی پرسیدم: او کیست؟ گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [صلوات الله علیهم اجمعین] است. [۱۵]

### دهم: بینا شدن ابوبصیر و بازگشت او به نابینایی

از قطب راوندی نقل شده که به سند خود از ابوبصیر<sup>۱</sup> روایت کرده است که گفت: (روزی) به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم: من مولای

---

۱. یحیی بن ابی القاسم اسدی (درگذشت ۱۵۰ ق)، مشهور به ابوبصیر از رجال امامی کوفه و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام بود. وی را در شمار اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام نیز آورده‌اند. کنیه‌ی او ابومحمد بود و شاید از آن رو ابوبصیر خوانده می‌شد که از بینایی محروم بود. روایات اعتقادی و فقهی زیادی در کتب حدیث امامیه از طریق ابوبصیر از امام صادق روایت شده است. رجالیان امامیه نام او در شمار اصحاب اجماع آورده‌اند که بر وثاقت آنان اتفاق دارند. نجاشی او را یک راوی «وجیه و ثقه» خوانده است. هم‌چنین او حدیث لوح را روایت کرده است.

تو و از شیعیان تو هستم که (در عین حال) ناتوان و کور هستم. بهشت را برای من ضمانت کن. فرمود: نمی خواهی کرامت و معجزه‌ای که مخصوص ائمه است، به تو عطا کنم؟ عرض کردم: چه مانعی دارد که هم کرامت ائمه را عطا کنی و هم ضمانت بهشت را. فرمود: این گونه دوست داری؟ گفتم: چگونه دوست نداشته باشم (در حالی که خیر دنیا و آخرت است).

آن گاه دست مبارکش را بر دیدگانم مالید. بلافاصله همه ائمه (علیهم السلام) را نزد آن حضرت حاضر دیدم. آن گاه فرمود: نظری بفکن و با چشم خود (به مردم) نظر کن. چه می بینی؟ گفتم: به خدا سوگند، جز سگ یا خوک یا بوزینه ندیدم. آن گاه عرض کردم: این جماعت مسخ شده کیانند؟ فرمود: این ها که می بینی، عموم مردم<sup>۱</sup> هستند. اگر پرده برداشته شود و صورت حقیقی افراد آشکار شود، شیعیان، مخالفان خود را جز در این صورت مسخ شده نخواهند دید.

پس از آن فرمود: ای ابو محمد! اگر می خواهی تو را به همین حالت بینایی نگاه دارم. ولی حسابت با خدا خواهد بود و اگر دوست داری در محضر پروردگار، بهشت را برای تو ضمانت کنم، تو را به همان حالت اول بازگردانم. عرض کردم: هیچ نیازی ندارم که این خلقِ نگون بخت را نظاره کنم. مرا به حالت اول بازگردان که هیچ چیز ارزش بهشت را ندارد. آن گاه امام دست مبارک را بر دیده‌ام کشید و من به حالت نابینایی باز گشتم. [۱۶]

---

۱. در متن حدیث عبارت «السواد الأعظم» آمده است که با استناد به بیان علامه مجلسی در مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۱۱، (عموم مردم) معنا کردیم.

## یازدهم: قَبْره<sup>۱</sup> و پذیرش ولایت

شیخ طبرسی<sup>۲</sup> از محمد بن مسلم<sup>۳</sup> روایت کرده که با حضرت امام محمد باقر علیه السلام (در راهی) می‌رفتیم. ناگاه به زمین خشکی رسیدیم که از شدت حرارت، گویی آتش از آن مشتعل بود. در آن جا گنجشک‌های بسیاری بودند که دور آستر آن حضرت پر می‌زدند و چرخ می‌خوردند. حضرت آن‌ها را دور کرد و فرمود: شما هیچ اکرامی ندارید. سپس پیش رفت تا به مقصد خویش رسید.

چون فردا (از همان مسیر) باز می‌گشتیم و به همان مکان رسیدیم، باز گنجشک‌ها بالای سر آن حضرت پرواز می‌کردند و دور استرش می‌گشتند.

شنیدیم که آن حضرت فرمود: بنوشید و سیراب شوید. چون نظر

۱. چکاوک، هدهد، پرنده تاج به سر دارای رنگ سیاه و سفید، از گنجشک بزرگ‌تر که کنار آب‌ها می‌نشیند و دُم خود را تکان می‌دهد. در اصفهان سقاچی نامیده می‌شود.

۲. فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۴۶۸ - ۵۴۸ ق.) ملقب به امین الاسلام، مفسر، محدث، فقیه، متکلم، ادیب، لغوی، ریاضیدان و از علمای شیعی قرن پنجم و ششم هجری است. وی آثار متعددی دارد که مشهورترین آن‌ها تفسیر مجمع البیان از تفاسیر مهم شیعه است. وی در محضر علمای بزرگی چون حسن بن حسین بن حسن بن بابویه قمی و ابوعلی بن شیخ طوسی دانش آموخت. علمای مشهوری از قبیل قطب راوندی و محمد بن علی بن شهر آشوب شاگرد او بودند. مدفن وی در مشهد، در نزدیکی حرم مطهر رضوی واقع شده است.

۳. محمد بن مسلم ثقفی کوفی (درگذشت ۱۵۰ ق) از اصحاب اجماع که حدود ۴۶۰۰۰ حدیث از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده است. بر اساس روایتی امام صادق علیه السلام وی را از احیای مکتب امام باقر علیه السلام به شمار آورده است. محمد بن مسلم کتابی با عنوان «الأربعمئة مسألة فی أبواب الحلال و الحرام» تألیف کرده است.

کردم، در آن بیابان (با آن شدت گرما و حرارت) آب فراوانی دیدم. گفتم: آقای من! دیروز آن‌ها را از خود دور می‌کردی و امروز سیرابشان می‌کنی؟ فرمود: امروز در میان ایشان، چند قبره بود و من به همه آن‌ها آب دادم. اگر قبره نبود، من به ایشان هم آب نمی‌دادم.

گفتم: آقای من! قبره و گنجشک چه فرقی دارند؟ فرمود: وای بر تو! گنجشک‌ها از موالیان فلان هستند، زیرا که از او هستند. اما قبره از موالیان ما اهل بیت هستند<sup>۱</sup> و دربانگ خود می‌گویند: «بُورِکُم اَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُورِکَتِ شِيعَتُکُمْ وَلَعَنَ اللهُ اَعْدَائُکُمْ». ای اهل بیت! شما برکت

۱. درباره‌ی این حدیث چند نکته قابل ذکر است:

یکم. بنا بر آن‌چه از روایات به دست می‌آید، خداوند جلّ و علا در عوالم قبل از عالم ماده، در یکی از امتحانات، ولایت ائمه (ع) را به مخلوقات عرضه فرمود و آنان را در پذیرش یا عدم پذیرش ولایت، مختار نمود. مخلوقات، در مواجهه با این آزمون، با اراده و اختیار خود، عکس‌العمل‌های مختلفی داشتند. برخی ولایت آنان را پذیرفته و برخی زیر بار پذیرش آن نرفتند. علاقه‌مندان برای توضیحات بیشتر می‌توانند به تفاسیر روایی ذیل سوره مبارکه اعراف آیه شریفه ۱۷۲ مراجعه کنند.

دوم. باید توجه داشت که آن سرزمین، خشک و بی‌آب بوده و پرندگان ساکن در آن‌جا با نوع زندگی در آن شرایط خو کرده بودند. امام (ع) با اظهار کرامت، آب فراوان را فراهم نمودند. اظهار کرامت، فضلی خاص است که اولیای الهی به هر که خدا بخواهد آشکار می‌کنند و همگان از آن برخوردار نیستند.

سوم. آن‌چه از سیره معصومین (ع) مشاهده شده، رسیدگی دلسوزانه به همه مخلوقات اعم از انسان و غیر انسان، و کافر و غیر کافر بوده است. نصایح دلسوزانه امیرالمؤمنین (ع) حتی به غاصبین خلافت و معاویه و پیروانشان، نیز رسیدگی امام مجتبی و امام سجاد (ع) به فقرای ناصبی شهر، و مواعظ خیرخواهانه اباعبدالله الحسین (ع) خطاب به لشکر یزید در روز عاشورا از این جمله‌اند. لذا این روایت دارای نکات و ظرایفی است که انشاءالله پس از ظهور مولایمان ارواحنا فداه و کسب فیض از محضر ملک پاسبانشان، تبیین خواهند شد. اللهم عجل لولیک الفرج.

یافتید، شیعیان شما نیز مبارک شدند و خدا دشمن شما را لعنت کند. [۱۷]

### دوازدهم: خبر دادن آن حضرت از غیب

قطب راوندی از ابوبصیر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام از مردی خراسانی پرسید: حال پدرت چگونه بود؟ گفت: حالش خوب بود. فرمود: هنگامی که این سفر را آغاز کردی و به نواحی جرجان رسیدی، پدرت از دنیا رفت. آن گاه فرمود: حال برادرت چگونه بود؟ عرض کرد: او را در حالی که صحیح و سالم بود، ترک کردم. فرمود: او همسایه ای به نام صالح داشت که در فلان روز و فلان ساعت، برادرت را کشت. آن مرد گریست و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.<sup>۱</sup> فرمود: آرام باش و غم مخور که جایشان در بهشت است و آن جا از منازل این جهان فانی، برایشان خوش تر است.

گفت: یابن رسول الله! زمانی که به قصد این جا حرکت کردم، پسری رنجور و بیمار داشتم که به درد و رنج شدیدی مبتلا بود، چرا از حال او نپرسیدی؟ فرمود: پسرت سلامتی خود را باز یافت و عمویش، دخترش را به او تزویج کرد. هنگامی که تو او را ببینی، برایش پسری متولد شده است که نامش علی خواهد بود و از شیعیان ماست. اما پسرت شیعه ما

---

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۵۶. ما همه از آن خدا هستیم و به سوی او بر می گردیم. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام شنیدن خبر شهادت حمزه و به نقلی جعفر، جمله «انا لله و انا اليه راجعون» را بر زبان راندند. سپس این آیه نازل شد. در دهها روایت از شیعه و اهل تسنن، بر خواندن این بخش از آیه در هنگام مواجهه با هرگونه مصیبت - ولو اندک - تأکید شده است.

نیست، بلکه از دشمنان ماست. آن مرد پرسید: آیا برای این کار چاره‌ای هست؟ پاسخ داد: او دشمنی دارد که همان دشمن برایش کافی است. راوی گفت: پس از این گفتگو، آن مرد برخاست. من گفتم: این مرد کیست؟ فرمود: مردی از اهل خراسان که مؤمن و شیعه ماست. [۱۸]

## فصل ۴

### مواعظ و کلمات حکمت آمیزی از امام محمد باقر علیه السلام<sup>۱</sup>

#### دانش و بردباری

اول: قال علیه السلام: مَا شَيْبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْ حِلْمٍ يَعْلَمُ<sup>۲</sup>.  
امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ چیزی با چیز دیگری آمیخته نشد که از آمیخته شدن حلم با علم بهتر باشد.  
مؤلف گوید: حلم، نگاه داشتن خویشتن از هیجان خشم است؛ به گونه ای که خشم، او را به آسانی حرکت ندهد و بدون تأنی و یقین، کاری از او سر نزنند. نیز امور ناخوشایند روزگار، او را مضطرب و پریشان نسازد.

با تو گویم که چیست غایتِ حلم  
هر که زهرت دهد، شکر بخشش

---

۱. این مواعظ و کلمات از کتاب شریف «تحف العقول» نقل شده است.

۲. تحف العقول، ص ۲۹۲؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲،

کَم مِباش از درختِ سایه فکن  
 هر که سنگت دهد، ثمر بخشش  
 هر که پِرخاشدَت جگر به جفا  
 همچو کانِ کریم، زر بخشش  
 در شرافتِ حلم، همین بس که - همانند نماز و زکات که با هم ذکر  
 می شوند - حلم نیز همواره با علم، ذکر می گردد.

### کمال واقعی

دوم: قال (ع): الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ، التَّقَهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ  
 عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ.<sup>۱</sup>

فرمود: کمال واقعی، تقفه و بصیرت یافتن در دین، و صبر کردن  
 بر مصیبت و دشواری، و تقدیر معیشت است.  
 (توضیح مؤلف:) تقدیر معیشت به این معناست که مثلاً اگر در  
 ماهی، سه تومان عاید او می شود، باید که در هر روز فقط یک قران و نه  
 بیشتر خرج کند. و اگر اتفاقاً در یک روز زیاده خرج کرد، در روز  
 دیگر آن مقدار را از خرج خود کم کند، برای آن که به ذلت قرض و  
 درخواست از مردم گرفتار نشود.  
 شیخ ماثقة الاسلام نوری<sup>۲</sup> در پایان کتاب مستدرک

۱. تحف العقول، ص ۲۹۲؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲.

۲. حسین بن محمد تقی بن علی محمد نوری طبرسی ملقب به محدث نوری  
 (۱۳۲۰ - ۱۲۵۴ ق) از محدثان شیعی در قرن چهاردهم هجری است. شهرت وی  
 بیشتر به سبب تألیف کتاب مستدرک الوسائل است. میرزای شیرازی و شیخ مرتضی

الوسائل<sup>۱</sup> در حالات علامه مجلسی<sup>۲</sup> (مولانا محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی متخلص به مجلسی علیه السلام) نقل کرده: مادر ملا محمد تقی،<sup>۳</sup> زنی عارف، مقدس و صالح بوده است. از میزان تقوا و نیکوکاری وی نقل شده که روزی همسرش ملا مقصود علی عازم سفر گردید. پسرانش ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را برای تحصیل علوم شرعی، به خدمت علامه مقدس ورع، ملا عبدالله شوشتی آورد و از آن بزرگوار استدعا کرد که مراقب تعلیم آن‌ها باشد. آن‌گاه به سفر رفت. در

انصاری از اساتید وی و حاج شیخ عباس قمی و آقا بزرگ تهرانی از شاگردان وی به شمار می‌روند. محدث نوری پس از سال‌ها که پیاده روی اربعین به فراموشی سپرده شده بود، آن را دوباره احیاء نمود و تاکنون هر ساله زائران در اربعین این سنت را زنده نگاه می‌دارند. مرقد وی، در نجف اشرف و در صحن حرم امیر مؤمنان علیه السلام واقع شده است. شاگردش حاج شیخ عباس قمی نیز در پایین پای او دفن شده است.

۱. «مُستدرک الوسائل و مُستنبط المسائل» نوشته میرزا حسین نوری مشهور به محدث نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق) که در ۲۹ جلد منتشر شده است. این کتاب، بر اساس متون معتبر حدیث و با تقسیم موضوعی دقیق تألیف شده و هدف از نگارش انتشار احادیثی بوده که در کتاب وسایل الشیعه نوشته‌ی شیخ حرّ عاملی ذکر نشده‌اند. در واقع این کتاب، تکمله‌ای بر کتاب وسایل الشیعه می‌باشد.

۲. محمد باقر مجلسی معروف به مجلسی دوم و علامه مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ ق)، فرزند محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول است که در اصفهان می‌زیسته و اینک نیز در همان شهر مدفون است. پدرش محمد تقی مجلسی، ملا صالح مازندرانی، فیض کاشانی و ... از اساتید مشهور وی بوده‌اند. علمای مشهوری از جمله سید نعمت الله جزایری، میر محمد حسین خاتون آبادی و ملا محمد رفیع گیلانی از شاگردان وی به شمار می‌روند. علامه مجلسی تألیفات گرانقدری را به عالم تشیع هدیه نموده است. از آن جمله می‌توان از کتاب گرانسنگ بحارالانوار، مرآة العقول، حلیه المتقین، ملاذالآخبار و جلاء العیون و ... نام برد.

۳. این بانوی مؤمنه شیعی، اهل نطنز و از اولاد محمد بن حسن نطنزی می‌باشد. وی مادر مجلسی اول و مادر بزرگ علامه مجلسی می‌باشد.

ایامی که در سفر بود، روز عیدی فرارسید. جناب ملا عبدالله سه تومان به ملا محمدتقی داد و فرمود: این را در ضروریات معاش خودتان مصرف کنید. ملا محمدتقی عرض کرد: بدون اطلاع و اجازه مادر نمی‌توانیم این پول را مصرف کنیم.

هنگامی که خدمت مادر خود رسیدند، ماجرا را به عرض رساندند. فرمود: پدر شما دگانی دارد که غله‌ی آن چهارده غازیگی<sup>۱</sup> است. این مبلغ، به اندازه‌ی خرج شماست و آن را برای مخارج شما تعیین و تقسیم کرده‌ام. این مقدار، در این مدت برای شما عادت شده است. اگر این مبلغ را از استادان بگیرم، شما در توسعه و فراخی معیشت قرار می‌گیرید. ولی بالاخره روزی فرامی‌رسد که این مبلغ اضافه تمام می‌شود، در حالی که شما عادت اول خود را (که قناعت به درآمد اندک دکان پدری بود) از یاد برده‌اید و به مخارج کم خود صبر نمی‌کنید. آن‌گاه ناگزیر می‌شوم در بسیاری موارد، از تنگی حال شما به جناب ملا عبدالله و سایرین شکایت کنم و این کار شایسته‌ی ما نیست. چون این مطلب را خدمت استادمان عرض کردیم، آن بزرگوار در حق ایشان دعا کرد. حق تعالی دعای آن جناب را مستجاب فرمود و این سلسله‌ی جلیله را از حامیان دین و مروج شریعت سید المرسلین، حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله قرار داد و از ایشان این دریای مواج و نور روشنی‌بخش را ایجاد فرمود.

۱. غازیگی واحد پول در آن زمان بوده است.

## دوستی بیست ساله

سوم: قال علیه السلام: صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ.<sup>۱</sup>

بیست سال مصاحبت و رفاقت، به منزله خویشاوندی است.

## بزرگواری در دنیا و آخرت

چهارم: قال علیه السلام: ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُو مَنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلَمَ إِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ.<sup>۲</sup>

سه رفتار نشانه‌ی کرامت و بزرگواری در دنیا و آخرت است: اول آن‌که کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی؛ دیگر آن‌که با کسی که به تو پیوند خویشاوندی بریده، ارتباط برقرار کنی؛ و سوم آن‌که هر گاه از روی جهل و نادانی با تو رفتار شود، حلیم و بردبار باشی.

## آثار کوتاهی در رفع نیاز برادر مؤمن

پنجم: ... مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْتَنِعُ مِنْ مَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالسَّعْيِ لَهُ فِي حَاجَتِهِ، قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ، إِلَّا ابْتُلِيَ بِالسَّعْيِ فِي حَاجَةٍ مَنْ يَأْتُمُّ عَلَيْهِ وَ لَا يُوجِرُ. وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَبْخُلُ بِنَفَقَةٍ يُنْفِقُهَا فِي مَا يُرْضَى اللَّهُ إِلَّا ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ أَضْعَافَهَا فِي مَا أَسْخَطَ اللَّهُ.<sup>۳</sup>

۱. تحف العقول، ص ۲۹۳.

۲. تحف العقول، ص ۲۹۳.

۳. تحف العقول، ص ۲۹۳.

هیچ بنده‌ای نیست که از یاری برادر مسلمان خود و کوشش در برآوردن حاجت او امتناع کند - خواه آن حاجت برآورده شود یا نشود - مگر آن‌که گرفتار به سعی و کوشش در انجام کاری شود که موجب گناه برای اوست. نیز هیچ بنده‌ای نیست که برای انفاق در راه رضای خدا بخل ورزد مگر آن‌که گرفتار شود به این‌که چند برابر آن مبلغ را که برای خرج در راه خدا بخل ورزیده بود، در مصارفی که خشم خدا را برانگیزد خرج کند.

### واعظ درونی

ششم: قال (علیه السلام): مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئاً.<sup>۱</sup>

هر کس را که خداوند، برایش نصیحت کننده‌ای در باطنش قرار ندهد، مواعظ دیگران (نیز) برایش سودی ندارد.

### دشمن خداوند جل و علا

هفتم: قال (علیه السلام): كَمْ مِنْ رَجُلٍ لَقِيَ رَجُلًا فَقَالَ لَهُ «أَكْبَّ اللَّهُ عَدُوَّكَ» وَ مَالُهُ مِنْ عَدُوِّ إِلَّا اللَّهَ.<sup>۲</sup>

بسا شخصی با دیگری ملاقات کند و در دعا و خوش آمد، به او گوید: «خداوند دشمنت را سرنگون و منکوب گرداند»، در حالی که او غیر از خدا دشمن دیگری ندارد.

۱. تحف العقول، ص ۲۹۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۹۴.

## فضیلت عالم

هشتم: قال علیه السلام: عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.<sup>۱</sup>

عالمی که مردم از علم او بهره‌مند شوند، از هزار عابد و زاهد برتر است.

مؤلف گوید: روایت در فضیلت علم و علماء، بیش از آن است که به شماره آید. در بخشی از آن اخبار آمده است:

\* یک عالم برتر از هزار عابد و زاهد است. [۱]

\* برتری عالم بر عابد، مانند برتری آفتاب بر ستاره‌هاست. [۲]

\* یک رکعت نمازی که فقیه به جای آورد از هفتاد هزار رکعت که

عابد به جای می‌آورد، برتر است. [۳]

\* خوابیدن عالم، از نماز خواندن جاهل بهتر است. [۴]

\* هنگامی که مؤمن از دنیا رود اگر یک ورقه که در آن علمی

مندرج باشد از خود به جای بگذارد، آن ورقه در روز قیامت، میان او و

آتش حائل می‌شود و خداوند به ازای هر حرفی که در آن ورقه نوشته

است، شهری به وسعت هفت برابر دنیا به او عطا می‌کند. [۵]

\* هنگامی که فقیهی بمیرد، ملائکه و بخش‌هایی از زمین که بر

آن‌ها خدا را عبادت می‌کرد، و نیز درهای آسمان که از آن جا اعمال او را

بالا می‌بردند، بر او بگریند و در اسلام، شکستی پیدا می‌شود که چیزی

نمی‌تواند آن را برطرف کند؛ زیرا همانند قلعه‌ای که گرداگرد شهر

می‌سازند، فقهای مؤمن، به مثابه‌ی قلعه برای اسلام هستند. [۶]

شیخ ماثقة الاسلام نوری در کتاب «کلمه طیبه»<sup>۱</sup> خویش، اخبار بسیاری در فضیلت علماء و فوائد وجود آن‌ها ذکر کرده و از جمله فرموده است: از فوائد وجود علماء این است که اینان عامل جلب محبت خداوند به بندگان، و نیز محبت بندگان به خداوند می‌شوند و این دو محبت، نهایت سیر سالکین (در طریق عرفان حق تعالی)، و آخرین مرحله برای کسانی است که به سوی خداوند رجوع می‌کنند. سبط<sup>۲</sup> شیخ طبرسی<sup>۳</sup> در کتاب مشکاة الانوار<sup>۴</sup> روایت نموده است: شخصی خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: هرگاه در یک زمان، هم جنازه‌ای و هم مجلس عالمی حاضر باشد، حضور در کدام یک نزد شما محبوب‌تر است که من در آن جا حاضر شوم؟ فرمود: اگر کسی هست که همراه جنازه برود و او را دفن کند، قطعاً حضور در مجلس عالم، از حضور بر هزار جنازه، عیادت هزار مریض، و قیام به عبادت در هزار

---

۱. این کتاب، از آثار علامه میرزا حسین طبرسی نوری به زبان فارسی و دارای نوزده باب است که هر باب به یک موضوع مستقل اختصاص داده شده است. نویسنده در این کتاب، با استفاده از اخبار و روایات ائمه اطهار (ع)، مطالبی در باره‌ی صدقات، خیرات، انفاق به اهل سادات، احترام و تعظیم و تجلیل علما و تدبیر در اصلاح معاش آنان نگاشته است.

۲. نوه دختری، فرزند زاده.

۳. علی بن حسن طبرسی (متوفای حوالی ۶۰۰ ق) از علما و محدثان شیعه در قرن ششم هجری است. او فرزند حسن بن فضل طبرسی، صاحب کتاب مکارم الاخلاق، و نوه امین الاسلام طبرسی صاحب تفسیر گرانقدر مجمع البیان است.

۴. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، نوشته علی بن حسن بن فضل طبرسی از علمای قرن ششم و هفتم قمری، در موضوع اخلاق و آداب اسلامی است. نویسنده، این کتاب را در ده باب و در ادامه و تکمیل کتاب «مکارم الاخلاق» پدرش نگاشته است.

شب، و روزه هزار روز، و هزار درهم صدقه دادن به مساکین، و هزار حج - البته غیر از حج واجب - و هزار جهاد با مال و جان در راه خدا - غیر از جهاد واجب - برتر است و البته کجا مقامات این کارها (که گفته شد)، به محضر عالم می رسد؟ آیا نمی دانی که خداوند، به وسیله علم اطاعت می شود؟ و خیر دنیا و آخرت با علم و شر دنیا و آخرت با جهل به دست می آید؟ آیا شما را از جماعتی خبر ندهم که نه از طائفه انبیاء هستند و نه از شهداء، ولی در روز قیامت، در حالی که بر منبرهای نور هستند، (خلائق) به منزلت ایشان نزد خداوند غبطه می خورند؟ کسی عرض کرد: یا رسول الله! ایشان کیستند؟ فرمود: ایشان کسانی هستند که بندگان را نزد خداوند، و خداوند را نزد بندگان، محبوب می کنند. عرض کردیم: این که خداوند را نزد بندگان محبوب می کنند را دانستیم. چگونه بندگان را نزد خداوند محبوب می کنند؟ فرمود: به آن چه خداوند دوست دارد، بندگان را امر می کنند، و از آن چه خداوند نمی پسندد، مردمان را نهی می کنند. هرگاه مردم از ایشان اطاعت کنند، خداوند آن ها را دوست می دارد. [۷]

دیگر از فوائد علماء، مضاعف شدن ثواب نمازها با ایشان است. چنان چه شیخ شهید<sup>۱</sup> روایت کرده است: نماز همراه با عالم در غیر

۱. زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی جُبعی (۹۵۵ - ۹۱۱ یا ۹۶۵ ق) معروف به شهید ثانی، فقیه شیعی قرن دهم هجری و از نوادگان علامه حلی است. وی نزد علمای شیعه و سنی به تحصیل پرداخت و از هر کدام تأییدیهایی گرفت. برخی اساتید وی از علمای شیعه، محقق کرکی، پدرش علی بن احمد عاملی، محمد بن مکی حکیم و ... بوده اند. نیز برخی اساتید وی از اهل تسنن، شمس الدین بن طولون،

مسجد جامع، برابر با هزار رکعت، و در مسجد جامع، برابر با صد هزار رکعت است. [۸]

نیز (از فوائد همراهی با علماء)، مضاعف شدن ثواب صدقات بر آن‌هاست؛ چنان‌که علامه حلی رحمته الله در «رساله سعدیه» و ابن ابی جمهور در «عوالی اللثالی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: صدقه به علماء، هفت هزار برابر می‌گردد. [۹]

نیز به همنشین ایشان خیر و رحمت خواهد رسید؛ چنان‌که در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت شده است: هیچ مؤمنی یک ساعت نزد عالمی نمی‌نشیند، مگر آن‌که پروردگارش او را ندا می‌کند: نزد حبیب من نشستی. قسم به عزت و جلالم تو را در بهشت با او بنشانم و با کی هم ندارم. [۱۰]

در عدة الداعی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: یک ساعت نشستن نزد علماء، نزد خداوند از عبادت هزار سال محبوب‌تر است. [۱۱]

در کافی و برخی کتب دیگر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: علماء، ساداتند و نشستن همراه ایشان عبادت است. [۱۲]

در برخی اخبار، از همنشینی با قاضی عامه، نهی رسیده است؛ به این جهت که شاید به او لعنتی برسد و همنشین او را هم فراگیرد. از این حدیث معلوم می‌شود که نشستن با کسی که محل نزول

---

عبدالقادر بن ابی‌الخیر، ابوالحسن بکری و ... بوده‌اند. شهید ثانی مذاهب پنجگانه اسلامی را تدریس می‌نمود و قادر بود طبق مبانی هر یک از آن‌ها، فتوا دهد. «منیه المرید فی آداب المفید و المستفید» و «الروضة البهیة» و «روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان» از جمله آثار وی به شمار می‌آیند.

رحمت است نیز موجب شرکت وی در آن موهبت و رحمت می شود. [۱۳]

روایت شده است که مثل عالم هنگام ملاقات وی، مثل عطر فروش است. اگر هم از عطرش چیزی نخریدی، ولی از بوی عطر وی، معطر خواهی شد. [۱۴]

نیز، از آن جا که نظر کردن به چهره عالم عبادت است، [۱۵] به کسانی که (فقط) به آن ها نگاه می کنند نیز فیض خواهد رسید.

در جامع الأخبار از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است: یک نگاه بر چهره عالم، نزد خداوند از عبادت شصت سال محبوب تر است. در عدة الداعی از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است: نظر کردن به عالم، نزد خداوند از یک سال اعتکاف در بیت الحرام محبوب تر است. [۱۶]

هم چنین است نظر کردن به درب خانه ایشان. [۱۷] چنان که در کتاب مذکور روایت شده است: خداوند نظر کردن به در خانه ی عالم و نیز زیارت ایشان را عبادت قرار داده است.

در همان کتاب، از آن جناب روایت شده است: زیارت علما نزد خداوند از هفتاد طواف گرد خانه خدا، و هفتاد حج و عمره پسندیده قبول شده، محبوب تر است. خداوند هفتاد درجه او را بالا می برد و بر او رحمت نازل می کند و ملائکه برای او گواهی می دهند که بهشت بر او واجب شده است. [۱۸]

بلکه دیدار علما را معادل زیارت ائمه علیهم السلام با همه اجرها و خیراتی که در آن است، قرار داده اند؛ چنان که کافی، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است: هر کس قادر به زیارت قبور مانیت، صلحا و برادران ما را

دیدار کند. [۱۹]

هم چنین بنا بر روایاتی که ذکرشان در این جا موجب اطاله کلام است، به سبب وجود علما، عذاب دنیا و برزخ از گنهکاران برداشته می شود.

مؤلف گوید: شایسته دیدم این اشعار حکمت آمیز را که در مدح علم و عمل است در این جا ذکر نمایم:

نیست از بهر آسمان ازل

نردبان پایه به، ز علم و عمل

علم سوی درِ اله برَد

نه سوی مُلک و مال و جاه برَد

مرد را علم، ره دَهد به نعیم

مرد را جهل، در دَهد به جحیم

علم باشد دلیلِ نعمت و ناز

خُنک آن را که علم شد دمساز

علم خوان، گر ز آدمی است رگی

ز آن که شد خاصّ شه به علم سگی

تنگ دارد بسی به جان و به دل

سگ عالم از آدمی جاهل

هر که را علم نیست، گمراه است

دست او، زان سرای، کوتاه است

کار بی علم، تُخم در شور است

علم بی کار، زنده در گور است

کار بی علم، بار و بر ندهد

تخم بی مغز، پس ثمر ندهد

حجت ایزدی است در گردن  
خواندن علم، کار، ناکردن  
آنچه دانسته‌ای به کار درآر  
خواندن علم جوی، از پی کار  
تا تو در علم، با عمل نرسی  
عالمی، فاضلی، ولی نه کسی  
علم در مزبله فرو ناید  
که قَدَم با حَدَث نمی‌پاید  
چند از این تُرّهات<sup>۱</sup> مُحْتالی<sup>۲</sup>  
چشم‌ها در دو لاف کَحّالی<sup>۳</sup>؟  
دانش آن خوب‌تر ز بهر بشیج<sup>۴</sup>  
که بدانی که می‌ندانی هیچ

#### درخواست از ناهلان

نهم: قال علیه السلام: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَاجَةِ إِلَى مَنْ أَصَابَ مَالَهُ حَدِيثًا،  
كَمَثَلِ الدَّرْهِمِ فِي فَمِ الْأَفْعَى. أَنْتَ إِلَيْهِ مُحَوِّجٌ وَأَنْتَ فِيهَا  
عَلَى خَطَرٍ.<sup>۵</sup>

فرمود: به راستی نیازمند شدن به مردم نوکیسه (که به تازگی

---

۱. سخنان بی‌اساس، یاوه‌ها.

۲. حيله‌گر، فریبنده.

۳. چشم پزشک.

۴. مرگ.

۵. تحف العقول، ص ۲۹۴.

دارای مال و بضاعت شده‌اند)، مانند درهمی است که در دهان افعی باشد. تو، به آن درهم نیاز داری؛ ولی به سبب آن افعی، دچار خطر و در معرض هلاکتی.

### چهار گنج انسان‌ساز

دهم: قال (ع): أَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ: كِتْمَانُ الْحَاجَةِ وَكِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَكِتْمَانُ الْوَجَعِ وَكِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ.<sup>۱</sup>

از جمله گنج‌ها و خزائن نیکوکاری، چهار چیز است: کتمان حاجت، کتمان صدقه، کتمان درد و کتمان مصیبت.

مؤلف گوید: در مجموعه وژام<sup>۲</sup> خبری از أحنف نقل شده که ذکرش در این جا مناسب است. و آن چنان است که أحنف گفت: به عمومی خویش، صعصعه، از دل دردی که داشتم شکایت کردم. او مرا سرزنش کرد. فرمود: ای فرزند برادر! هرگاه مصیبتی بر تو وارد شود، از آن، به احدی مانند خود شکایت مکن؛ زیرا آن شخصی که به او شکایت می‌کنی، یا دوست دوست که (در اثر اطلاع از بدحالی تو) بدحال می‌شود، و یا دشمن دوست که (با اطلاع از بدحالی تو) مسرور می‌شود. نیز از دردی که نصیبت شده به مخلوق شکایت مکن (زیرا که او مانند دوست و قدرت ندارد که مشابه این درد را از خودش برطرف کند، چه رسد که از دیگری). ولی درد و گرفتاریات را به کسی عرضه کن که هم

۱. تحف العقول، ص ۲۹۵.

۲. کتاب «تنبيه الخواطر و نزهه النواظر» معروف به مجموعه وژام، تألیف وژام ابن ابی‌فراس حلی (متوفای ۶۰۵ ق)، مجموعه‌ی روایی در موضوع مواعظ و حکمت‌های اخلاقی است. ترجمه فارسی آن نیز موجود است.

تو را مبتلا کرده و هم قادر است که آن را از تو برطرف نماید و از آن درد برایت گشایشی کرامت فرماید.

ای فرزند برادر! یکی از دو چشم من، چهل سال است که بینایی اش رفته است و با آن هیچ چیزی را نمی بینم. نه بیابانی، نه کوهی و نه چیزی دیگر. ولی در این مدت مدید، همسر خود و هیچ کس از اهل خانه ی خود را از این درد، مطلع نکرده ام. [۲۰]

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: فقره ی اول حدیث (کتمان حاجت)، مضمون این شعر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن متمثل می شده است:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَائِنِّي

صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ

يَعْرِ عَلَيَّ أَنْ يُرِيَ بِي كَابَةٌ

فَيْشِمْتُ عَادَا وَ يَسَامُ حَبِيبُ<sup>۱</sup>

اگر از من بپرسی که احوالت چگونه است؟ (بدان که) من بر سختی روزگار، صبور و در دشواری ها، سخت و محکم ام. بر من دشوار است که پریشانی و اندوهی در من مشاهده شود، چرا که دشمن شروع به شماتت می کند و دوست از دیدن آن اندوهناک می شود.

## دلسردی و کسالت در کارها

یازدهم: قال علیه السلام: إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ، فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ

شَرِّ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا، وَ مَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقِّ<sup>۱</sup>.

فرمود: بپرهیز از کسالت و ملالت در کارها؛ زیرا که این دو چیز، کلید همه بدی‌هاست. کسی که به کسالت و واماندگی مبتلا باشد، هیچ حقی را ادا نمی‌کند و کسی که ملول و بی‌قرار باشد، بر هیچ حقی صبور و شکیبا نخواهد بود.

مؤلف گوید: در این جاذ کر حکایتی از شیخ عارف زاهد، ابوالحجاج اقصری را مناسب می‌بینم. روزی از او پرسیدند: شیخ تو کیست؟ (الگوی تو در زندگی کیست؟) گفت: «شیخ من ابوجعران است». (ابوجعران، حیوانی است که سرگین را گرد کرده و می‌غلطاند تا به سوراخش برود و نامش جُعَل است). مردم گمان کردند که مزاح می‌کند. گفت: مزاح نمی‌کنم. گفتند: چگونه شیخ تو ابوجعران است؟ گفت: شبی از شب‌های زمستان بیدار بودم. این حیوان را دیدم که قصد کرد نزد چراغ برود، در حالی که چراغ، مانند مناره، روی پایه‌ای بود که پایه، صاف و صیقلی بود؛ به حدی که پای حیوان بر آن قرار نمی‌گرفت. حیوان می‌خواست بالای مناره چراغ برود، ولی پایش می‌لغزید و می‌افتاد. بر می‌خاست. باز بر مناره بالا می‌رفت و به زحمت مقداری را طی می‌کرد و باز می‌افتاد. من شمردم، تا هفتصد مرتبه این کار را انجام داد و کسل و ملول نشد، و من تعجب می‌کردم؛ تا آن‌که من برای نماز صبح از منزل خارج شدم. چون نماز را به جا آوردم و برگشتم، دیدم که بر بالای مناره رفته و پهلوی فتیله چراغ نشسته است. پس آن‌چه را بایسته بود، از او گرفتم؛ یعنی: جدّ و جهد و ثبات در کار و به پایان رساندن کارها.

### معنای تواضع

دوازدهم: قال (علیه السلام): التَّوَاضُّعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ، وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ، وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا.<sup>۱</sup>

فرمود: تواضع و فروتنی آن است که شخص به نشستن در محلی که از شأن او کمتر باشد راضی باشد؛ و آن که به هر کس که روبرو شوی سلام کنی؛ و آن که جرّ و بحث و مجادله را ترک کنی هر چند که حق با تو باشد.

### فضیلت حیا

سیزدهم: قال (علیه السلام): الْحَيَاءُ وَ الْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ، فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبَعَهُ صَاحِبُهُ.<sup>۲</sup>

فرمود: حیا و ایمان همراه با هم و با یک ریسمان بسته‌اند. هرگاه یکی از آن دو برود، دیگری نیز همراه او برود.

مؤلف گوید: در فضیلت حیا، روایات بسیاری نقل شده است. در شأن حیا همین بس که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را لباس اسلام قرار داده و فرموده است: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ، فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ. [۲۱] همان گونه که لباس عورات و زشتی‌های ظاهری را می پوشاند، حیا نیز زشتی‌ها و بدی‌های باطنی را می پوشاند.

نیز روایت شده است: کسی که حیا ندارد، ایمان (هم) ندارد. [۲۲]

---

۱. تحف العقول، ص ۲۹۶.

۲. تحف العقول، ص ۲۹۷.

نیز: هرگاه حق تعالی اراده هلاکت بنده‌ای را داشته باشد، حیا را از او می‌گیرد. [۲۳]

از حضرت رسول (ص) روایت شده است: قیامت برپا نخواهد شد تا این‌که حیا از زنان و کودکان برود. [۲۴]  
الی غیرذلک.

به این جهت این صفت شریف در حضرت رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) فراوان و کامل بود؛ به حدی که روایت شده است: پیامبر خدا (ص) وقتی سخن می‌فرمود، حیا می‌کرد و عرق می‌نمود. هنگامی که مردم با او سخن می‌گفتند، چشمان خود را به جهت حیا از آن‌ها فرو می‌خوابانید.

فرزدق شاعر،<sup>۱</sup> امام زین العابدین (ع) را به همین خصلت در شعر خود مدح کرده است:

يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ

فَلَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَبَسَّمُ<sup>۲</sup>

«هنگام برخورد با مردمان، چشم‌ها را فرو می‌بندد برای آن‌که حیا دارد، و دیگران چشم از او فرو می‌بندند به جهت

۱. همام بن غالب معروف به فَرَزْدَق (متوفای ۱۱۰ ق)، از شعرای مشهور عرب در قرن اول و دوم هجری است. وی در سال ۶۰ هجری در مسیر سفر حج، با امام حسین (ع) برخورد کرد. امام از او احوال مردم کوفه را پرسیدند و او در پاسخ گفت: «آنان را پشت سر گذاشتم در حالی که دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان بر علیه توست.» قصیده معروفی که بالبداهه، در مدح امام زین العابدین (ع) در برابر هشام بن عبدالملک سرود، علاوه بر شجاعت و شهامت وی، ارادتش به اهل بیت (ع) را نشان می‌دهد.

۲. دیوان فرزدق، ج ۲، ص ۱۸۱.

ابهتگی که او دارد. و سخن با او نمی‌گویند مگر که آن بزرگوار تبسم کند.»

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است: روزی منافقی برای آن حضرت نقل کرد که برخی شیعیان تو شراب می‌خورند. حضرت صورت مقدسش از حیا و خجالت، عرق کرد. [۲۵]

### سه موعظه رهایی بخش

چهاردهم: قال علیه السلام: أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ يَبْعُدُ السُّلْطَانَ وَ الشَّيْطَانَ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ أَبُو حَمَزَةَ: بَلَى، أَخْبَرْنَا بِهِ حَتَّى نَفْعَلَهُ. فَقَالَ علیه السلام: عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَبَكَّرُوا بِهَا؛ فَإِنَّهَا تُسَوِّدُ وَجْهَ إِبْلِيسَ وَ تَكْسِرُ شِرَّةَ السُّلْطَانِ الظَّالِمِ عَنْكُمْ فِي يَوْمِكُمْ ذَلِكَ. وَ عَلَيْكُمْ بِالْحُبِّ فِي اللَّهِ وَ التَّوَدُّدِ وَ الْمُوَازَرَةِ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ؛ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ دَابِرَهُمَا، يَعْنِي السُّلْطَانَ وَ الشَّيْطَانَ. وَ الْخُورَا فِي الْإِسْتِغْفَارِ، فَإِنَّهُ مَمْحَاةٌ لِلذُّنُوبِ.<sup>۱</sup>

آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به کاری که چون آن را به جای آورید، سلطان و شیطان از شما دور می‌شود؟ ابو حمزه عرض کرد: به ما خبر بده تا آن را به جا آوریم. فرمود: بر شما باد به صدقه دادن در صبحگاهان؛ چرا که صدقه دادن، روی شیطان را سیاه می‌کند و قهر و دشمنی سلطان را در آن روز در هم می‌شکند.

بر شما باد که در راه خدا و رضای او، با مردم دوستی و مهربانی

کنید (یعنی دوستی شما در این راه باشد) و در انجام اعمال صالح با یکدیگر همکاری کنید؛ زیرا این کار، ریشه‌ی ظلم سلطان و وسوسه‌ی شیطان را نابود می‌کند.

بر شما باد که در استغفار و طلب آمرزش از حضرت پروردگار، الحاح و پافشاری نمایید؛ زیرا این کار، گناهان را محو و نابود می‌کند.

### صفات شیعه

پانزدهم: قال (علیه السلام): عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! أَيْ كَتَفِي مَنِ انْتَحَلَ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَ اللَّهِ مَا شِيعُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ، وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ - يَا جَابِرُ - إِلَّا بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْأَمَانَةِ وَ كَثَرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الْأَيْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، وَ كَانُوا أَمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ.

قال جَابِرُ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ. فَقَالَ: يَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ. حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَتَوَلَّاهُ، ثُمَّ لَا يَكُونَ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ (علیه السلام)، ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ

حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ.

يَا جَابِرُ! وَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ؛ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ؛ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ؛ وَ مَا تُنَالُ وَلَا يَتُنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ.<sup>۱</sup>

روایت شده که آن حضرت علیه السلام به جابر جعفی فرمود: ای جابر! آیا برای کسی که نام تشیع را بر خود می‌نهد، همین بس است که ادعای محبت ما اهل بیت را داشته باشد؟ والله که شیعه‌ی ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد.

ای جابر! پیش از این شیعیان را نمی‌شناختند مگر با تواضع و فروتنی، و فراوانی ذکر خدا، و بسیاری نماز و روزه، و تعهد نسبت به همسایگان از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان، و صداقت در گفتار، و تلاوت قرآن، و زبان از غیر نیکی مردم بستن. آنان در همه‌ی امور، امین خویشان خود بودند.

جابر گفت: یابن رسول الله! من در این زمان کسی را با این صفات نمی‌شناسم. حضرت فرمود: ای جابر! با این خیال‌ها از راه

مرو. مگر برای آدمی بس است همین که بگوید: من علی (علیه السلام) را دوست دارم و ولایت او را دارم، یا اگر بگوید من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دوست دارم - و حال آن که آن حضرت بهتر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است - ولی مطابق اعمال آن حضرت عمل ننماید و از سنت او پیروی نکند؟ آن محبت هیچ به کار او نمی آید.

پس اینک از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را دریابید. به راستی میان خدا و آخدی از خلق، رابطه‌ی قوم و خویشی نیست. محبوب‌ترین بندگان نزد خدا، کسی است که در محارم الهی پرهیزکارتر باشد و به طاعت الهی بیشتر عمل کند. والله که به خدا نمی‌توان تقرب جست مگر به اطاعت او. ما براتی از آتش جهنم برای شما نداریم. هیچ کس را بر خدا حجتی نیست. هر که مطیع خدا است، ولی و دوست ماست. و هر که معصیت الهی می‌کند، او دشمن ماست. به ولایت ما جز با پرهیزکاری و عمل صالح نمی‌توان رسید. [۲۶]

مؤلف گوید: حکایت شده از شخصی که گفت: دیدم ابومیسره‌ی عابد را که از کثرت عبادت و جدّ و جهد در طاعات، دنده‌های بدنش ظاهر شده بود. گفتم: «يَرْحَمُكَ اللهُ! إِنَّ رَحْمَةَ اللهِ وَاسِعَةٌ» یعنی: خدا تو را رحمت کند، رحمت خدا وسیع است. ابومیسره در غضب شد و گفت: مگر چیزی از من دیدی که نشان از ناامیدی داشته باشد؟ ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup> یعنی: همانا رحمت خدا به

نیکوکاران نزدیک است. من از سخنان او به گریه درآمدم و گریستم. [۲۷]

اینک شایسته است که عقلا و دانایان در احوال رسولان و ابدال و اولیا و کوشش و تلاش آنان در طاعات و صرف عمر خویش در عبادات - به نحوی که شب و روز آرام نداشتند و به هیچ وجه سستی نمی نمودند - نظر کنند. آیا آن‌ها به خدا حسن ظن نداشتند؟ چنین نبوده است. بلکه به خدا سوگند، ایشان به وسعت رحمت خدا داناتر بودند و حسن ظن ایشان به جود حق تعالی از همه بیشتر بود. ولی می دانستند که این امید و حسن ظن، بدون جدّ و جهد و تلاش، آرزوی محض و خودفریبی بیش نیست. ناگزیر خود را به زحمت عبادت و طاعت درآوردند تا امید و حسن ظنشان برایشان محقق شود.

در اهمیت این مطلب همین بس که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین منبری که در ایام بیماری خویش مردم را موعظه فرمود، این مطلب را چنین فرمود: «ایها الناس! هرگز مدّعی ادعا نکنند که من بدون عمل رستگار می گردم و آرزو کننده ای آرزو نکنند که من بدون اطاعت خدا به رضایت او می رسم. به حقّ آن خداوندی که مرا به حقّ فرستاده است، که از عذاب خدا چیزی نجات نمی دهم مگر عمل نیکو همراه با رحمت حق تعالی. آن گاه فرمود: وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ».<sup>۱</sup> [۲۸]

### فضیلت تهجد و شب زنده داری

شانزدهم: قال علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا فِي خَلْقِ الدِّيَكِ، بَرَاتْنُهُ فِي

۱. چنان چه من (نیز، به فرض محال) معصیت کنم، سقوط خواهم کرد.

تُخَوِّمُ الْأَرْضَ وَ جَنَاحَهُ فِي الْهَوَاءِ وَ عُنُقُهُ مَشْيِيَّةٌ تَحْتَ  
الْعَرْشِ. فَإِذَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ نِصْفُهُ، قَالَ: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ  
رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لِيَقُمَ  
الْمُتَهَجِّدُونَ».

فَعِنْدَهَا تَصْرُخُ الدُّيُوكُ، ثُمَّ يَسْكُتُ كَمَا شَاءَ اللَّهُ مِنَ اللَّيْلِ، ثُمَّ  
يَقُولُ: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لِيَقُمَ  
الذَّاكِرُونَ»؛ ثُمَّ يَقُولُ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ: «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ، لَا إِلَهَ  
غَيْرُهُ لِيَقُمَ الْغَافِلُونَ».<sup>۱</sup>

از آن حضرت روایت شده که فرمود: ملکی در زیر عرش هست  
که در ظاهر، شبیه خلقت خروس است. پنجه‌ی او در ته زمین و  
بال‌های او در هوا و گردن او خم شده است. هرگاه شب از نیمه  
بگذرد، بگوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، رَبُّنَا  
الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ». پس از این ذکر شریف، می‌گوید: «لِيَقُمَ  
الْمُتَهَجِّدُونَ»، یعنی: نماز شب گزاران از خواب برخیزند.

در این وقت است که خروس‌ها صداها را بلند کنند. آن ملک  
شبیه به خروس، به اندازه‌ای که خدا بخواهد ساکت می‌شود.  
آن‌گاه گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لِيَقُمَ  
الذَّاكِرُونَ»، یعنی: ذکرکنندگان از خواب برخیزند. چون صبح  
طلوع کند، بگوید: «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ، لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لِيَقُمَ  
الْغَافِلُونَ»، یعنی: غافلان از خواب برخیزند.

مؤلف گوید: شاید در هر نوبت کاستن این مَلَكِ عرشی از ذکر پیشین خود، به این سبب باشد که آن رحمتها و برکات و الطاف و عنایاتی که در وقت ذکر اول برای شب زنده دارانی که در آن وقت شب برمی خیزند، عاید می شود؛ برای ذا کرین که در وقت دوم از خواب برمی خیزند، عاید نمی شود. به این جهت است که از ذکر خود، «رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» را کاسته است. چون صبح طلوع کرد و غافلان برخاستند، اگر چه که به تمامی از رحمت و اسعه الهی بی بهره نمانند، اما آن میزان الطاف و عنایاتی که عاید ذا کرین شده بود، به ایشان نخواهد رسید. به این جهت آن مَلَك، از ذکر خود، «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» را کم کرده و به همان ذکر «رَبُّنَا الرَّحْمَانُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ» اکتفا نموده است. شاید کسی که بین الطلوعین را در خواب باشد، بی نصیب و بی بهره و بی روزی و از سعادت محروم بماند. «فَمَنْ نَامَ بَيْنَهُمَا نَامَ عَنْ رِزْقِهِ» [۲۹]

این مطلبی است که به فکر من رسیده است. واللّٰه تعالیٰ العالم.

در این جاسخن شاعری مناسب ذکر است:

هنگام سپیده دم، خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آینه ی صبح

کز عُمر شبی گذشت، تو بی خبری

و چه خوب گفته شیخ جامی:

دَلَا تَاكِی در این کاخِ مجازی

کنی مانند طفلان، خاک بازی

تویی آن دست پرور، مرغ گستاخ  
 که بودت آشیان، بیرون از این کاخ  
 چرا زان آشیان بیگانه گشتی  
 چو دونان، مرغِ این ویرانه گشتی  
 بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک  
 بپر تا کنگره ایوانِ افلاک  
 ببین در رقص، ازرق<sup>۱</sup> طیلسانان<sup>۲</sup>  
 ردای نور بر عالمِ فشانان  
 همه دور جهان، روزی گرفته  
 به مقصد، راه فیروزی گرفته  
 خلیل آسا درِ مُلکِ یقین زن  
 نوای لَا أُحِبُّ الْآفِلین<sup>۳</sup> زن

۱. نیلگون، آبی.

۲. نوعی جامه کلاه‌دار گشاد و بلند، شبیه شنل، که بزرگان بر دوش انداختند، ردا؛  
 کنایه از تاریکی شب و یا روشنایی روز است.

۳. اشاره به سوره انعام، آیه ۷۶.

## فصل ۵

### وفات<sup>۱</sup> حضرت امام محمد باقر علیه السلام و آن چه میان ایشان و مخالفان واقع شد

مؤلف گوید: من در این فصل، اکتفا می‌کنم به آن چه علامه مجلسی در «جلاء العیون»<sup>۲</sup> نگاشته است.

۱. کلمه «وفات» به معنای دریافت جان‌ها در هنگام مرگ است که خداوند در قرآن اینکار را به خود نسبت می‌دهد: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾. دریافت جان، عامل مرگ است و مرگ الزاماً با دریافت روح و نفس واقع می‌شود. به هر دلیلی که مرگ واقع شود؛ اعم از شهادت، یا قتل، یا مرگ طبیعی یا هر دلیل دیگر، آن چه قطعاً واقع می‌شود، وفات و دریافت جان‌هاست. لذا وفات، اعم از شهادت است. به عبارت دیگر؛ هر که شهید شود، قطعاً وفات یافته است ولی هر کس که وفات یافته الزاماً شهید نیست. لذا صرف نظر از تأکید بر موضوع شهادت شهدا، آن‌ها وفات یافته‌اند.

۲. جلاء العیون کتابی به زبان فارسی نوشته محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ق - ۱۱۱۰ ق) درباره تاریخ زندگی چهارده معصوم است. آن چه علامه مجلسی در این اثر می‌آورد، مصائب اهل بیت و ثواب‌گریه و تأکید بر بخش تاریخ شهادت آنان است. از این رو ذکر می‌کند که چون اشک ریختن در مصائب پیشوایان دین، موجب جلالی دیده‌های ظاهر و باطن مؤمنان می‌گردد، آن را «جلاء العیون» نامیده است.

### گزارشی از احضار حضرتش به شام به امر هشام

سید بن طاووس رضی الله عنه با سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است: در یکی از سال‌ها، هشام بن عبدالملک به حج آمده بود. در آن سال من نیز در خدمت پدرم به حج رفته بودم. روزی در مکه، در اجتماع مردم گفتم: حمد می‌کنم خداوندی را که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق به پیامبری فرستاد و ما را به آن حضرت گرامی گردانید. ما بیم برگزیدگان خدا بر خلق او، و پسندیدگان خدا از میان بندگان، و خلیفه‌های خداوند بر روی زمین. سعادت‌مند کسی است که از ما پیروی کند، و شقی و بدبخت کسی است که با ما مخالفت نموده و دشمنی کند. برادر هشام، این خبر را به او رسانید. او مصلحت ندید که در مکه متعرض ما شود. [۱]

### احضار به دمشق

هنگامی که به دمشق رسید و ما به مدینه بازگشتیم، پیکی را برای والی مدینه فرستاد که پدرم و مرا به نزد او به دمشق بفرستد. چون وارد دمشق شدیم، سه روز به ما اجازه ورود نداد. روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید. چون داخل شدیم، هشام بر تخت پادشاهی خود نشسته و لشکر خود را مسلح و مکمل در دو صف در مقابل خود نگاه داشته بود. آماج‌خانه<sup>۱</sup> را در برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او به گرو و شرط بندی، تیر می‌انداختند. [۲]

۱. محلی که نشانه تیر را بر آن نصب کرده بودند.

## تیراندازی حیرت‌آور

هنگامی که به حیاط خانه او داخل شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من از پشت سر او می‌رفتم. چون نزدیک شدیم، به پدرم گفتم: با بزرگان قوم خود تیر بیانداز. پدرم گفت: پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید. اگر مرا معاف داری بهتر است. هشام سوگند یاد کرد: به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیامبر خود، عزیز گردانیده، تو را معاف نمی‌گردانم. آن‌گاه به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را به او بدهد تا تیر بیندازد.

پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر از او گرفت و در زه کمان گذاشت و با قوّتِ امامت کشید و بر وسط نشانه زد. آن‌گاه تیر دیگری گرفت و بر پشت تیر اول زد که آن را تا پیکان به دو نیم کرد و روی تیر اول قرار گرفت. سپس تیر سوم را گرفت و بر پشت تیر دوم زد که آن را نیز به دو نیم کرد و در وسط نشانه محکم شد. به همین منوال، تانه تیر را این‌گونه پی‌اپی افکند و هر تیر بر پشت تیر پیشین فرود می‌آمد و آن را به دو نیم می‌کرد.

هر تیر که آن حضرت می‌افکند، (گویی) بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش دگرگون می‌شد؛ تا آن‌که در تیر نهم بی‌تاب شد و گفت: ای ابو جعفر! خوب تیر انداختی. تو ماهرترین فرد میان عرب و عجم در تیراندازی هستی. چرا می‌گفتی که قادر بر آن نیستم؟ پس از آن، از وادار کردن پدرم به این کار پشیمان شد و اراده‌ی قتل پدرم را کرد. سربه زیر افکند و در حالی که من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم، به فکر فرو رفت. چون ایستادنِ ما به طول انجامید، پدرم در خشم شد. هنگامی که

آن حضرت خشمگین می شد، نظر به سوی آسمان می کرد و آثار غضب در پیشانی مبارکش آشکار می گردید. [۳]

### تبیین برخی مقامات امیر مؤمنان و ائمه (علیهم السلام)

چون هشام آن حالت را در پدرم مشاهده کرد، از غضب آن حضرت ترسید و او را بالای تخت خود طلبید. من پشت سر پدرم رفتم. چون آن حضرت به نزدیک هشام رسید، برخاست و پدرم را در برگرفت و در سمت راست خود نشانید. آن گاه دست در گردن من انداخت و مرا هم در سمت راست پدرم نشانید. آن گاه رو به پدرم کرد و گفت: باید که همواره قبیله ی قریش بر عرب و عجم افتخار کند که مثل تویی در میان ایشان است. به من خبر ده که این تیراندازی را چه کسی به تو تعلیم نموده است و در چه مدت آن را آموخته ای؟ پدرم فرمود: می دانی که در میان اهل مدینه، این هنر همگانی و فراگیر است. من در نوجوانی چند روزی این کار را انجام می دادم، ولی از آن زمان تا کنون، آن را ترک کرده بودم. امروز هم چون مبالغه کردی و سوگند دادی، کمان را به دست گرفتم. هشام گفت: هرگز چنین کمانداری را ندیده بودم. ای اباجعفر! کسی در این فن، همانند تو هست؟ حضرت فرمود: ما اهل بیت رسالت، علم و کمال و اتمام دین که حق تعالی به ما عطا کرده است را از یکدیگر میراث می بریم. (همان علم و کمال و اتمام دین) که در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۱</sup> فرموده است. هرگز زمین از یکی از

---

۱. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۳. امروز - روز غدیر - دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم به این که دین شما اسلام باشد.

ما خالی نمی‌باشد. اهل بیت رسالت کسانی هستند که هر آن‌چه دیگران از آن قاصر و ناتوان باشند، ایشان به حدّ کمال و تمام، دارا هستند.

چون هشام این سخن را از پدرم شنید، بسیار خشمگین شد، چهره‌اش به سرخی گرایید، چشم راستش کج شد و به پدرم گفت: آیا نسبِ ما و شما که همه فرزندان عبد منافیم، یکی نیست؟ پدرم فرمود: چنین است. ولی حق تعالی مکنون سرّ خود و خالص علم خود را به ما اختصاص داده است، آن‌چه به دیگران نداده است.

هشام گفت: آیا چنین نیست که حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله را از شجره‌ی عبد مناف به سوی همه آفریدگان، از سفید و سیاه و سرخ مبعوث گردانیده است؟ چگونه ادعا می‌کنید که این میراث، به شما اختصاص دارد؟ حال آن‌که حضرت رسول بر همه آفریدگان برانگیخته شد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>

«تنها خداوند وارث آسمان‌ها و زمین است».

چگونه است که در میان همه خلایق، میراث علم، مخصوص شما شده؛ در حالی که بعد از او پیامبری نیامده است و شما نیز از پیامبران نیستید؟

پدرم فرمود: خداوند زمانی این علوم را به ما اختصاص داد که به پیامبر خود وحی فرستاد:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾<sup>۱</sup>

«با عجله زبان به قرائت قرآن مگشای».

(سپس) به پیامبر خود امر فرمود که ما را به علم خود مختص گرداند. به این سبب بود که حضرت رسول (ص) رازهایی را که از سایر صحابه پنهان می داشت به طور اختصاصی با برادر خود، علی بن ابی طالب (ع) در میان می گذاشت. این آیه نازل شد:

﴿وَتَعْيَهَا أُنْ وَأَعِيَّةَ﴾<sup>۲</sup>

«گوش های ضبط کننده و نگاه دارنده آن را حفظ می کنند».

حضرت رسول (ص) فرمود: یا علی! من از خدا درخواست کردم گوش ها (ی مذکور در این آیه) را گوش تو قرار دهد. به این جهت بود که علی بن ابی طالب (ع) می فرمود: «حضرت رسول (ص) هزار باب علم به من آموخت که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده می شود».

امام باقر (ع) افزود: آن گونه که شما رازهای خود را به نزدیکان خود می گوید و از دیگران پنهان می دارید، حضرت رسول (ص) رازهای خود را به علی (ع) می گفت و دیگران را مَحْرَم آن رازها نمی دانست. به همین ترتیب علی بن ابی طالب (ع) نیز هر کس از اهل بیت خود را که مَحْرَم اسرار بود، به گفتن آن رازها اختصاص می داد. از این طریق است که میراث علوم و اسرار به ما اختصاص دارد.

هشام گفت: علی (ع) ادعا می کرد که من علم غیب می دانم، در حالی که خداوند در علم غیب، هیچ کس را شریک و مطلع نکرده است. او از

۱. سوره مبارکه قیامت، آیه شریفه ۱۶.

۲. سوره مبارکه الحاقه، آیه شریفه ۱۲.

کجا چنین ادعایی می کرد؟

پدرم فرمود: حق تعالی کتابی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و در آن کتاب آن چه را بوده و تا روز قیامت خواهد بود، بیان کرده است. چنان که فرموده است:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةً  
لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و ما بر تو این کتاب را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند  
و برای مسلمانان، هدایت و رحمت و بشارت باشد». هم چنین فرمود:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۲</sup>  
«و در کتابی روشنگر، همه چیز را برشمرده ایم». و فرمود:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup>  
«ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکرده ایم». حق تعالی به پیامبر خود و حی فرستاد که علی را بر هر غیب و سرّی که به او (پیامبر) داده است، مطلع گرداند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد که بعد از او قرآن را گرد آورد و غسل و تکفین و حنوط او را بر عهده گیرد و هیچ کس از اصحاب را برای این کار حاضر نکند. پیامبر فرمود: بر اصحاب و اهل

---

۱. سوره مبارکه نحل، آیه شریفه ۸۹.

۲. سوره مبارکه یس، آیه شریفه ۱۲.

۳. سوره مبارکه انعام، آیه شریفه ۳۸.

من نظر کردن به عورت<sup>۱</sup> من حرام است، مگر برادر من علی، که او از من است و من از او هستم. مال من از آن اوست و هر چه بر من لازم بود بر او نیز لازم است. او اداکننده قرض من و وفاکننده به وعده‌ی من است.

آن‌گاه به اصحاب خود فرمود: پس از من، علی بن ابی طالب بر مبنای تأویل قرآن با منافقان خواهد جنگید، چنان‌که من براساس تنزیل قرآن با کافران جنگیدم. علم تأویل همه قرآن، نزد هیچ یک از صحابه جز علی (علیه السلام) نبود.

به این دلایل بود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: داناترین مردم به علم قضاوت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، یعنی او باید قاضی شما باشد. و عمر بن خطاب مکرر می‌گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد. عمر (با آن همه خباثت و عداوت) به علم آن حضرت گواهی می‌داد، در حالی که دیگران انکار می‌کردند. [۴]

### تسلیم خصم

هشام مدتی طولانی سر به زیر افکند. آن‌گاه سر برداشت و گفت: هر چه می‌خواهی از من درخواست کن. پدرم گفت: اهل و عیال من از بیرون آمدن من در ترس و وحشت هستند. از تو می‌خواهم که مرا رخصت دهی تا بازگردم. هشام گفت: رخصت دادم. همین امروز روانه شو. پدرم دست در گردن او انداخت و با او وداع کرد و من نیز با او وداع کردم و با هم بیرون آمدیم. [۵]

---

۱. آنچه انسان از آشکار شدنش شرم دارد.

## ملاقات با راهب نصرانی

هنگامی که به میدان خارج از خانه‌ی او رسیدیم، در انتهای میدان، جماعت کثیری از مردم را دیدیم که نشسته‌اند. پدرم پرسید: ایشان کیستند؟ دربان هشام گفت: اینان قسیسان<sup>۱</sup> و رُهبانان<sup>۲</sup> نصرانی هستند. در این کوه، عالمی دارند که داناترین عالم آن‌هاست. هر سال یک بار به نزد او می‌آیند و مسائل خود را از او می‌پرسند و امروز (آن روز است). پدرم نزد ایشان رفت و من نیز با او رفتم. پدرم سر خود را با جامه‌ای پیچید که کسی او را نشناسد و همراه با آن گروه نصاری به بالای آن کوه رفت. هنگامی که نصاری نشستند پدرم نیز در میان آن‌ها نشست.

آن‌ها برای عالم خود مَسندها انداختند و او را بیرون آوردند و بر روی مسند نشانده، در حالی که بسیار پیر شده بود. او عمری دراز داشت و محضر برخی از حواریون اصحاب حضرت عیسی علیه السلام را درک کرده بود<sup>۳</sup> و از شدت پیری، ابروهایش بر دیدگانش افتاده بود. ابروهای خود را با دستمال زردی بر سر بست و دیدگانش را مانند چشمان افعی به حرکت درآورد و به حاضران نگریست.

از سوی دیگر به هشام خبر رسید که آن حضرت به دیرِ نصارا رفته است، لذا یکی از مأموران مخصوص خود را فرستاد تا آن‌چه را میان آن

۱. کشیش؛ بزرگ و دانشمند مسیحی که رتبه او بعد از اسقف است.

۲. رهبان، جمع راهب است؛ عابد مسیحی که در دیر و صومعه زندگی می‌کند.

۳. عمر طولانی از اموری قطعی است که در طول تاریخ برای برخی افراد واقع شده است که از آن‌ها تحت عنوان معمرین یاد می‌شود. اسامی معمرین و سن آن‌ها مشهور و در کتب تاریخی نقل شده است. علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر به کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمة مراجعه نمایند.

حضرت و نصارا می‌گذرد، به او خبر دهد.

هنگامی که نظر آن عالم به پدرم افتاد، گفت: تو از مایی یا از ائمت مرحومه؟ حضرت فرمود: از ائمت مرحومه هستم. پرسید: از علمای آن‌ها هستی یا از جاهلان آن‌ها؟ فرمود: از جاهلان آن‌ها نیستم. مضطرب شد و گفت: من از تو سؤال کنم یا تو سؤال می‌کنی؟ پدرم فرمود: تو سؤال کن.

عالم نصرانی (رو به نصارا کرد و) گفت: ای گروه نصارا! این که مردی از ائمت محمد (ص) به من بگوید از من پرس، امری غریب (و بی سابقه) است. سزاوار است که چند مسئله از او بپرسم. آن‌گاه گفت: ای بنده خدا! به من خبر ده، درباره‌ی ساعتی که نه از شب است و نه از روز؟

پدرم فرمود: مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب. گفت: پس این ساعت از کدام ساعت‌هاست؟

پدرم فرمود: از ساعات بهشت است. در این ساعت بیماران ما به هوش می‌آیند و دردها آرام می‌شوند و هر کس که در شب به خواب نرفته، در این ساعت به خواب می‌رود. حق تعالی این ساعت را موجب رغبت اهل رغبت به سوی آخرت و دلیلی واضح برای عمل‌کنندگان برای آخرت قرار داد. هم چنین برای انکار منکران و متکبران که عمل برای آخرت نمی‌کنند، (این ساعت را) حجتی گردانید.

نصرانی گفت: راست گفتی. به من بگو: شما ادعا می‌کنید اهل بهشت چیزهایی را می‌خورند و می‌آشامند ولی بول و غائط ندارند. آیا در دنیا نظیر آن خوراکی‌ها هست؟

حضرت فرمود: بلی. جنین در شکم مادر، خوردنی‌هایی دارد از

آن چه مادر می خورد؛ ولی بول و غائط ندارد.  
 نصرانی گفت: تو نگفتی که از علمای اُمّت مرحومه نیستی؟  
 حضرت فرمود: من گفتم از جاهلان آن ها نیستم.  
 عالم نصرانی گفت: به من بگو: شما ادعا می کنید که میوه های بهشت،  
 هر قدر هم که از آن ها تناول شود، باز به همان حالت اول هستند و تمام  
 نمی شوند، آیا در دنیا نظیری دارند؟  
 حضرت فرمود: بلی. نظیر آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار  
 چراغ هم از آن بیفروزند، از نورش کم نمی شود و همیشه هست.  
 عالم نصرانی گفت: اینک از تو مسئله ای را می پرسم که قادر به پاسخ  
 نیستی.

حضرت فرمود: پرس.

نصرانی گفت: به من بگو چه کسی بود آن مردی که با زن خود  
 نزدیکی کرد و آن زن به دو پسر حامله شد و هر دو در یک ساعت  
 متولد شدند و در یک ساعت مُردند، ولی در وقت مُردن، یکی پنجاه  
 سال از عمر او گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال زندگی کرده بود؟  
 حضرت فرمود: آن دو فرزند، عزیز و غُزیر بودند که مادرشان در  
 یک شب و در یک ساعت به ایشان حامله شد و در یک ساعت متولد  
 شدند و سی سال بایکدیگر زندگی کردند. آن گاه حق تعالی غُزیر را  
 میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر را نیز با برادر  
 خود زندگانی کرد و هر دو در یک ساعت از دنیا رفتند.

مرد نصرانی گفت: دانای من را آورده اید که مرا رسوا کند. به خدا  
 سوگند تا این مرد در شام است، دیگر من با شما سخن نخواهم گفت.  
 هر چه می خواهید از او پرسید. [۶] (به روایت دیگر، چون شب

شد، آن عالم به نزد آن حضرت آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد).

### نگرانی حکومت از علنی شدن کمالات حضرت

وقتی این خبر به هشام رسید و به او گفتند که خبر مباحثه‌ی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) با عالم نصرانی در شام پخش شده و علم و کمال آن حضرت بر اهل شام آشکار گردیده است، جایزه (و هدیه‌ای) برای پدرم فرستاد و ما را به سرعت به مدینه روانه کرد.

(به روایتی دیگر، آن حضرت را به حبس انداخت. به خلیفه خبر دادند که اهل زندان، همگی علاقمند به او گردیده‌اند. آن‌گاه به سرعت آن حضرت را روانه مدینه کرد). ولی پیش از ما پیکی تیز پا فرستاد که در شهرهایی که در سر راه ما بود، در میان مردم ندا کنند: دو پسر جادوگر ابوتراب، محمد بن علی و جعفر بن محمد، که من به شام احضارشان کرده بودم، به نصرانیت گرایش پیدا کرده و به دین آن‌ها درآمده‌اند. هر کس چیزی به ایشان بفروشد یا با آن‌ها مصافحه کند، خونش هدر است. [۷]

### در مدین چه گذشت؟

پیک هشام (پیش از ما) به شهر مدین<sup>۱</sup> رسید و بعد از او، ما وارد

---

۱. شهری که حضرت شعیب در آن شهر مبعوث شده و حضرت موسی نیز سال‌های چوپانی خود را در آن گذرانده بود. این شهر در شرق خلیج عقبه، بر کرانه دریا و آباد و سرسبز بوده است. برخی محققان این شهر را از شهرهای حکومت شام به

شهر شدیم. اهل شهر درها را به روی ما بستند و ما را دشنام دادند و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) ناسزا گفتند. هر قدر همراهان و ملازمان ما اصرار کردند، آن‌ها دروازه را نمی‌گشودند و به ما آذوقه نمی‌دادند.

چون به نزدیک دروازه رسیدیم، پدرم با آن‌ها به مدارا سخن گفت و فرمود: از خدا بترسید. ما آن گونه نیستیم که به شما گفته‌اند. اگر هم چنان باشد که به شما گفته‌اند، شما که با یهود و نصارا معامله می‌کنید، چرا از خرید و فروش با ما امتناع می‌کنید؟ اهالی شهر گفتند: شما از یهود و نصارا بدترید (نعوذ بالله)، زیرا که آن‌ها جزیه می‌دهند ولی شما نمی‌دهید. هر قدر پدرم آن‌ها را نصیحت کرد، سودی نبخشید و گفتند: در راه به روی شما نمی‌گشاییم تا شما و چهار پایانتان هلاک شوید.

حضرت چون اصرار آنان را دید، پیاده شد و به من فرمود: جعفر! تو از جای خود حرکت مکن. کوهی در آن نزدیکی بود که مُشْرِف بر شهر مدین بود. حضرت بر بالای آن کوه رفت و روبه جانب شهر کرد و انگشت بر گوش‌های خود گذاشت و آیاتی را که حق تعالی در ماجرای شعیب فرستاده است، بر آن‌ها خواند. آیاتی که مبعوث شدن شعیب بر اهل مدین و فرو فرستادن عذاب بر اهل مدین به جهت نافرمانی شعیب را بیان می‌کرد تا آن جا که حق تعالی می‌فرماید:

﴿بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرٌ لَّكُمْ إِن کُمْ مَوْمِنِیْنَ﴾<sup>۱</sup>

حساب می‌آورند و احتمال می‌دهند که مدین در محلی است که امروزه، شهر «معان» در کشور اردن، ساخته شده است. برخی دیگر معتقدند شهر مدین در عربستان امروزی قرار داشته است.

«آن چه خداوند برای شما باقی گذارده است، برایتان بهتر است، اگر ایمان داشته باشید».

سپس فرمود: به خدا سوگند ما میم بقیه خدا در زمین.  
آن گاه حق تعالی باد تیره‌ی سیاهی را برانگیخت که صدای حضرت را به گوش مرد و زن و کوچک و بزرگ آن شهر رسانید. وحشت بر آن‌ها مستولی شد. بر بالای بام‌ها آمده و به آن حضرت نظر می‌کردند. پیرمردی از اهل مدین که پدرم را به آن حالت مشاهده کرد، با صدای بلند در میان شهر ندا کرد: ای اهل مدین! از خدا بترسید. این مرد در همان محلی ایستاده است که وقتی حضرت شعیب، قوم خود را نفرین کرد، در آن محل ایستاده بود. به خدا سوگند اگر در راه روی او نگشایید، همانند آن عذاب بر شما هم نازل خواهد شد. اهل شهر، از عذاب ترسیده و دروازه شهر را گشودند. ما را در منازل خود جای دادند و طعام دادند و ما روز بعد از آن جا خارج شدیم.

والی مدین، ما را برای هشتام نوشت. خلیفه دستور داد که آن پیرمرد را به قتل برسانند. (به روایت دیگر، هشتام آن پیرمرد را احضار کرد؛ ولی پیش از آن که به هشتام برسد، به رحمت الهی واصل شد).  
هشتام به والی مدینه نوشت که پدرم را بازهر از بین ببرد. ولی پیش از تحقق این فرمان، خودش به دَرِکِ اَسْفَلِ جَحیم واصل شد. [۸]

### چند گزارش دیگر از روزهای شهادت امام باقر (علیه السلام)

اول: کلینی به سند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت:  
روزی از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: در خواب دیدم بر سر کوهی ایستاده بودم و مردم از هر طرف به سوی من، از آن کوه بالا

می آمدند. هنگامی که مردم زیادی بر آن کوه جمع شدند، ناگاه کوه بلند شد و مردم از هر طرف فرو می ریختند تا آن که فقط تعداد اندکی بر کوه باقی ماندند و پنج مرتبه چنین شد.<sup>۱</sup> گویا آن حضرت، این خواب را به وفات خود تعبیر فرموده بود. پنج شب بعد از این خواب، به رحمت رب الارباب واصل گردید. [۹]

دوم: کلینی به سند معتبر روایت کرده است که روزی یکی از دندان های حضرت امام محمد باقر علیه السلام جدا شد. آن دندان را در دست گرفت و گفت: الحمد لله. آن گاه به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: هنگامی که مرا دفن می کنی این دندان را نیز با من دفن کن. بعد از چند سال، دندان دیگری از آن حضرت جدا شد. این بار هم آن را در کف راست گذاشت و گفت: الحمد لله، و فرمود: ای جعفر! وقتی من از دنیا رفتم این دندان را با من دفن کن. [۱۰]

سوم: در کافی و بصائر الدرجات و سایر کتب معتبر روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم به بیماری سختی مبتلا شد، به حدی که اکثر مردم بر جان آن حضرت نگران شدند و اهل بیت آن حضرت گریان شدند. آن حضرت فرمود: من در این بیماری از دنیا نخواهم رفت، زیرا دو تن به نزد من آمده اند و به من این چنین خبر داده اند. چندی بعد، از آن بیماری عافیت یافت و مدت زمانی صحیح و سالم ماند. [۱۱]

چهارم: روزی امام محمد باقر علیه السلام فرزند گرامی خویش حضرت

---

۱. علامه مجلسی می نویسد: شاید مراد از سقوط مردم در این حدیث، اشاره به فتنه هایی باشد که پس از حضرت صلوات الله علیه در میان شیعه پدید آمد و طی آنها برخی از شیعیان مرتد شدند. (مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۷۳، ج ۷۴).

جعفر صادق (علیه السلام) را طلبید و فرمود: جمعی از اهل مدینه را حاضر کن. امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که آن‌ها را حاضر کردم، فرمود: ای جعفر! چون من (از دنیا رفتم و) به عالم باقی رحلت کردم، مرا غسل بده و کفن کن در سه جامه - که یکی ردای حبره بود و با آن نماز جمعه را خواند و یکی پیراهنی بود که خود می پوشید - و فرمود: بر سرم عمامه ببند و عمامه را از جامه های کفن حساب نکن و برایم زمین را به جای لحد بشکاف. زیرا که من فربه هستم و در زمین مدینه نمی توان برای من لحد ساخت. قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن و بر قبرم آب بریز. آن گاه اهل مدینه را (بر این وصایا) گواه گرفت. چون اهالی بیرون رفتند، گفتم: ای پدر بزرگوار! آن چه فرمودی به انجام می آورم و نیازی به گواه گرفتن نبود. حضرت فرمود: ای فرزند! به این علت گواه گرفتم که بدانند تو وصی من هستی و در امامت با تو به نزاع برنخیزند. [۱۲]

گفتم: پدر بزرگوار! من امروز تو را از هر روز سالم تر می بینم و بیماری در تو مشاهده نمی کنم. حضرت فرمود: آن دو تن که (پیش از این) در آن بیماری به من خبر عافیت یافتن دادند، در این بیماری نزد من آمده و گفتند: در این بیماری به عالم باقی رحلت می کنی. [۱۳] به روایت دیگر فرمود: ای فرزند! مگر نشنیدی که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) از پشت دیوار مرا ندا کرد: ای محمد! بیا و زود باش که منتظر تو هستیم. [۱۴]

پنجم: در بصائر الدرجات نقل شده است که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: در شب وفات پدر بزرگوارم، نزد آن حضرت رفتم که با او سخن بگویم. به من اشاره کرد که (از من) فاصله بگیر. و (گویی) با

کسی که من او را نمی دیدم، راز می گفت یا با پروردگار خود مناجات می کرد. بعد از گذشت ساعتی به خدمت او رفتم. فرمود: فرزند گرامی! امشب من دار فانی را وداع می گویم و به ریاض قدس کوچ می کنم و در چنین شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز به عالم بقا رحلت فرمود. اینک پدرم علی بن الحسین علیه السلام برایم شربت آوری که آشامیدم و به من بشارت لقای حق تعالی را داد. [۱۵]

ششم: قطب راوندی با سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: هر شب برای پدرم آب وضو را نزدیک به رختخواب او می گذاشتند. در شب وفات پدر بزرگوارم، وقتی حال او دگرگون شده بود، دو مرتبه فرمود که آن آب را بریز. اطرافیان گمان کردند که حضرت از شدت تب این سخن را می فرماید. من رفتم و آب را ریختم و دیدم که موشی در آن آب افتاده بود [۱۶] (و حضرت در حال بیماری با نور امامت، آن را دانسته بود).

هفتم: کلینی به سندی صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: مردی چند میل<sup>۱</sup> از شهر مدینه دور بود. در خواب دید که به او گفته شد: برو بر امام محمد باقر علیه السلام نماز بخوان، زیرا ملائکه او را در بقیع غسل می دهند. [۱۷]

هشتم: نیز به سند حسن<sup>۲</sup> روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام هشتصد درهم برای تعزیه و ماتم خود وصیت فرمود. [۱۸]

۱. واحد مسافت.

۲. یکی از عناوینی است که در علم درایه از آن بحث می شود و به حدیثی که راوی آن امامی ممدوح باشد، اطلاق می شود.

نهم: به سند موثق<sup>۱</sup> از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که پدرم گفت: ای جعفر! از مال من برای ندبه کنندگان مبلغی را وقف کن که ده سال در منی در موسم حج بر من ندبه و گریه کنند. [۱۹] و مراسم ماتم را هر سال تجدید کرده و بر مظلومیت من بگریند. مؤلف گوید: در تاریخ وفات آن حضرت اختلاف نظر هست. آن چه به نظر این بنده حقیر می آید، آن است که در روز دوشنبه هفتم ذیحجه سال صد و چهارده در سن پنجاه و هفت سالگی در مدینه مشرفه، در ایام خلافت هشام بن عبدالملک رحلت فرموده است. [۲۰] گفته شده که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان، آن حضرت را به وسیله زهر شهید کرده است و شاید این کار را به فرمان هشام انجام داده باشد.

همه اتفاق نظر دارند که قبر مقدس آن حضرت در بقیع، در کنار پدر و جدّ بزرگوار خود امام سجاد و امام حسن مجتبی (علیه السلام) واقع شده است. [۲۱]

دهم: کلینی با سند معتبر روایت کرده است: هنگامی که حضرت باقر (علیه السلام) به سرای باقی رحلت فرمود، حضرت صادق (علیه السلام) دستور داده بود هر شب در حجره‌ای که آن حضرت وفات یافته بود، چراغ می افروختند. [۲۲]

---

۱. حدیث مؤثق روایتی که راویان آن تا امام معصوم در سند ذکر شده است. اگرچه برخی از روات آن، با وجود اطمینان به آنان در نقل روایت، عقیده‌ای غیر از عقائد شیعه دوازده امامی دارند.

## ۶ فصل

### فرزندان حضرت امام محمد باقر علیه السلام

بنابر آنچه شیخ طوسی و طبرسی و دیگر دانشمندان ذکر کرده‌اند، فرزندان آن حضرت، اعم از دختر و پسر، هفت نفر هستند.

- ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام و عبدالله که مادرشان، مخدره

نجیه ام‌قروءه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بوده است،

- و ابراهیم و عبیدالله که از ام‌حکیم بودند و هر دو در ایام حیات

پدر بزرگوارشان وفات یافتند،

- و علی (طاهر) و زینب و ام‌سلمه که از ام‌ولد بودند. و البته

برخی گفته‌اند که ام‌سلمه از مادر دیگری بوده است. [۱]

شیخ مفید فرموده که عبدالله در فضل و صلاح مشهور بود. و روایت

شده که روزی بر مردی از بنی‌امیه وارد شد. آن مرد اُموی در صدد قتل

او برآمد. عبدالله گفت: مرا مگش تا در ازای آن، نزد خداوند از تو

شفاعت کنم. مرد اُموی گفت: تو چنین مرتبه و مقامی نزد خداونداری، و

به او زهر خورانی و او را شهید کرد. [۲]

عبدالله پسری به نام اسماعیل دارد که علمای رجال، او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام به شمار آورده‌اند. در شرح کافی<sup>۱</sup> ملا خلیل<sup>۲</sup> آمده است که عبدالله پسر امام محمد باقر علیه السلام دختری داشته که کنیه‌اش اُم‌خیر بوده و «چاه اُم‌خیر» در مدینه منسوب به اوست.

تاج‌الدین ابن زهره حسینی<sup>۳</sup> در «غایة الاختصار فی اخبار بیوتات العلویة»<sup>۴</sup> آورده: علی (طاهر)، پسر امام محمد باقر علیه السلام دختری به نام فاطمه داشت که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام او را تزویج نمود. قبر علی در بغداد در محله جعفریه در ظاهر حصار بغداد است.

۱. صافی در شرح کافی کتابی به زبان فارسی نوشته‌ی ملا خلیل قزوینی (متوفای ۱۰۸۹ ق) در شرح اصول کافی است. این کتاب در سی و چهار جلد و در طول بیست سال در قرن یازدهم هجری نوشته شده است. نویسنده، شرحی عربی بر اصول کافی به نام الشافی فی شرح الکافی هم دارد.

۲. برهان العلماء خلیل بن غازی قزوینی (۱۰۰۱ - ۱۰۸۹ ق) مشهور به ملا خلیل از عالمان شیعه در قرن یازدهم قمری است. از اساتید او می‌توان به میرداماد و شیخ بهایی و ملا حاجی حسین یزدی اشاره کرد. قزوینی دارای تألیفات متعددی است که از مشهورترین آن‌ها دو شرح کتاب کافی به نام‌های الشافی و صافی در شرح کافی است. ملا رفیعا، میر محمد مؤمن بن محمد زمان طالقانی، ملا محمد باقر بن غازی قزوینی (برادرش)، احمد بن خلیل قزوینی (فرزندش) از شاگردان او بوده‌اند. وی بنا بر وصیتش در محل تدریس خود، مدرسه خلیلا، در شهر قزوین مدفون گشت.

۳. سید شریف، تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره حسینی (متوفای ۹۲۷ ق)، خود و اجدادش نقیب سادات حلب بوده‌اند.

۴. کتاب غایة الاختصار فی أخبار البیوتات العلویة المحفوظة من الغبار، تألیف تاج‌الدین بن محمد بن حمزه بن زهره حسینی (متوفی ۹۲۷ ق)، کتابی به زبان عربی است که در یک جلد به ذکر انساب علویون، از نفس زکیه تا زید بن علی بن حسین علیه السلام می‌پردازد.

محب الدین نجار<sup>۱</sup> مورخ، در تاریخ<sup>۲</sup> خود آورده است: محل شهادت طاهر در جعفریه است که قریه‌ای از اعمال خالص<sup>۳</sup> نزدیک بغداد است. قبری قدیمی در آن جا آشکار شد که بر روی آن سنگی بود و بر آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ضريح الطاهر علي بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب (ع)». بقیه سنگ از آن جدا شده بود.

بر آن سنگ، قبه‌ای از خشت بنا کردند و پس از گذشت زمانی، علی بن نعیم شیخی - یکی از مستوفیان، که کتابت دیوان خالص بر عهده او بود - آن را تعمیر کرد و آراست و زینت کرد، قندیل‌هایی از مس بر آن آویزان کرد و حیاطی وسیع برای آن قبه، بنا کرد. بعد از این تعمیرات، این محل، یکی از مشاهد و زیارتگاه‌ها به شمار آمد.

۱. این نجار، ابو عبدالله محب الدین محمد بن محمود بن حسن بن هبه الله بن محاسن (۵۷۸ - ۶۴۳ ق)، مورخ، محدث، رجال‌شناس و ادیب شافعی مذهب بغداد است. وی در محضر بیش از سه هزار شیخ شاگردی نموده است. از جمله: ابن جوزی، عبدالوهاب بن سُبَیْنَه بغدادی و ذاکرن کامل خَفَّاف که از آن‌ها دانش آموخت و حدیث شنید. در میان شاگردان و راویان ابن نجار می‌توان از ابن شعار موصلی، ابن صابونی، ابن ساعی، علی بن موسی ابن طاووس حلی، محمد بن یوسف گنجی، محب الدین طبری نام برد. از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید برمی‌آید که وی نیز از ابن نجار استفاده کرده است. وی در گورستان باب الحرب بغداد به خاک سپرده شد.

۲. «ذیل تاریخ بغداد» نوشته محب الدین محمد (متوفای ۶۴۳ ق) ذیلی بر تاریخ بغداد خطیب بغدادی به زبان عربی است که بخش‌هایی از آن در ۵ مجلد در حیدرآباد دکن (۱۴۰۶ ق) به چاپ رسیده است. امروزه در کتابخانه‌های دیجیتال این کتاب در یک جلد منتشر شده است.

۳. اراضی سلطنتی خالصه، زمین‌هایی که در اختیار و تحت نظارت مستقیم خلیفه و سلطان قرار داشت و درآمدهای حاصل از آن به خزانه خصوصی وی واریز می‌شد.

تاج‌الدین گفته که آن محل، در زمان ما ناشناخته و ویران است و گروهی از فقرا در آن جا ساکن شده‌اند، و به زودی آثار آن نیز محو و نابود می‌شود.

### مشهد اردهال کاشان

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: آن‌چه در زمان ما مشهور است، این است که قبر علی بن محمد الباقر (ع)، معروف به شاهزاده سلطان علی، در ناحیه‌ی کاشان و در مشهد اردهال است. صحت این مزار را آن‌چه در «بحر الأنساب»<sup>۱</sup> آمده است، تأیید می‌کند:

«علي بن محمد الباقر (ع) لم يعقب سوي بنتٍ، وَ دُفِنَ فِي  
 نَاحِيَةِ كَاشَانَ بِقَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا بَارَكُوسَب فِي مَشْهَدٍ». انتهى.  
 از فاضل خیبر میرزا عبدالله<sup>۲</sup> صاحب ریاض العلماء<sup>۳</sup> نیز نقل شده

۱. بحر الأنساب نوشته علامه نَسَب شناس ابومحمد الحسن رکن‌الدین سید حسن حسینی موصلی به زبان عربی است که شجره ائمه اطهار و بزرگان دین اسلام را تا قرن هشتم هجری به رشته تحریر در آورده است. خوشبختانه نسخه خطی این کتاب موجود است و به اهتمام محمود حسینی مرعشی نجفی این کتاب در سال ۱۳۸۵ چاپ شده است.

۲. عبدالله بن عیسی بیگ جیرانی معروف به میرزا عبدالله افندی (متولد ۱۰۶۶ ق)، هم بر علوم عقلی تسلط داشت و هم بر علوم نقلی و متخصص در کتاب‌شناسی و شرح حال‌نویسی علما بود. وی تبریزی تبار و شیعه بود. از آن‌جا که وی در سرزمین‌های اهل تسنن شدیداً تقیه می‌کرد. همگان او را سنی مذهب می‌پنداشتند. وی دستیار مجلسی در گردآوری بحار الانوار بود و گویا پس از علامه، تألیف ۹ جلد از مجلدات بحار الانوار (مجلدات ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵ از چاپ

که فرمود: قبر علی بن محمد الباقر علیه السلام در حوالی سرزمین کاشان است، و قبه ای رفیع بر آن بنا شده و کراماتی نیز از او ظاهر گردیده است. در اصفهان نزدیک مسجد شاه، بقعه و مزاری است به نام احمد بن علی بن امام محمد الباقر علیه السلام و سنگی در آن جاست که به خط کوفی بر آن نوشته است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ. هَذَا قَبْرُ أَحْمَدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ علیه السلام وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَ الْحَقُّهُ بِالصَّالِحِينَ».

در بیرون بقعه سنگی مستطیل شکل است که این عبارت بر آن نقش بسته است:

قدیم) زیر نظر وی صورت گرفته است. افندی افزون بر مساعدت، در شناسایی و تهیه منابع بحارالانوار، در متن آن نیز ملاحظات انتقادی بسیاری داشته است. افندی مشایخ بسیاری را درک کرد که مشهورترین شان اینانند: محمدباقر مجلسی، محمدباقر سبزواری، آقا حسین خوانساری. علمای بسیاری از افندی اجازه روایت دریافت کرده‌اند. از جمله می‌توان به این‌ها اشاره کرد: سید عبدالله جزایری، میرزا حیدرعلی فرزند میرزا محمد شیروانی، ملا محمدصادق نواده علامه مجلسی، میر محمدحسین خاتون آبادی نواده مجلسی، سید نورالدین جزایری. افندی آثار بسیاری به زبان‌های فارسی، ترکی و به ویژه عربی تألیف کرده بود. تعلیق بر امل الآمل حر عاملی، الدرر المنظومه المأثورة فی جمع لثالی الادعية السجادية المشهورة یا الصحيفة السجادية الثالثة که سومین گردآوری از صحیفه سجاده است، و ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، در شرح حال علمای شیعه و اهل سنت، از جمله آثار اوست.

۳. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء تألیف میرزا عبدالله افندی (۱۰۶۶ - ۱۱۳۰ ق)، کتابی است به زبان عربی در شرح حال علمای شیعه و سنی. افندی این کتاب را در ده مجلد، پنج مجلد در شرح حال علمای شیعه و پنج مجلد در شرح حال علمای سنی، و به ترتیب حروف الفبا تدوین کرده است.

«آمین رَبَّ الْعَالَمِينَ بِتَارِيخِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِينَ وَ خَمْسٍ مِائَةٍ»

نزدیک این امامزاده، قبر مرحوم عالم فاضل، فقیه نبیه، جناب آقا شیخ محمدتقی معروف به آقا نجفی<sup>۱</sup> در بقعه بزرگی باقبه عالی، واقع است. اُسْكَنَهُ اللهُ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ.

صاحب «روضات الجنات»<sup>۲</sup> در ترجمه امیر سید محمدتقی کاشی پشت مشهدی، گفته که در «پشت مشهد» کاشان، امامزاده‌ای است که منسوب به یکی از اولاد حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) می‌باشد. و برخی دیگر گفته‌اند که منسوب به یکی از اولاد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است و نامش حبیب است. والله العالم.

۱. شیخ محمدتقی رازی آقا نجفی (۱۳۳۲ - ۱۲۶۲ ق)، فرزند محمد باقر آقا نجفی اصفهانی و نوه محمدتقی رازی از مجتهدان اصفهان در دوره ناصرالدین شاه بوده است. وی پس از اخذ اجتهاد از علمای نجف به اصفهان بازگشت و مرجعیت عام یافت. آقا نجفی آثار بسیار از خود به جای گذاشت. تعداد آثار او را برخی بیش از ۱۰۰ مورد دانسته‌اند. از جمله آثار مهم وی، این رسائل و کتاب‌ها را می‌توان نام برد: الاجتهاد و التقليد، اسرار الآیات، اسرار الشریعه، اصول الدین و انوار العارفین.

۲. رَوَاضُ الْجَنَّاتِ فی اَحْوَالِ الْعُلَمَاءِ وَ السَّادَاتِ کتابی در شرح حال بزرگان و سادات به ویژه علمای شیعه، نوشته سید محمدباقر خوانساری به زبان عربی است. سید محمدباقر خوانساری (۱۳۱۳ - ۱۲۲۶)، از شرح حال نویسان شیعه در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم قمری است. مهم‌ترین اثر وی روضات الجنات است که به سبب نگارش آن به صاحب روضات معروف گردید. وی در اصفهان نزد محمد باقر شفتی و در کربلا نزد سید ابراهیم موسوی قزوینی شاگردی کرد. شریعت اصفهانی، ابوتراب خوانساری و سید محمد کاظم طباطبائی یزدی از مهمترین شاگردان او به شمار می‌آیند و از برجسته‌ترین فرزندان او می‌توان به میرزا محمد مسیح و میرزا احمد اشاره کرد. مزار وی در تخت فولاد اصفهان دارای قبه‌ای مشهور است.

ام سلمه، همسر محمد ارقط بن عبدالله الباهرین امام  
زین العابدین علیه السلام بوده و مادر اسماعیل بن محمد ارقط است که - آن گونه  
که در برخی شجره نامه ها آمده است - همراه با ابوالسرایا<sup>۱</sup> خروج کرده  
است.

---

۱. ابوالسرایا رهبر نظامی قیام ابن طباطبا علیه حکومت عباسیان در زمان مأمون  
عباسی است. برخی او را از دوستان و طرفداران علویان می دانند. او به همراه  
ابن طباطبا، بر ضد حکومت عباسی قیام کرد. در این قیام، بخش وسیعی از جهان اسلام  
از کوفه تا حجاز و... در سیطره حکومت آنها قرار گرفت. با مرگ ناگهانی ابن طباطبا،  
حکومت نوپایشان با مشکلاتی همراه گشت. در نهایت ابوالسرایا در پی چندین جنگ با  
حکومت مرکزی، شکست خورد و بعد از اسارت کشته شد.



## منابع فصل اول

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، باب ۱، ص ۲۱۷؛ به نقل از مصباح کفعمی:

قال الشهيد (شهيد اول) في الدّروس (الدّروس الشرّعية في فقه الإماميّة):  
وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ ثَالِثَ صَفَرٍ سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ.....

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، باب ۱، ص ۲۱۲؛ به نقل از اعلام الوری شیخ طبرسی:

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ، سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُرَّةَ رَجَبٍ، وَ  
قِيلَ الثَّالِثَ مِنْ صَفَرٍ.....

۳. در بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۱۹.

سن شریف حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ را در زمان حیات امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، چهار سال می‌داند:

وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْخَشَّابُ وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: وُلِدَ مُحَمَّدٌ  
قَبْلَ مُضِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِثَلَاثِ سِنِينَ.....

۴. بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۱۲ به نقل از إعلام الوری شیخ طبرسی:

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.... قَدْ تَمَّ عُمُرُهُ سَبْعًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ، فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحَسَنِ.....

۵. بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۱۵ به نقل از المناقب نوشته ی ابن شهر آشوب:

يُقَالُ: إِنَّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَاشِمِيُّ مِنَ هَاشِمِيَّيْنِ وَعَلَوِيٌّ مِنْ عَلَوِيَّيْنِ وَ فَاطِمِيٌّ مِنْ فَاطِمِيَّيْنِ؛ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اجْتَمَعَتْ لَهُ وَلَادَةُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَأَحْسَنَهُمْ بَهْجَةً وَأَبْذَلَهُمْ مُهْجَةً.

۶. الدعوات (للاوندی)، ص ۶۸.

و رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ، فَصَدَعَ الْجِدَارُ وَ سَمِعْنَا هَذَّةً شَدِيدَةً. فَقَالَتْ بِيَدِهَا: لَا، وَ حَقَّ الْمُصْطَفَى مَا أذنَ اللَّهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ قَبْتِي مُعْلَقًا حَتَّى جَازَتْهُ فَتَصَدَّقَ عَنْهَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِائَةِ دِينَارٍ....

۷. الدعوات (للاوندی)، ص ۶۹.

ذَكَرَهَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا فَقَالَ: كَانَتْ صِدِّيقَةً لَمْ يُدْرِكْ فِي آلِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْرَأَةٌ مِثْلُهَا.

۸. الكافي، الكليني، ج ۱، ص ۳۸۷، كتاب الحجة، باب مواليد الأئمة (عليهم السلام)

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ أَصَابَهَا فِتْرَةٌ شَبِهُ الْعُشْيَةِ فَأَقَامَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَهَا ذَلِكَ إِنْ كَانَ نَهَارًا أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلًا ثُمَّ تَرَى فِي مَمَامِهَا رَجُلًا يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ عَلَيْهِ حَلِيمٌ فَتَفْرَحُ لِذَلِكَ ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا فَتَسْمَعُ

مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتًا يَقُولُ حَمَلْتُ بِخَيْرٍ وَ تَصِيرِينَ إِلَى خَيْرٍ وَ جِئْتُ بِخَيْرٍ أُبَشِّرِي بِغَلَامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ وَ تَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِهَا ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذَلِكَ امْتِنَاعًا مِنْ جَنَّتِيهَا وَ بَطْنِهَا فَإِذَا كَانَ لِتَسْعَ مِنْ شَهْرِهَا سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ جَسًا شَدِيدًا فَإِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلِدُ فِيهَا ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبُوهَ إِذَا وَ لَدَتْهُ وَ لَدَتْهُ قَاعِدًا وَ تَفْتَحَتْ لَهُ حَتَّى يَخْرُجَ مُتَرَبِّعًا يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وَفُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يُخْطِئُ الْقَبِيلَةَ حَيْثُ كَانَتْ بِوَجْهِهِ ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلَاثًا يُشِيرُ بِإصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ وَ يَقَعُ مَسْرُورًا مَخْتُونًا وَ رَبَاعِيَةً مِنْ فَوْقٍ وَ أَشْفَلُ وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ وَ يُعِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَبًا وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ.

٩. كشف الغمة في معرفة الأئمة، محدث إربلي، ج ٢، ص ١١٧.

وَ أَمَّا اسْمُهُ فَمُحَمَّدٌ، وَ كُنْيَتُهُ أَبُو جَعْفَرٍ، وَ لَهُ ثَلَاثُ أَلْقَابٍ: بَاقِرُ الْعِلْمِ وَ الشَّامِكُ وَ الْهَادِي. وَ أَشْهَرُهَا الْبَاقِرُ، وَ سُمِّيَ بِذَلِكَ لِتَبَقُّرِهِ فِي الْعِلْمِ وَ هُوَ تَوْسَعُهُ فِيهِ....

١٠. بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٤٦، ص ٢٩٥.

قَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي شَهْرَآشُوبُ وَ الْمُنْتَهَى بْنُ كِيَايَكِي الْحُسَيْنِيُّ بِطُرُقٍ كَثِيرَةٍ عَنْ سَعِيدِ الْمُسَيَّبِ وَ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ وَ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّادَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ أَنَّ حَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي كَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُنَادِي: يَا بَاقِرُ! يَا بَاقِرُ الْعِلْمِ!.... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، إِسْمُهُ إِسْمِي وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا....

١١. علل الشرائع، شيخ صدوق، ج ١، ص ٢٣٣.

عَنْ عَمْرِو بْنِ شُمَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ الْبَاقِرُ بَاقِرًا؟ قَالَ: لِأَنَّهُ بَقَرُ الْعِلْمِ بَقْرًا أَيَّ شَقَّةٍ شَقًّا وَ أَظْهَرُهُ إِظْهَارًا. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا جَابِرُ! إِنَّكَ سَتَبْقِي

حَتَّى تَلْقَى وَلَدِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَعْرُوفَ فِي التَّوْرَةِ بِبَاقِرٍ؛ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ.

فَلَقِيَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ! مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ لَهُ جَابِرُ: يَا بُنَيَّ! أَقْبِلْ! فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذِيرُ، فَأَذِيرُ. فَقَالَ: سَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ، وَرَبُّ الْكُفَّةِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ! رَسُولُ اللَّهِ يُفَرِّتُكَ السَّلَامَ. فَقَالَ: عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَعَلَيْكَ يَا جَابِرُ، مَا بَلَغَتْ السَّلَامَ.

فَقَالَ لَهُ جَابِرُ: يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ! أَنْتَ الْبَاقِرُ حَقًّا، أَنْتَ الَّذِي تَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا. ثُمَّ كَانَ جَابِرُ يَأْتِيهِ فَيَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَعْلَمُهُ. وَرُبَّمَا غَلَطَ جَابِرُ فِي مَا يُحَدِّثُ بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيُرَدُّ عَلَيْهِ وَيُذَكَّرُهُ، فَيَقْبَلُ ذَلِكَ مِنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِ، وَكَانَ يَقُولُ: يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ! أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ قَدْ أُوتِيتَ الْحُكْمَ صَبِيًّا.

١٢. تاج المواليد، شيخ طبرسی، ص ٣٩.

هو باقر العلم و جامع، و شاهر العلم و رافعه. و أمّا نسبه أباً و أمّا، فأبوه الإمام عليّ بن الحسين (عليه السلام)، و أمّه فاطمة بنت الإمام الحسن بن علي (عليه السلام) و تدعى أم الحسن، و قيل أم عبد الله. و أمّا اسمه فمحمد، و كنيته أبو جعفر، و له ثلاثة ألقاب: باقر العلم، و الشّاكر، و الهادي، و أشهرها الباقر، سُمِّيَ بِذَلِكَ لِتَبَقُّرِهِ فِي الْعِلْمِ وَ هُوَ تَوَسَّعَهُ فِيهِ.

١٣. تذكرة الخواص، سبط بن الجوزي، ج ١، ص ٣٠٢.

و انما سمي الباقر من كثرة سجوده، بقر السجود جبهته؛ أى فتحها و وسعها، و قيل لغزارة علمه.

١٤. تهذيب الاحكام، ج ١، ص ٣٢؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٨؛ قرب الاسناد ص ٧٢.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ تَقَشُّ خَاتَمَ أَبِي «الْعِرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»....

١٥. عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج ٢، ص ٥٦؛ مكارم الاخلاق ص ٩١.

....وَكَانَ نَفْسُ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمَرَهُ»، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ  
يَتَخَتَّمُ بِخَاتَمِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَتَخَتَّمُ بِخَاتَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ  
عَلِيٍّ عليه السلام...

١٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٢٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢٢١.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلَى خَاتَمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام مَكْتُوبٌ:

ظَنَى بِاللَّهِ حَسَنٌ      وَ بِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ

وَ بِالْوَصِيِّ ذِي الْمَنَنِ      وَ بِالْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ.

## منابع فصل دوم

١. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٥٧، سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص ٤٠٣، مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٣، ص ٧٨. شاعر شعر، قرطبي است.

٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٦٠.

أَخْبَرَنِي الشَّرِيفُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ الْأَزْدِيُّ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْجَنْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ الْمَكِّيِّ قَالَ: مَا رَأَيْتُ الْعُلَمَاءَ عِنْدَ أَحَدٍ قَطُّ أَصْغَرَ مِنْهُمْ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ لَقَدْ رَأَيْتُ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيبَةَ مَعَ جَلَالَتِهِ فِي الْقَوْمِ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُ صَبِيٌّ بَيْنَ يَدَيِ مُعَلِّمِهِ وَ كَانَ جَابِرُ بْنُ بَرِيدٍ الْجُعْفِيُّ إِذَا رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام شَيْئًا قَالَ حَدَّثَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

٣. بحار الأنوار (ط - بيروت)، علامه مجلسي، ج ٤٦، ص ٢٩٢، ح ١٧.

رجال الكشي حمّدوّه عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يَاسِينَ الضَّرِيرِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: مَا شَجَرَ فِي رَأْيِي شَيْءٌ قَطُّ إِلَّا سَأَلْتُ عَنْهُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام.

حَتَّى سَأَلْتُهُ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ حَدِيثٍ.

٤. بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ٤٦، ص ٢٥٩، ح ٦٠.

حَبَابَةُ الْوَالِيَّةِ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَجُلًا بِمَكَّةَ، أَصِيلًا فِي الْمُلتَزَمِ أَوْ بَيْنَ الْبَابِ وَ الْحَجَرِ، عَلَى صُعْدَةٍ مِنَ الْأَرْضِ، وَ قَدْ حَزَمَ وَسَطَهُ عَلَى الْمُتَزَرِّ بِعِمَامَةٍ خَزْ، وَ الْغَزَالَةِ تُخَالُ عَلَى قُلُلِ الْجِبَالِ كَالْعَمَائِمِ عَلَى قِمَمِ الرِّجَالِ، وَ قَدْ صَاعَدَ كَفَّهُ وَ طَرَفُهُ نَحْوَ السَّمَاءِ وَ يَدْعُو.

فَلَمَّا انْتَالَ النَّاسُ عَلَيْهِ، يَسْتَفْتُونَهُ عَنِ الْمُضِلَّاتِ وَ يَسْتَفْتِحُونَ أَبْوَابَ الْمُشْكِلَاتِ. فَلَمْ يَزَمْ حَتَّى أَفْتَاهُمْ فِي أَلْفِ مَسْأَلَةٍ، ثُمَّ نَهَضَ يُرِيدُ رَحْلَهُ وَ مَتَادَ يُنَادِي بِصَوْتٍ صَهْلٍ: أَلَا إِنَّ هَذَا النُّورَ الْأَبْلَجَ الْمُسْرَجَ وَ النَّسِيمَ الْأَرْجَ وَ الْحَقُّ الْمُرْجُ.

وَ آخِرُونَ يَقُولُونَ: مَنْ هَذَا؟ قِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، عِلْمُ الْعِلْمِ وَ النَّاطِقُ عَنِ الْفَهْمِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

وَ فِي رَوَايَةِ أَبِي بَصِيرٍ: أَلَا إِنَّ هَذَا بَاقِرُ عِلْمِ الرُّسُلِ وَ هَذَا مُبِينُ السُّبُلِ، هَذَا خَيْرُ مَنْ رَسَخَ فِي أَصْلَابِ أَصْحَابِ السَّفِينَةِ، هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الْغُرَاءِ الْعُذْرَاءِ الزُّهْرَاءِ، هَذَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، هَذَا تَامُوسُ الدَّهْرِ، هَذَا ابْنُ مُحَمَّدٍ وَ خَدِيجَةُ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ، هَذَا مَنَارُ الدِّينِ الْقَائِمَةُ.

٥. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٩٦.

وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي شَهْرَآشُوبُ وَ الْمُنتَهَى بْنُ كِيَاكِي الْحُسَيْنِيُّ بِطَرُقٍ كَثِيرَةٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ وَ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِي، أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُنَادِي: يَا بَاقِرُ! يَا بَاقِرُ الْعِلْمِ! فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ جَابِرُ يَهْجُرُ، وَ كَانَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ مَا أَهْجُرُ، وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

إِنَّكَ سَتُذَرُّكَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، اسْمُهُ اسْمِي وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَتَّقُ الْعِلْمَ بَعْرًا. فَذَلِكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُول.

۶. مناقب آل أبي طالب (علیه السلام)، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۷.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ أَنَّ جَابِرَ الْأَنْصَارِيِّ بَلَغَ سَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ عَلِيٌّ: أَتَيْتُ وَصِيكَ فَإِنَّكَ رَاحِلٌ إِلَى رَبِّكَ. فَبَكَى جَابِرٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِي! وَمَا عَلَّمُكَ بِذَلِكَ؟ فَهَذَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ يَا جَابِرُ! لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَأَوْصَى جَابِرٌ وَصَايَاهُ وَأَدْرَكَتْهُ الْمَوْتُ.

۷. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، علي بن خزاز قمی، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ حَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فَقَالَ: ... وَ لَقَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ غُلَامٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ، سَمِيَّ جَدَّهُ عَلِيٌّ. فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ، أَقَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ، وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ. وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدًا سَمِيَّ وَأَشْبَهَ النَّاسَ بِي، عَلِمُهُ عِلْمِي وَ حُكْمُهُ حُكْمِي، هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ.

۸. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، علي بن عيسى اربلي، ج ۲، ص ۱۱۷.

... قَالَ أَفْلَحَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ حَاجًّا. فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ، فَبَكَى حَتَّى عَلَا صَوْتُهُ. فَقُلْتُ: يَا بَيْ أُمَّتِ! إِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ، فَلَوْ رَفَقْتَ بِصَوْتِكَ قَلِيلًا. فَقَالَ لِي: وَيْحَكَ يَا أَفْلَحُ! لِمَ لَا أَبْكِي؟ لَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، فَأَقْوَرَ بِهَا عِنْدَهُ عَدًّا.

قَالَ: ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ؛ ثُمَّ جَاءَ حَتَّى رَكَعَ عِنْدَ الْمَقَامِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ؛

فَإِذَا مَوْضِعُ سُجُودِهِ مُبْتَلًى مِنْ كَفَرَةٍ دُمُوعَ عَيْنَيْهِ.

٩. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، على بن عيسى اربلى، ج ٢، ص ١١٧.

وَكَانَ إِذَا ضَجَّكَ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَمُقُّنِي.

١٠. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، على بن عيسى اربلى، ج ٢، ص ١١٧.

وَرَوَى عَنْهُ وَلَدُهُ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي يَقُولُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فِي تَضَرُّعِهِ: أَمَرْتَنِي فَلَمْ آتِيهِ، وَنَهَيْتَنِي فَلَمْ أَنْزِجْ، فَهَذَا أَنَا عَبْدُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا أَعْتَذِرُ.

١١. بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ٤٦، ص ٢٩٤، ح ٢٣.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَتَصَدَّقُ كُلَّ جُمُعَةٍ بِدِينَارٍ، وَكَانَ يَقُولُ: الصَّدَقَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ تَضَاعَفُ، لِفَضْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْأَيَّامِ.

١٢. الكافي (ط - الإسلامية)، كلينى، ج ٢، ص ٤٨٧، ح ٣.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ، جَمَعَ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ، ثُمَّ دَعَا وَآمَنُوا.

١٣. الكافي (ط - الإسلامية)، كلينى، ج ٢، ص ٤٩٨ و ٤٩٩، ح ١.

عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... وَكَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَإِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ؛ وَ أَكَلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ؛ وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَا زِقاً بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ؛ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا؛ وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ.

١٤. بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ٤٦، ص ٢٩٤، ح ٢٣.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَلَّ أَهْلِ بَيْتِهِ مَالاً وَ أَعْظَمَهُمْ مُؤَنَةً....

١٥. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج ٢، ص ١٦٦.

... و كان مع ما وصفناه به من الفضل فی العلم و السؤد و الرئاسة و الإمامة،  
ظاهر الجود فی الخاصة و العامة، مشهور الكرم فی الكافة، معروفاً بالفضل و  
الإحسان، مع كثرة عیاله و توسط حاله.

١٦. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٦، ص ٢٩٠، ج ٢٩١.

قَالَتْ سَلَمَى مَوْلَاةُ أَبِي جَعْفَرٍ: كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ إِخْوَانُهُ؛ فَلَا يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِهِ  
حَتَّى يُطْعِمَهُمُ الطَّعَامَ الطَّيِّبَ وَ يَكْسُوَهُمُ الثِّيَابَ الْحَسَنَةَ وَ يَهَبُ لَهُمُ الدَّرَاهِمَ.

١٧. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٦، ص ٢٩١.

وَ قَالَتْ سَلَمَى مَوْلَاةُ أَبِي جَعْفَرٍ: ... كَانَ يُجِيزُ بِالْخَمْسِمَائَةِ وَ السِّتِّمَائَةِ إِلَى الْأَلْفِ،  
وَ كَانَ لَا يَمَلُّ مِنْ مُجَالَسَتِهِ إِخْوَانُهُ.

بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٦، ص ٢٨٨.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ قَرَمٍ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُجِيزُنَا بِالْخَمْسِمَائَةِ  
إِلَى السِّتِّمَائَةِ إِلَى الْأَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ كَانَ لَا يَمَلُّ مِنْ صَلَاةِ إِخْوَانِهِ وَ قَاصِدِيهِ وَ  
مُؤَمِّلِيهِ وَ رَاجِيهِ.

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج ٢، ص ١٦٦.

عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ أَنَّهُمَا قَالَا: مَا لَقِينَا أَبَا جَعْفَرٍ  
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَ حَمَلَ إِلَيْنَا النَّفَقَةَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْكِسُوءَةَ، وَ يَقُولُ: هَذِهِ  
مُعَدَّةٌ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَلْقَوْنِي.

١٨. كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، علی بن عیسی اربلی، ج ٢،

ص ١٥٠.

قَالَ الْحَكَمُ بْنُ عُيَيْنَةَ: ... وَ كَانَ لَا يُسْمَعُ مِنْ دَارِهِ: «يَا سَائِلُ بُورِكَ فَيْكَ»، وَ لَا  
«يَا سَائِلُ خُذْ هَذَا»، وَ كَانَ يَقُولُ: سَمُّوهُمْ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِمْ.

١٩. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٦٢ و ١٦١.

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ كَانَ يَقُولُ مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ مَثْلَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَدْعُ خَلْفًا لِفَضْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ ابْنَهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ؛ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْظِمَهُ فَوَعِظَنِي.

فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ وَعَظَكَ؟ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى بَعْضِ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ فِي سَاعَةِ حَارَّةٍ، فَلَقِيتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَكَانَ رَجُلًا بَدِينًا، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى غَلَامَيْنِ لَهُ أَسْوَدَيْنِ أَوْ مَوْلِيَيْنِ لَهُ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: شَيْخٌ مِنْ شُيُوخِ قُرَيْشٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا، أَشْهَدُ لَأَعْظِمَهُ؛ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ بِبُهِرٍ وَقَدْ تَصَبَّبَ عَرَقًا.

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ! شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاخِ قُرَيْشٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ، فِي طَلَبِ الدُّنْيَا؛ لَوْ جَاءَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ: فَخَلَى عَنِ الْغَلَامَيْنِ مِنْ يَدَيْهِ، ثُمَّ تَسَانَدَ وَقَالَ: لَوْ جَاءَنِي وَاللهِ الْمَوْتُ وَأَنَا فِي هَذِهِ الْحَالِ، جَاءَنِي وَأَنَا فِي طَاعَةِ مَنْ طَاعَاتِ اللهِ، أَكْفَتْ بِهَا نَفْسِي عَنْكَ وَعَنِ النَّاسِ. وَإِنَّمَا كُنْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ لَوْ جَاءَنِي، وَأَنَا عَلَى مَعْصِيَةٍ مِنْ مَعَاصِيِ اللهِ. فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللهُ! أَرَدْتُ أَنْ أَعْظِمَكَ، فَوَعِظْتَنِي.

٢٠. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، على بن عيسى اربلي، ج ٢،

ص ١١٨؛ رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ٢، ص ١٠٤.

..... وَقَالَ جَعْفَرٌ: فَقَدَّ أَبِي بَعْلَةَ لَهُ، فَقَالَ: لَنْ رَدَّهَا اللهُ تَعَالَى لِأَحْمَدَنَّهُ بِمَحَامِدِ يَوْضَاهَا. فَمَا لَبِثَ أَنْ أُبَيَّ بِهَا بِسَرِّجِهَا وَلِجَامِهَا. فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَيْهَا وَضَمَّ إِلَيْهِ نِيَابَهُ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ؛ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَلَمْ يَزِدْ. ثُمَّ قَالَ: مَا تَرَكْتُ وَلَا بَقِيَتْ شَيْئًا، جَعَلْتُ كُلَّ أَنْوَاعِ الْمَحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا وَهُوَ دَاخِلٌ فِي مَا قُلْتُ.

۲۱. البیان و التبيين، ج ۱، ص ۸۴، طبع مصر، تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ مناقب آل أبي طالب (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۰۴.

الْجَاحِظُ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَ التَّيْبِينَ قَالَ: قَدْ جَمَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَاحَ حَالِ الدُّنْيَا بِحَذَائِرِهَا فِي كَلِمَتَيْنِ: «صَلَاحُ شَأْنِ جَمِيعِ الْمَعَايِشِ وَ التَّعَاشُرِ مِلْءُ مَكْبَالٍ، ثَلَاثَةُ فِطْنَةٍ وَ ثُلُثُ تَغَافُلٍ».

۲۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۸۹.

وَ قَالَ لَهُ نَصْرَانِيٌّ: أَنْتَ بَقَرٌ. قَالَ: لَا، أَنَا بَاقِرٌ. قَالَ: أَنْتَ ابْنُ الطَّبَاحَةِ. قَالَ: ذَاكَ حِرْزُهَا. قَالَ: أَنْتَ ابْنُ السُّودَاءِ الزَّنجِيَّةِ الْبَذِيَّةِ. قَالَ: إِنْ كُنْتُ صَدَقْتَ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَ إِنْ كُنْتُ كَذَبْتُ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. قَالَ: فَأَسْلَمَ النَّصْرَانِي.

۲۳. الكافي (ط - الإسلامية)، كليني، ج ۳، ص ۱۷۱ و ۱۷۲، ح ۳.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: حَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) جَنَازَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَنَا مَعَهُ، وَ كَانَ فِيهَا عَطَاءٌ. فَصَرَخْتُ صَارِخَةً. فَقَالَ عَطَاءٌ: لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَنَرْجِعَنَّ. قَالَ: فَلَمْ تَسْكُتْ. فَارْجِعْ عَطَاءٌ. قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): إِنْ عَطَاءٌ قَدْ رَجَعَ. قَالَ: وَ لِمَ قُلْتُ: صَرَخْتُ هَذِهِ الصَّارِخَةَ. فَقَالَ لَهَا: لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَنَرْجِعَنَّ. فَلَمْ تَسْكُتْ. فَارْجِعْ.

فَقَالَ: امْضِ بِنَا، فَلَوْ أَنَا إِذَا رَأَيْنَا شَيْئاً مِنَ الْبَاطِلِ مَعَ الْحَقِّ تَرَكْنَا لَهُ الْحَقَّ لَمْ نَقْضِ حَقَّ مُسْلِمٍ. قَالَ: فَلَمَّا صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ، قَالَ وَلِيَّيْهَا لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): ارْجِعْ مَا جُوراً رَحِمَكَ اللَّهُ، فَإِنَّكَ لَا تَقْوَى عَلَى الْمَشْيِ. فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الرُّجُوعِ، وَ لِي حَاجَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا. فَقَالَ: امْضِ. فَلَيْسَ بِأَذْنِهِ جُنْتَا وَ لَا بِأَذْنِهِ نَرْجِعُ؛ إِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَ أَجْرٌ طَلَبْنَاهُ، فَيَقْدِرُ مَا يَتَّبِعُ الْجَنَازَةَ الرَّجُلُ يُوجَرُ عَلَى ذَلِكَ.

۲۴. الكافي (ط - الإسلامية)، كليني، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۷.

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ. قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): مَنْ تَبَعَ جَنَازَةَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ

أَرْبَعَ قَرَارِيطَ؛ قِيرَاطٌ بِاتِّبَاعِهِ، وَ قِيرَاطٌ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهَا، وَ قِيرَاطٌ بِالِانْتِظَارِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، وَ قِيرَاطٌ لِلتَّعْزِيَةِ.

٢٥. کافی (ط - دار الحديث)، كلینی، ج ٥، ص ٤٤٩.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ شَيَّعَ مَيِّتًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ قِيرَاطٌ مِنَ الْأَجْرِ، وَ مَنْ بَلَغَ مَعَهُ إِلَى قَبْرِهِ حَتَّى يُدْفَنَ، كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ مِنَ الْأَجْرِ، وَ الْقِيرَاطُ مِثْلُ جِبِلٍّ أُحَدِّدُ.

٢٦. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٦، ص ٣٠١، ح ٤٤.

كَانَ قَوْمٌ أَتَوْا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، فَوَافَقُوا صَبِيئًا لَهُ مَرِيضًا، فَرَأَوْا مِنْهُ اهْتِمَامًا وَ عَمَاءَ وَ جَعَلَ لَا يَقِرُّ. قَالَ: فَقَالُوا: وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَابَهُ شَيْءٌ إِنَّا لَنَتَخَوَّفُ أَنْ نَرَى مِنْهُ مَا نَكْرَهُ. قَالَ: فَمَا لِبُشَا أَنْ سَمِعُوا الصِّيَاحَ عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مُنْسَبِطٌ الْوَجْهَ، فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا.

فَقَالُوا لَهُ: جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ! لَقَدْ كُنَّا نَخَافُ مِمَّا نَرَى مِنْكَ أَنْ لَوْ وَفَّعَ أَنْ نَرَى مِنْكَ مَا يَعْشُنَا، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَافَى فِي مَنْ نُحِبُّ؛ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ، سَلَمْنَا فِي مَا يُحِبُّ.

٢٧. الزهد، حسين بن سعيد كوفي اهوآزی، ص ٤٤؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٥، ص ٤٥٩، ح ١٨٨٤٥.

عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا اسْتَعْمَلْتُمْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فِي شَيْءٍ يَشُقُّ عَلَيْهِمْ، فَاعْمَلُوا مَعَهُمْ فِيهِ. قَالَ: وَ إِنْ أَبِي كَانَ يَأْمُرُهُمْ، فَيَقُولُ كَمَا أَنْتُمْ، فَيَأْتِي فَيَنْظُرُ. فَإِنْ كَانَ ثَقِيلًا قَالَ بِسْمِ اللَّهِ، ثُمَّ عَمِلَ مَعَهُمْ وَ إِنْ كَانَ خَفِيفًا تَنَحَّى عَنْهُمْ.

٢٨. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٦٦.

حَدَّثَنَا جَبَّانُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام الْحَاجَةَ وَ جَفَاءَ الْإِخْوَانِ. فَقَالَ: بِسِّ الْأَخِ أَخُ يَزْعَاكَ غِنْيًا وَ يَقْطَعُكَ

فَقِيرًا. ثُمَّ أَمَرَ غُلَامَهُ، فَأَخْرَجَ كَيْسًا فِيهِ سَبْعُمِائَةٍ دِرْهَمٍ وَقَالَ: «اسْتَنْفِقْ هَذِهِ فَإِذَا نَفِدَتْ فَأَعْلِمْنِي».

۲۹. مناقب آل ابی طالب (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ شَيْبَةَ الْوَكِيلُ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّ تَاصِبِيًّا شَامِيًّا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) وَيَقُولُ لَهُ: طَاعَةُ اللَّهِ فِي بُغْضِكُمْ، وَلَكِنِّي أَرَاكَ رَجُلًا فَصِيحًا. فَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ: لَنْ تَخْفِيَ عَلَيَّ اللَّهُ خَافِيَةً.

فَمَرَضَ الشَّامِيُّ. فَلَمَّا ثَقُلَ، قَالَ لِوَلِيِّهِ: إِذَا أَنْتَ مَدَدْتَ عَلَيَّ الثُّوبَ، فَأَتَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَسَلَّمُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ. قَالَ: فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ، ظَنُّوا أَنَّهُ بَرَدَ وَ سَجَّوَهُ. فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ النَّاسُ، خَرَجَ وَلِيُّهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ حَكَى لَهُ ذَلِكَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: كَلَّا؛ إِنَّ بِلَادَ الشَّامِ صَرْدٌ، وَ الْحِجَازُ بِلَادُ حَرٍّ، وَ لَحْمُهَا شَدِيدٌ؛ فَانْطَلِقْ. فَلَا تَعْجَلَنَّ عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ حَتَّى آتِيَكُمْ.

قَالَ: ثُمَّ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ، فَجَدَّدَ وَضُوءًا، ثُمَّ عَادَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ. ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ. ثُمَّ نَهَضَ فَأَتَتْهُ إِلَى مَجْلِسِ الشَّامِيِّ؛ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَدَعَا. فَأَجَابَهُ، ثُمَّ أَجْلَسَهُ وَ أَسْنَدَهُ. فَدَعَا لَهُ بِسَوِيقٍ، فَسَقَاهُ وَقَالَ: اأْمَلُّوْا جَوْفَهُ وَ بَرِّدُوا صَدْرَهُ بِالطَّعَامِ الْبَارِدِ. ثُمَّ انْصَرَفَ وَ تَبِعَهُ الشَّامِيُّ.

فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُبَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. قَالَ: وَ مَا بَدَا لَكَ؟ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّي عُمِدْتُ بِرُوحِي، وَ عَايَنْتُ بَعْثِي؛ فَلَمْ يَتَفَاجَأْنِي إِلَّا وَ مُنَادٍ يُنَادِي: «رُدُّوْا إِلَيْهِ رُوحَهُ، فَقَدْ كُنَّا سَأَلْنَا ذَلِكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ». فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَ يُبْغِضُ الْعَبْدَ وَ يُحِبُّ عَمَلَهُ؟ قَالَ: فَصَارَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ.

## منابع فصل سوم

۱. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۹۵، ۵۹۶، ح ۷.

مَا رُويَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ وَيَخْرُجُونَ. فَقَالَ لِي: سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي؟ فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتُهُ قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَيَقُولُ لَا وَهُوَ وَاقِفٌ؛ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ، فَقَالَ: سَلْ هَذَا. فَقُلْتُ: هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: أَلَيْسَ هُوَ وَاقِفًا؟ قُلْتُ: وَمَا عَلِمُكَ؟ قَالَ: وَكَيْفَ لَا أَعْلَمُ؟ وَهُوَ نُورٌ سَاطِعٌ.

۲. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۹۶.

رُويَ عَنْ أَبِي بصيرٍ..... قَالَ: وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ إِفْرِيقِيَا: مَا حَالُ رَاشِدٍ؟ قَالَ: خَلَفْتُهُ حَيًّا صَالِحًا يُقِرُّكَ السَّلَامَ. قَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ. قَالَ: مَاتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَمَتَى؟ قَالَ: بَعْدَ خُرُوجِكَ بِيَوْمَيْنِ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا مَرَضَ وَلَا كَانَ بِهِ عِلَّةٌ. قَالَ: وَ إِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّةٍ. قُلْتُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ كَانَ لَنَا مُوَالِيًّا وَ لَنَا مُحِبًّا.

ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاطِرَةٌ أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ لِبَشَرٍ مَا رَأَيْتُمْ، وَاللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ؛ فَاحْضَرُونَا جَمِيلًا وَ عَوْدُوا

أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ، وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرِفُونَهُ بِهِ، فَإِنِّي بِهِذَا أَمْرٌ وُلِدِي وَشِيعَتِي.

۳. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۹۹-۵۹۵، ح ۹.

مَا رَوَى أَبُو عُبَيْدَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام). فَدَخَلَ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، أَتَوَلَّاهُمْ وَ أَكْبَرُ مِنْ عَدُوِّكُمْ؛ وَ أَبِي كَانَ يَتَوَلَّى بَنِي أُمَيَّةَ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ غَيْرِي. وَ كَانَ مَسْكَنُهُ بِالرَّمْلَةِ وَ كَانَتْ لَهُ جَنِينَةٌ يَتَخَلَّى فِيهَا بِنَفْسِهِ. فَلَمَّا مَاتَ طَلَبْتُ الْمَالَ، فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ، وَ لَا أَشْكُ أَنَّهُ دَفَنُهُ وَ أَخْفَاهُ مِنِّي.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): أَ فَحِبُّ أَنْ تَرَاهُ وَ تَسْأَلَهُ أَيْنَ مَوْضِعُ مَالِهِ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ، إِنِّي فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ. فَكَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ كِتَابًا وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقْ بِهِذَا الْكِتَابِ اللَّيْلَةَ إِلَى الْبَيْعِ حَتَّى تَتَوَسَّطَهُ، ثُمَّ تُنَادِي: يَا درجاءُ يَا درجاءُ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ رَجُلٌ مُعْتَمٍ فَادْفَعْ إِلَيْهِ كِتَابِي وَ قُلْ: أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ بِهِ؛ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْكِتَابَ وَ انْطَلَقَ.

قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ، أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) لَأَنْظُرَ مَا حَالُ الرَّجُلِ. فَإِذَا هُوَ عَلَى الْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُودَنَ لَهُ. فَأَذِنَ لَهُ، فَدَخَلْنَا جَمِيعًا. فَقَالَ الرَّجُلُ: اللَّهُ يَعْلَمُ عِنْدَ مَنْ يَضَعُ الْعِلْمَ؛ قَدْ انْطَلَقْتُ الْبَارِحَةَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتُ. فَاتَّانِي الرَّجُلُ فَقَالَ: لَا تَبْرَحْ مِنْ مَوْضِعِكَ حَتَّى آتِيكَ بِهِ. فَاتَّانِي بِرَجُلٍ أَسْوَدَ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ. قُلْتُ: مَا هُوَ أَبِي. قَالَ: بَلْ غَيْرُهُ اللَّهُبُ وَ دُخَانُ الْجَحِيمِ وَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ أَبِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَمَا غَيْرَكَ عَنْ صُورَتِكَ وَ هَيْئَتِكَ؟ قَالَ: يَا بَنِي! كُنْتُ أَتَوَلَّى بَنِي أُمَيَّةَ، وَ أَفْضَلُهُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ بَعْدَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)، فَعَذَّبَنِي اللَّهُ بِذَلِكَ. وَ كُنْتُ أَنْتَ تَتَوَلَّاهُمْ، فَكُنْتُ أَبْغِضُكَ عَلَى ذَلِكَ وَ حَرَمْتُكَ مَالِي، فَزَوَّيْتُهُ عَنْكَ. وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى ذَلِكَ مِنَ النَّادِمِينَ؛ فَانْطَلِقْ يَا بَنِي إِلَى جَنِينَتِي، فَاحْتَظِرْ تَحْتَ الرِّثْوَةِ وَ خُذِ الْمَالَ (وَهُوَ مِائَةُ أَلْفٍ وَ خَمْسُونَ أَلْفًا)، فَادْفَعْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) خَمْسِينَ أَلْفًا وَ الْبَاقِي لَكَ. ثُمَّ قَالَ: فَأَنَا مُنْطَلِقٌ حَتَّى أَخْذُ الْمَالَ وَ آتِيكَ بِمَالِكَ.

قَالَ أَبُو عِيْنَةَ: فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقُلْتُ: مَا فَعَلَ الرَّجُلُ صَاحِبُ الْمَالِ؟ قَالَ: قَدْ أَتَانِي بِخَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، فَقَضَيْتُ مِنْهَا دَيْنًا كَانَ عَلَيَّ وَابْتَعْتُ مِنْهَا أَرْضًا بِنَاحِيَةِ خَبِيرٍ، وَصَلْتُ مِنْهَا أَهْلَ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

٤. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٤، ص ١٩٣ و ١٩٤.

أَبُو عِيْنَةَ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ مُحَمَّدًا أَتَى الْبَاقِرَ عليه السلام، وَ شَكَا عَنْ أَبِيهِ وَ نَصَبِهِ وَ فَسَقِهِ، وَ إِنَّهُ أَخْفَى مَالَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: ..... فَأَنْطَلَقَ فَلَمْ يَلْبِثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى أَتَانِي رَجُلٌ أَسْوَدُ، فِي عُنُقِهِ حَبْلٌ أَسْوَدُ، مُدْلِعٌ لِسَانَهُ، يَلْهَثُ وَ عَلَيْهِ سِرْبَالٌ أَسْوَدُ. فَقَالَ لِي: هَذَا أَبُوكَ، وَ لَكِنْ غَيَّرَهُ اللَّهُبُ وَ دَخَانُ الْجَحِيمِ وَ جُرْعُ الْحَمِيمِ. فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَتَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ وَ كُنْتُ أَنْتَ تَتَوَالِي أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ كُنْتُ أَبْغِضُكَ عَلَى ذَلِكَ وَ أَحْرَمْتُكَ مَالِي وَ دَفَنْتُهُ عَنْكَ. فَأَنَا الْيَوْمَ عَلَى ذَلِكَ مِنَ النَّادِمِينَ. فَأَنْطَلَقَ إِلَيَّ جَنَّتِي فَاخْتَرْتُهُ تَحْتَ الرِّسْتُونَةِ، فَخَذِ الْمَالِ وَ هُوَ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ أَلْفًا، وَ ادْفَعْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ خَمْسِينَ أَلْفًا وَ لَكَ الْبَاقِي. قَالَ: فَفَعَلَ الرَّجُلُ كَذَلِكَ. فَقَضَى بِهَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام دَيْنًا وَ ابْتَعَ بِهَا أَرْضًا؛ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا إِنَّهُ سَيَنْفَعُ الْمَيِّتَ النَّدْمُ عَلَى مَا فَرَّطَ مِنْ حُبْنَا وَ ضَيَعُ مِنْ حَقَّنَا، بِمَا أَدْخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الرَّفْقِ وَ الشُّرُورِ.

٥. الكافي (ط - الإسلامية)، الكليني، ج ١، ص ٣٩٦، ٣٩٧؛ ح ٧؛ بحار الأنوار،

ج ٤٦، ص ٢٨٣.

عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مُزَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ. فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَوَدَّعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ، حَتَّى وَرَدْنَا الْأَخْبِرِجَةَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ قَيْدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَ جُمُعَةٍ. فَصَلَّيْنَا الرُّوَالَ. فَلَمَّا نَهَضَ بَنُو الْبَعِيرِ، إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طَوَالٍ آدَمَ، مَعَهُ كِتَابٌ. فَتَوَالَه جَابِرًا فَتَوَالَه، فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هُوَ: «مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ»، وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدُ رَطْبٌ.

فَقَالَ لَهُ: مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي؟ فَقَالَ: السَّاعَةَ. فَقَالَ لَهُ: قَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: بَعْدَ الصَّلَاةِ. فَكَأَنَّ الْخَاتَمَ وَاقْبَلَ يَفْرُوهُ وَيَقْبِضُ وَجْهَهُ، حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ. ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ.

فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكًا وَلَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى الْكُوفَةَ. فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلًا، بَثُّ لَيْلَتِي. فَلَمَّا أَصْبَحْتُ، أَتَيْتُهُ إِعْظَامًا لَهُ. فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَفِي عُنُقِهِ كِعَابٌ قَدْ عُلِقَها، وَقَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَهُوَ يَقُولُ: «أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جُمُهورٍ، أَمِيرًا غَيْرَ مَأْمُورٍ»، وَآيَاتًا مِنْ نَحْوِ هَذَا.

فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ وَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ، فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا وَلَمْ أَقُلْ لَهُ، وَاقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ. وَاجْتَمَعَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِ الصَّبِيانُ وَالنَّاسُ، وَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ وَاقْبَلَ يَدُورَ مَعَ الصَّبِيانِ، وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: «جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ، جُنَّ». فَوَاللَّهِ مَا مَضَتْ الْأَيَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَيَّ وَإِلَيْهِ أَنْ انْظُرْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ «جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ»، فَاضْرِبْ عَنْقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ.

فَالْتَمَتُ إِلَى جُلَسَائِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ؟ قَالُوا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! كَانَ رَجُلًا لَهُ عِلْمٌ وَفَضْلٌ وَحَدِيثٌ وَحُجٌّ، فَجُنَّ وَهُوَ ذَا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِيانِ عَلَى الْقَصَبِ، يَلْعَبُ مَعَهُمْ. قَالَ: فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ مَعَ الصَّبِيانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ. قَالَ: وَلَمْ تَمُضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمُهورٍ الْكُوفَةَ، وَصَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِرٌ.

۶. الاختصاص، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَكَّوْتُ إِلَيْهِ الْحَاجَةَ؛ فَقَالَ: يَا جَابِرُ! مَا عِنْدَنَا دِرْهَمٌ قَالَ فَلَمْ أَلْبَسْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْكُمَيْتُ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَرَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فِي أَنْ أُنْشِدَكَ قَصِيدَةً. فَقَالَ: أَنْشِدْ. فَأَنْشَدَهُ قَصِيدَةً، فَقَالَ: يَا غُلَامُ! أَخْرِجْ مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ بَدْرَةً، فَأَدْفَعْهَا إِلَيَّ الْكُمَيْتِ. فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَرَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْ أُنْشِدَكَ أُخْرَى؟ فَقَالَ: أَنْشِدْ. فَأَنْشَدَهُ أُخْرَى، فَقَالَ: يَا غُلَامُ! أَخْرِجْ مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ بَدْرَةً،

فَادْفَعَهَا إِلَى الْكُمَيْتِ. فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ بَذْرَةً، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ. فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَرَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْ أَتَشِدَّكَ ثَالِثَةً؟ فَقَالَ لَهُ: أَتَشِدُّ. فَأَنْشَدَهُ. فَقَالَ: يَا غُلَامُ! أَخْرِجْ مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ بَذْرَةً، فَادْفَعَهَا إِلَى الْكُمَيْتِ.

فَقَالَ لَهُ الْكُمَيْتُ: وَ اللَّهُ مَا امْتَدَحْتُكُمْ لِعَرَضِ ذُنْبِنَا أَطْلُبُهُ مِنْكُمْ، وَمَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ إِلَّا صَلََّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَوْجِبَهُ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ. قَالَ: قَدَعَا لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ رُدَّهَا مَكَانَهَا. قَالَ جَابِرٌ: فَوَجَدْتُ فِي نَفْسِي وَ قُلْتُ: «قَالَ لِي لَيْسَ عِنْدِي دِرْهَمٌ وَ أَمَرَ لِلْكُمَيْتِ بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ». فَقَالَ: يَا جَابِرُ! قُمْ فَادْخُلْ ذَلِكَ الْبَيْتَ.

قَالَ: فَفُتِمْتُ وَ دَخَلْتُ الْبَيْتَ. فَلَمْ أَجِدْ فِيهِ شَيْئًا. فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ! مَا سَرَرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا أَظْهَرْنَا لَكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَادْخَلَنِي الْبَيْتَ، فَضَرَبَ بِرِجْلِهِ، فَإِذَا شَبِيهُ بِعُنُقِ الْبَعِيرِ قَدْ خَرَجَ مِنْ ذَهَبٍ. فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انْظُرْ إِلَى هَذَا وَ لَا تُخْبِرْ بِهِ أَحَدًا إِلَّا مِمَّنْ تَتَّقِي بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ؛ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ. فَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَرْمَتِهَا لَسُقْنَاهَا.

٧. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ١، ص ٢٧٣ و ٢٧٢، ح ٢.

مَا رَوِي عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: صِرْتُ يَوْمًا إِلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَرَعْتُ الْبَابَ. فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَصِيفَةً نَاهِدٌ؛ فَضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى رَأْسِ ثَدْيِهَا وَ قُلْتُ لَهَا: قُولِي لِمَوْلَاكَ إِنِّي بِالْبَابِ. فَصَاحَ مِنْ آخِرِ الدَّارِ: «ادْخُلْ لَا أَمَّ لَكَ». فَدَخَلْتُ وَ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! وَ اللَّهُ مَا قَصَدْتُ رِبِيَّةً وَ لَا أَرَدْتُ إِلَّا زِيَادَةً فِي يَقِينِي. فَقَالَ: صَدَقْتَ؛ لَئِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْجُدْرَانُ تَحْجُبُ أَبْصَارَنَا كَمَا تَحْجُبُ أَبْصَارَكُمْ، إِذَنْ لَا فَرْقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ؛ فَإِيَّاكَ أَنْ تَعَاوِدَ لِمِثْلِهَا.

٨. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ٢، ص ٥٩٤.

مَا رَوِي عَنْ أَبِي بصير قَالَ: كُنْتُ أَقْرَأُ امْرَأَةَ الْقُرْآنِ بِالْكُوفَةِ، فَمَارَحَتْهَا بِشَيْءٍ. فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَاتَبَنِي وَ قَالَ: مَنِ ارْتَكَبَ الذَّنْبَ فِي الْخَلَاءِ لَمْ يَعْبَأَ اللَّهُ بِهِ أَيَّ شَيْءٍ. قُلْتُ لِلْمَرْأَةِ: فَغَطَّيْتُ وَجْهِي حَيَاءً وَ ثُبْتُ؛ فَقَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ (ع): لَا تَعُدُّ.

٩. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، سيد هاشم بحراني، ج ٥، ص ٨، ح ٣ / ١٤١٩.

عن الأعمش قال: قال قيس بن الربيع: كنت ضيفاً لمحمد بن علي (ع) و ليس في منزله غير لبنة. فلما حضر العشاء قام فصلّي و صلّيت معه. ثمّ ضرب بيده إلى اللبنة، فأخرج منها منديلاً مثقلاً و مائدة مستوى عليها كلّ حار و بارد. فقال لي: كل، فهذا ما أعدّ الله للأولياء، فأكل و أكلت. ثمّ رفعت المائدة في اللبنة، فخالطني الشكّ. حتى إذا خرج لحاجته، قلبت اللبنة فإذا هي لبنة صغيرة. فدخل و علم ما في قلبي. فأخرج من اللبنة أقداحاً و كيزاناً و جرّة فيها ماء، فسقانا و شرب هو؛ ثمّ أعاده إلى موضعه و قال: مثلك معي مثل اليهود مع المسيح (ع) حين لم يثقوا به، ثمّ أمر اللبنة أن تنطق، فتكلّمت.

١٠. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ٥، ص ١٢، ح ١٠ / ١٤٢٦.

عن جابر بن يزيد رحمه الله قال: خرجت مع أبي جعفر (ع) و هو يريد الحيرة. فلما أشرفنا على كربلاء، قال لي: يا جابر! هذه روضة من رياض الجنّة لنا و لشيعتنا، و حفرة من حفر جهنم لأعدائنا. ثمّ انه التفت إليّ و قال: يا جابر! قلت: لبيك سيدي. قال لي: تأكل شيئاً؟ قلت: نعم يا سيدي. فأدخل يده بين الحجارة، فأخرج لي تفاحة لم أشم قطّ رائحة مثلها، لا تشبه رائحة فاكهة الدنيا. فعلمت أنها من الجنة فأكلتها. فعصمني من الطعام أربعين يوماً لم آكل و لم احدث.

١١. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ٥، ص ٩٧ و ٩٨، ح ٨٠ / ١٤٩٦.

عن عمر بن حنظلة قال: قلت لأبي جعفر (ع): إني أظنّ أنّ لي عندك منزلة. قال: أجل. قلت: فإنّ لي إليك حاجة، قال: و ما هي؟ قلت: تعلّمني الاسم الأعظم. قال: و تطبيقه؟ قلت: نعم. قال: فادخل البيت. قال: فدخلت فوضع أبو جعفر (ع) يده على الأرض، فاظلم البيت؛ فأرعدت فرائض عمر. فقال: ما

تقول؟ اعلمك؟ فقلت: لا. فرجع يده، فرجع البيت كما كان.

١٢. اثبات الوصية، ص ١٢٤.

و روى ان الاسم الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً، أعطى الله آصف بن برخيا منه حرفاً واحداً فكان من أمره في عرش بلقيس ما كان. و أعطى عيسى منه حرفين فعمل بهما ما قص الله به، و أعطى موسى أربعة أحرف، و أعطى إبراهيم ثمانية أحرف، و أعطى نوح خمسة عشر حرفاً، و أعطى محمداً ﷺ اثنين وسبعين حرفاً؛ و استأثر الله جل و تعالى بحرف واحد، فعلم رسول الله ﷺ ما علمه الأنبياء و ما لم يعلموه.

١٣. سفينة البحار، ج ٤، ص ٢٩٤ و ٢٩٥.

انّ سلمان رضى الله عنه علم الاسم الأعظم.... الصادق عليه السلام: و انّ عندى الإسلام الذى كان رسول الله ﷺ اذا وضعه بين المسلمين و المشركين، لم يصل من المشركين الى المسلمين نشابة.

١٤. متن روایت مقبوله به نقل: الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص ٦٧ و ٦٨،

ح ١٠.

عَنْ عُمَرَيْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ، أَيْحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ، وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ، وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ».

قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حُكْمًا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا

رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ.

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيْنَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِي مَا حَكَمَا، وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ. قَالَ: الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدُلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا، وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ.

قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمَا عَدَلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ. قَالَ: فَقَالَ: يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ.

وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيَحْتَنَبُ، وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمَحْرَمَاتِ، وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ اذْتَكَبَ الْمَحْرَمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ.

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ، قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمُ؟ قَالَ: يُنْظَرُ؛ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالَفًا لَهُمْ، بَأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ؟ قَالَ: مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَبِهِ الرِّشَادُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا؟ قَالَ: يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمُ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمُهُمْ وَ قَضَاتُهُمْ، فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ.

قُلْتُ: فَإِنْ وَافَقَ حُكْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا؟ قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارْجِهْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ؛ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ.

١٥. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، سيد هاشم بحراني، ج ٥، ص ١٥٧ و ١٥٨؛  
ح ١٢٤ / ١٥٤٠؛ الثاقب في المناقب، ابن حمزة طوسي، ص ٣٧٥، فصل  
چهارم، ح ١ / ٣٠٩.

عن الليث بن سعد قال: كنت على جبل أبي قبيس أدعو، فرأيت رجلاً يدعو الله عزّ وجلّ و قال في دعائه: «اللهم إني أريد العنب فارزقنيه». فنزلت غمامة اظلمته، و دنت من رأسه، فرفع يده إليها. فأخذ منها سلّة من عنب، و وضعها بين يديه. ثم رفع يده بعد فقال: «اللهم إني عريان فاكسني»، فذنت الغمامة منه ثانية فرفع يده، ثانية فأخذ منها شيئاً ملفوفاً في ثوب ثم جلس يأكل العنب، و ما ذلك في زمان العنب و أنا قريب منه، فمددت يدي الى السلّة و تناولت حبّات، فنظر إليّ و قال: «ما تصنع؟» قلت: أنا شريكك في العنب. قال: «من أين؟» قلت: لأنك كنت تدعو و أنا أوّمن على دعائك، و الدّاعي و المؤمن شريكان. فقال: «اجلس و كُل». فجلست و أكلت معه. فلمّا اكتفينا ارتفعت السلّة. فقام و قال لي: «خذ أحد الثوبين». فقلت: أمّا الثوب فلا أحتاج إليه، فقال: «انحرف عني حتى البسه». فانحرفت عنه، فاتّزر بأحدهما و ارتدى بالآخر عليه، و طواه و رفعه بكفّه، و قد نزل عن أبي قبيس.

فلمّا وصل قريباً من الصفا استقبله انسان فاعطاه، فسألت عنه و قلت لبعض من كان: من هذا؟ قال: هذا ابن رسول الله ﷺ، أبو جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

١٦. الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٢١ و ٨٢٢؛ ح ٣٥.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَنَا مَوْلَاكَ وَ مِنْ شِيعَتِكَ ضَعِيفٌ ضَرِيرٌ، اخْضُنْ لِي الْجَنَّةَ. قَالَ: أَوْ لَا أُعْطِيكَ عَلَامَةَ الْأَئِمَّةِ؟ قُلْتُ: وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْمَعَهَا لِي؟ قَالَ: وَ تُحِبُّ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: كَيْفَ لَا أُحِبُّ؟ فَمَا زَادَ أَنْ مَسَحَ عَلَيَّ بَصْرِي. فَأَبْصَرْتُ جَمِيعَ مَا فِي السَّقِيفَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا جَالِساً. قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مُدِّ بَصْرَكَ، فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى بِعَيْنَيْكَ.

قَالَ: فَوَ اللَّهِ مَا أَبْصَرْتُ إِلَّا كَلْبًا وَخِنْزِيرًا وَقِرْدًا. قُلْتُ: مَا هَذَا الْخَلْقُ الْمَمْسُوحُ؟ قَالَ: هَذَا الَّذِي تَرَى، هَذَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ. لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ لِلنَّاسِ، مَا نَظَرَ الشَّيْعَةُ إِلَى مَنْ خَالَفَهُمْ إِلَّا فِي هَذِهِ الصُّورِ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنْ أَحْبَبْتَ تَرَكْتُكَ عَلَى حَالِكَ هَكَذَا وَحَسَابُكَ عَلَى اللَّهِ؛ وَإِنْ أَحْبَبْتَ ضَمِنْتُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَرَدَدْتُكَ إِلَى حَالَتِكَ الْأُولَى. قُلْتُ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى النَّظَرِ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمُنْكَوسِ؛ رُدِّبِي رُدِّبِي، فَمَا لِلْجَنَّةِ عَوْضٌ. فَمَسَحَ يَدُهُ عَلَى عَيْنَيَّ، فَوَجَعْتُ كَمَا كُنْتُ.

۱۷. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۱، ص ۳۰۳؛ ح ۶.

مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)؛ فَإِذَا نَحْنُ بِقَاعٍ مُجْدِبٍ يَتَوَقَّدُ حَرًّا وَهُنَاكَ عَصَافِيرُ؛ فَطَطَّارُونَ حَوْلَ بَغْلَتِهِ فَوَجَّرَهَا، فَقَالَ: لَا وَ لَا كَرَامَةً. قَالَ: ثُمَّ سَارَ إِلَى مَقْصِدِهِ. فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنَ الْعَدْوِ وَ عُدْنَا إِلَى الْقَاعِ، فَإِذَا الْعَصَافِيرُ قَدْ طَارَتْ وَ دَارَتْ حَوْلَ بَغْلَتِهِ وَ رَفَّرَتْ. فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اشْرَبِي وَ ارْوِي.

قَالَ: فَتَطَّرْتُ وَ إِذَا فِي الْقَاعِ ضَحَضَاحٌ مِنَ الْمَاءِ. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! بِالْأَمْسِ مَنَعْتَهَا وَ الْيَوْمَ سَقَيْتُهَا؟ فَقَالَ: اَعْلَمْ أَنَّ الْيَوْمَ خَالَطَهَا الْقَنَابِرُ فَسَقَيْتُهَا؛ وَ لَوْ لَا الْقَنَابِرُ لَمَا سَقَيْتُهَا. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْقَنَابِرِ وَ الْعَصَافِيرِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ؛ أَمَّا الْعَصَافِيرُ فَإِنَّهُمْ مَوَالِي عُمَرَ، لِأَنَّهُمْ مِنْهُ. وَ أَمَّا الْقَنَابِرُ فَإِنَّهُمْ مِنْ مَوَالِينَا أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي صَفِيرِهِمْ: «بُورِكْتُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُورِكْتَ شَيْعَتُكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ أَعْدَاءَكُمْ».....

۱۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۵؛ ح ۶.

مَا رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ لِرَجُلٍ: كَيْفَ أَبُوكَ؟ قَالَ: صَالِحٌ. قَالَ: قَدْ مَاتَ أَبُوكَ بَعْدَ مَا خَرَجْتَ، حَيْثُ صِرْتَ إِلَى جُرْجَانَ. ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ أَخُوكَ؟ قَالَ: قَدْ تَرَكْتُهُ صَالِحًا. قَالَ: قَدْ قَتَلَهُ جَارٌ لَهُ، يُقَالُ لَهُ صَالِحٌ يَوْمَ كَذَا فِي سَاعَةِ كَذَا. فَبَكَى الرَّجُلُ وَ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَصَبْتُ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْكُنْ فَقَدْ صَارُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةُ خَيْرٌ لَهُمْ مِمَّا كَانُوا فِيهِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنِّي خَلَفْتُ ابْنِي وَجِعًا شَدِيدَ الْوَجَعِ وَلَمْ تَسْأَلْنِي عَنْهُ. قَالَ: قَدْ بَرَأَ وَرَوَّجَهُ عَمُّهُ ابْنَتَهُ وَأَنْتَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ، وَقَدْ وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ وَاسْمُهُ عَلِيُّ وَهُوَ لَنَا شِيعَةٌ. وَأَمَّا ابْنُكَ فَلَيْسَ لَنَا شِيعَةٌ، بَلْ هُوَ لَنَا عَدُوٌّ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: فَهَلْ مِنْ حِيلَةٍ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَنَا عَدُوٌّ. فَقَامَ الرَّجُلُ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ وَقِيدٌ. قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، وَهُوَ لَنَا شِيعَةٌ، وَهُوَ مُؤْمِنٌ.

## منابع فصل چهارم

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۸.  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَالَمٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ زَاهِدٍ.
۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۸.  
عَنْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ فَضْلَ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ فَضْلَ الْعَابِدِ عَلَى غَيْرِ الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى الْكَوَاكِبِ.
۳. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۲، ص ۱۵۷.  
عن أبي عبد الله عليه السلام قال: رَكْعَةٌ يُصَلِّيْهَا الْفَقِيهُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ رَكْعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ.
۴. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۱۱.  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ، وَ إِفْطَارُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ.....

٥. الأمالى (للسدوق)، ص ٣٧، ح ٣.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ، تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ، وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَفْعُدُ سَاعَةً عِنْدَ الْعَالَمِ إِلَّا نَادَاهُ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «جَلَسْتَ إِلَى حَبِيبِي؛ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَسْكَنْتَكَ الْجَنَّةَ مَعَهُ وَ لَا أَبَالِي».

٦. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص ٣٠٣، ح ١١٩٠.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ يَقَاعُ الْأَرْضُ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ بِأَعْمَالِهِ فِيهَا، وَ ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ. قَالَ: لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ خُصُونُ الْمُسْلِمِينَ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

٧. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ١٣٦.

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِذَا حَضَرَتْ جَنَازَةٌ وَ حَضَرَ مَجْلِسَ عَالِمٍ، أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ أَشْهَدَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنْ كَانَ لِلْجَنَازَةِ مَنْ يَتَّبِعُهَا وَ يَدْفِنُهَا، فَإِنَّ حُضُورَ مَجْلِسِ عَالِمٍ أَفْضَلُ مِنْ حُضُورِ أَلْفِ جَنَازَةٍ، وَ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ مَرِيضٍ، وَ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ، وَ مِنْ صِيَامِ أَلْفِ يَوْمٍ، وَ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُتَصَدَّقُ بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ، وَ مِنْ أَلْفِ حِجَّةٍ سِوَى الْقَرِيبَةِ، وَ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ سِوَى الْوَاجِبِ تَغْزُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِمَالِكَ وَ بِنَفْسِكَ.

وَ أَيْنَ تَقَعُ هَذِهِ الْمَشَاهِدُ مِنْ مَشْهَدِ عَالِمٍ؟ أَمْ عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ، وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ؟ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ، يُعْطِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ؟ قِيلَ: مَنْ

هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ، وَ يُحِبُّونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ. قُلْنَا: هَذَا حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ، فَكَيْفَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ؛ فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ.

۸. بحارالأنوار، ج ۸۵، ص ۱۹، ح ۳۱، (نقل از: الروضة البهية، ص ۷۰، فصل ۱۱)

الرَّوْضَةُ، لِلشَّهِيدِ الثَّانِي: الْجَمَاعَةُ مُسْتَحَبَّةٌ فِي الْفَرِيضَةِ مُتَّكَدَةً فِي الْيَوْمِيَّةِ، حَتَّى إِنَّ الصَّلَاةَ الْوَاحِدَةَ مِنْهَا تَعْدِلُ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا وَعَشْرِينَ مَعَ غَيْرِ الْعَالَمِ وَمَعَهُ أَلْفًا. وَلَوْ وَقَعَتْ فِي مَسْجِدٍ يُضَاعَفُ بِمَضْرُوبِ عَدَدِهِ فِي عَدَدِهَا؛ فَنُفِيَ الْجَامِعُ مَعَ غَيْرِ الْعَالَمِ أَلْفَانِ وَسَبْعُ مِائَةٍ وَمَعَهُ مِائَةُ أَلْفٍ. قَالَ: وَ رُوِيَ أَنَّ ذَلِكَ مَعَ اتِّحَادِ الْمُأْمُونِ؛ فَلَوْ تَعَدَّدَ، تَضَاعَفَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ بِقَدْرِ الْمُجْمُوعِ فِي سَابِقِهِ.

۹. الرسالة السعدية، ص ۱۳۴؛ عوالم الآتلی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۲۱.

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الصدقة على خمسة أجزاء: جزء الصدقة فيه عشرة و هي الصدقة على العامة، قال الله تعالى: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»؛ و جزء الصدقة فيه بسبعين، و هي الصدقة على ذوى العاهات؛ و جزء الصدقة فيه بسبعمئة، و هي الصدقة على ذوى الأرحام؛ و جزء الصدقة فيه سبعة آلاف، و هي الصدقة على العلماء؛ و جزء الصدقة فيه بسبعين ألفا، و هي الصدقة على الموتى.

۱۰. الأمالي (للصدوق)، ص ۳۷، ح ۳.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: .... وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْعُدُ سَاعَةً عِنْدَ الْعَالِمِ إِلَّا نَادَاهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: جَلَسْتَ إِلَى حَبِيبِي وَ عَزَّيْتَنِي وَ جَلَلْتَنِي، لَأَسْكُنَنَّكَ الْجَنَّةَ مَعَهُ وَ لَا أَبَالِي.

۱۱. عدة الداعى و نجاح الساعى، ص ۷۵.

وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ....

١٢. بحار الأنوار، ج ١، ص ٢٠١، ح ٩ و ١٠.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ، وَ الْفُقَهَاءُ قَادَةٌ، وَ الْجُلُوسُ إِلَيْهِمْ عِبَادَةٌ.

١٣.

١٤. جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ١٨٣.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِيِّ، إِنْ لَمْ تَجِدْ عِطْرَهُ عَلِقَكَ رِيحُهُ. وَمَثَلُ جَلِيسِ السَّوِّءِ مَثَلُ صَاحِبِ الْكَبِيرِ، إِنْ لَمْ يُحْرِقْكَ شِرَارُ نَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِهِ.

١٥. وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٣١٢، ح ١٦٣٨٤.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (الصدوق) قَالَ: رُوِيَ أَنَّ النَّظَرَ إِلَى الْكُفَّةِ عِبَادَةٌ، وَ النَّظَرَ إِلَى أَوْلَادِ بْنِ عِبَادَةٍ، وَ النَّظَرَ إِلَى الْمُصْحَفِ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ عِبَادَةٌ، وَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ، وَ النَّظَرَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ عِبَادَةٌ.

١٦. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٧٥.

وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: .... وَ النَّظَرُ إِلَى الْعَالِمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ اعْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ الْحَرَامِ...

١٧. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٧٥.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ! سَاعَةُ الْعَالِمِ يَتَكَبَّرُ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي الْعِلْمِ [عِلْمٍ] خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ جَعَلَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةً، بَلْ وَ إِلَى بَابِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ.

١٨. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٧٥.

وَعَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام).... وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً حَوْلَ الْبَيْتِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حِجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ الْجَنَّةَ وَجِبَتْ لَهُ.

۱۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۶۰ - ۵۹، ح ۷.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَصِلَنَا فَلْيَصِلْ فَقَرَاءَ شِيعَتِنَا، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَزُورَ قُبُورَنَا فَلْيَزُرْ قُبُورَ صُلَحَاءِ إِخْوَانِنَا.

۲۰. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۷، باب العتاب.

عَنِ الْأَخْثَفِ: شَكَوْتُ إِلَى عَمِّي صَعَصَعَةً وَجَعاً فِي بَطْنِي، فَتَهَرَّنِي، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي! إِذَا نَزَلَ بِكَ شَيْءٌ فَلَا تَشْكُهُ إِلَى أَحَدٍ مِثْلِكَ؛ فَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: صَدِيقٌ تَسُوُّهُ وَ عَدُوٌّ تَسُرُّهُ.

وَ الَّذِي بِكَ لَا تَشْكُهُ إِلَى مَخْلُوقٍ مِثْلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مِثْلِهِ عَنْ نَفْسِهِ، وَ لَكِنْ إِلَى مَنْ ابْتَلَاكَ بِهِ؛ فَهُوَ قَادِرٌ أَنْ يُفَرِّجَ عَنْكَ. يَا ابْنَ أَخِي! إِحْدَى عَيْنَيَّ هَاتَيْنِ مَا أُبْصِرُ بِهَا سَهْلاً وَ لَا جَبَلاً مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ مَا أَطْلَعَ عَلَى ذَلِكَ أَمْرَاتِي وَ لَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِي.

۲۱. تحف العقول، ص ۵۲.

قَالَ (عليه السلام): لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا. فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْإِسْلَامُ؟ فَقَالَ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ، وَ لِبَاسُهُ التَّقْوَى، وَ شِعَارُهُ الْهُدَى، وَ دِسَارُهُ الْحَيَاءُ، وَ مَلَائِكَةُ الْوَرَعِ، وَ كَمَالُهُ الدِّينُ، وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ، وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۲۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۱۷، ح ۵۲.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ، فَرَأَى عَلَيْهِ قَمِيصاً فِيهِ قَبٌّ، قَدْ رَفَعَهُ؛ فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لَكَ تَنْظُرُ؟ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَبُّ يُلْقَى فِي قَمِيصِكَ؟ فَقَالَ لَهُ: اضْرِبْ يَدَكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ، فَافْقُرْ مَا فِيهِ؛ وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ كِتَابٌ أَوْ قَرِيبٌ مِنْهُ، فَتَنْظُرُ الرَّجُلُ فِيهِ، فَإِذَا فِيهِ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ، وَلَا مَالٍ لِمَنْ لَا تَقْدِيرَ لَهُ، وَلَا جَدِيدَ لِمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ.

٢٣. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٢، ص ٢٩١، ح ١٠.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ رَفَعَهُ إِلَى سَلْمَانَ قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلَكَ عَبْدٌ، نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ. فَإِذَا نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا خَائِنًا مَخُونًا. فَإِذَا كَانَ خَائِنًا مَخُونًا نَزَعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَةُ. فَإِذَا نَزَعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَةُ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا فَظًّا غَلِيظًا. فَإِذَا كَانَ فَظًّا غَلِيظًا نَزَعَتْ مِنْهُ رِبْقَةُ الْإِيمَانِ. فَإِذَا نَزَعَتْ مِنْهُ رِبْقَةُ الْإِيمَانِ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا شَيْطَانًا مَلْعُونًا.

٢٤. النوادر (للروندی)، ص ١٧؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ٣١٥، ح ٣٠.

... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَذْهَبَ الْحَيَاءُ مِنَ الصَّبِيَانِ وَالنِّسَاءِ، وَحَتَّى تُوَكَّلَ الْمَعَاهدُ [الْمَغَائِيرُ] كَمَا تُوَكَّلُ الْخُضْرَةُ.

٢٥. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٨٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ٣١٤، ح ١٢.

وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ قَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَوْمًا يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ عَلَى الطَّرِيقِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ، فَلَا يَزِغُونَ عَنْهُ.

وَاعْتَرَضَهُ آخَرٌ، فَقَالَ: إِنَّ مِنْ شِيعَتِكَ مَنْ يَشْرَبُ النَّبِيذَ. فَقَالَ عليه السلام: قَدْ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا أَعْنَى مَاءِ الْعَسَلِ، وَ إِنَّمَا أَعْنَى الْخَمْرَ! قَالَ: فَعَرِقَ وَجْهُهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَجْمَعَ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ رَبِيسِ الْخَمْرِ وَحُبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ. ثُمَّ صَبَرَ هُنَيْئَةً؛ وَقَالَ: فَإِنْ فَعَلَهَا الْمُنْكَوبُ مِنْهُمْ؛ فَإِنَّهُ يَجِدُ رَبًّا رَعُوفًا، وَنَبِيًّا عَطُوفًا، وَإِمَامًا لَهُ عَلَى الْخَوْضِ

عَرُوفًا، وَ سَادَةً لَهُ بِالْشَّفَاعَةِ وَ قُوفًا، وَ تَجِدُ أَنْتَ رُوحَكَ فِي بَرْهُوتَ مَلْهُوفًا.

۲۶. أعلام الدين فى صفات المؤمنين، ص ۱۴۳.

وَ قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (علیه السلام) فَقَالَ: يَا جَابِرُ! لَيْسَ مِنْ ائْتَحَلَ الشَّيْخَ وَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِلِسَانِهِ، كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا؛ فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ.

فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ. إِنَّ شِيعَتَنَا لَا يَطْمَعُونَ طَمَعَ الْغُرَابِ، وَ لَا يَهْرُونَ هَرِيرَ الْكِلَابِ. وَ إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلُ التَّوَّاضِعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ التَّعَبُّدِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ وَ تَعَهُدِ الْأَخْوَانِ، وَ مُوَاصَلَةِ الْجِيرَانِ وَ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْأَرَامِلِ وَ الْأَيَّامِ وَ الْغَارِمِينَ، وَ صَدَقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صَلَاةِ الْأَرْحَامِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ.

فَقَالَ جَابِرُ: يَا مَوْلَايَ! مَا أَعْرِفُ أَحَدًا الْيَوْمَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ! حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَتَوَلَّاهُ وَ لَا يَكُونَ مَعَ ذَلِكَ عَامِلًا بِقَوْلِهِ؟ فَلَوْ قَالَ أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَمْ يَتَّبِعْ سِيرَتَهُ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِسُنَّتِهِ مَا أَغْنَى عَنْهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ؛ فَإِنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتَّقَاهُمْ لَهُ. وَ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ. مَنْ كَانَ طَائِعًا لِلَّهِ فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا. وَ مَنْ كَانَ عَاصِيًّا لِلَّهِ فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ إِنْ كَانَ حُرًّا قُرَشِيًّا.

وَ اللَّهُ مَا تَنَالُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بِالتَّقْوَى وَ الْوَرَعِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ الْوَجْدِ وَ الْإِجْتِهَادِ؛ فَلَا تَغْتَرُّوا بِالْعَمَلِ وَ يَسْطُطْ عَنْكُمْ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ مِنَّا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا لَنَا شَيْنًا. قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ حَبَّبْنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَا تُبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ. قُولُوا فِينَا كُلِّ خَيْرٍ وَ ادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، وَ جُرُوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ. فَمَا قِيلَ فِينَا مِنْ خَيْرٍ، فَتَحْنُ أَهْلُهُ وَ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ شَرٍّ، فَلَسْنَا كَذَلِكَ. لَنَا حَقٌّ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَلَادَةٌ طَاهِرَةٌ طَبِيبَةٌ. فَهَكَذَا قُولُوا وَ لَا

تَعُدُّوْا بَنَاتِ أَقْدَارِنَا؛ فَإِنَّمَا نَحْنُ عِبِيدُ اللَّهِ مَرْبُوبُونَ، لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَتْنَا وَلَا نَأْخُذُ إِلَّا مَا أَعْطَانَا، لَا نَسْتَطِيعُ لِأَنْفُسِنَا نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.  
لَا وَاللَّهِ؛ لَا أَعْلَمُ أَنَا وَلَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِي الْغَيْبِ. وَلَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

٢٧. سفينة البحار، ج ١، ص ٧١٣.

أقول: حكى عن بعضهم قال: رأيت أبا ميسرة العابد، وقد بدت أضلاعه من الاجتهاد. فقلت: يرحمك الله! إن رحمة الله واسعة. فغضب وقال: هل رأيت ما يدل على القنوط؟ «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ». فأبكاني والله كلامه.

فلينظر العاقل الى حال الرسل و الأبدال و الأولياء و اجتهادهم فى الطاعات و صرفهم العمر فى العبادات، لا يفترون عنها ليلاً و لا نهاراً. أ ما كان لهم حسن ظن بالله؟ بلى و الله؛ انهم كانوا أعلم بسعة رحمة الله و أحسن ظناً بجوده من كل ظان، و لكن علموا ان ذلك بدون الجد و الاجتهاد أمنية محضة و غرورٌ بحث، فأجهدوا أنفسهم فى العبادة و الطاعة ليتحقق لهم الرجاء الذى هو من أحسن البضاعة.

٢٨. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ج ١، ص ١٨١ و ١٨٢.

.... فَأَمَّا أَحْسَ بِالْمَرَضِ الَّذِي عَزَاهُ، أَخَذَ يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اتَّبَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ، وَ تَوَجَّهَ إِلَى الْبَقِيعِ، فَقَالَ لِمَنْ تَبِعَهُ: «إِنِّى قَدْ أَمَرْتُ بِالْإِسْتِغْفَارِ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ»؛ فَانْطَلَقُوا مَعَهُ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهَيِّئْكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ؛ أَقْبَلَتْ أَلْفَتُنْ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يَتَّبِعُ أَوَّلَهَا آخِرُهَا».

ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ طَوِيلًا وَاقْبَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ: إِنَّ جَبْرِئِيلَ (علیه السلام) كَانَ يَعْزِضُ عَلَيَّ الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً، وَقَدْ عَرَضَهُ عَلَيَّ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أَرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجْلِي.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنِّي خِيزْتُ بَيْنَ خَزَائِنِ الدُّنْيَا وَالْخُلُودِ فِيهَا أَوْ الْجَنَّةِ، فَاخْتَرْتُ لِقَاءَ رَبِّي وَالْجَنَّةَ. فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَأَغْسِلْنِي وَاسْتُرْ عَوْرَتِي، فَإِنَّهُ لَا يَرَاهَا أَحَدٌ إِلَّا أَكْمَهُ.

ثُمَّ عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ (صلى الله عليه وآله)، فَمَكَثَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَوْعُوكًا؛ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ، مَعْصُوبَ الرَّأْسِ، مُعْتَمِدًا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَمْنَى يَدَيْهِ وَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِالْيَدِ الْأُخْرَى، حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرُ؛ فَجَلَسَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوفٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ؛ فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ، فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا. وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ، فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يُصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ.

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعَى مَدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّ. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ؛ وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ».

ثُمَّ نَزَلَ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَاةً خَفِيفَةً؛ وَدَخَلَ بَيْتَهُ. وَكَانَ إِذْ ذَاكَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا. فَأَقَامَ بِهِ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ.....

۲۹. وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۴۹۷، ح ۸۵۳۳.

.... قَالَ الرُّضَا (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا» قَالَ: الْمَلَائِكَةُ تُقْسِمُ أَرْزَاقَ بَنَى آدَمَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ فَمَنْ نَامَ فِي مَا بَيْنَهُمَا نَامَ عَنْ رِزْقِهِ.

## منابع فصل پنجم

١. بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٣٠٦، باب ٧، ح ١.

ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ عليه السلام فِي كِتَابِ أَمَانِ الْأَخْطَارِ نَاقِلًا عَنْ كِتَابِ دَلَائِلِ  
الْإِمَامَةِ تَصْنِيفَ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْإِمَامِيِّ مِنْ أَخْبَارِ مُعْجَزَاتِ مَوْلَانَا  
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام ذَكَرَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ  
الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ وَكَانَ قَدْ حَجَّ فِي تِلْكَ السَّنَةِ - مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ  
الْبَاقِرُ وَابْنُهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام. فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
يَعْتَثُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ أَكْرَمَنَا بِهِ؛ فَتَحْنُ صَفْوَةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ خَيْرَتَهُ مِنْ  
عِبَادِهِ وَ خَلْفَاؤُهُ؛ فَالْسَّعِيدُ مَنْ اتَّبَعَنَا وَ الشَّقِيُّ مَنْ عَادَانَا وَ خَالَفَنَا. ثُمَّ قَالَ: فَأَخْبَرَ  
مُسْلِمَةً أَخَاهُ بِمَا سَمِعَ فَلَمْ يَعْرِضْ لَنَا....

٢. همان؛

حَتَّى انْصَرَفَ إِلَى دِمَشْقَ وَ انْصَرَفْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ؛ فَأَنْفَذَ بَرِيدًا إِلَى عَامِلِ الْمَدِينَةِ  
يُشَاحِصُ أَبِي وَ إِشْخَاصِي مَعَهُ. فَأَشْخَصْنَا. فَلَمَّا وَرَدْنَا مَدِينَةَ دِمَشْقَ، حَجَبْنَا  
ثُلَاثًا، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ. فَدَخَلْنَا وَ إِذَا قَدْ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِ الْمُلْكِ، وَ  
جُنْدُهُ وَ خَاصَّتُهُ وَ قُوفٌ عَلَى أَرْجُلِهِمْ سِمَاطَانِ مُتَسَلِّحَانِ؛ وَ قَدْ نَصَبَ الْبُرْجَاسُ

حِذَاهُ وَ أَشْيَاخَ قَوْمِهِ يَرْمُونَ.

۳. همان؛

فَلَمَّا دَخَلْنَا وَ أَبِي أَمَامِي وَ أَنَا خَلْفُهُ، فَتَادَى أَبِي وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! ارْمِ مَعَ أَشْيَاخِ قَوْمِكَ الْغَرَضَ. فَقَالَ لَهُ: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ عَنِ الرَّمْيِ، فَهَلْ رَأَيْتُ أَنْ تُعْفِنِي؟ فَقَالَ: وَ حَقٌّ مَنْ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ وَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا أُغْفِيكَ. ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى شَيْخٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ أَنْ أُعْطِيهِ قَوْسَكَ؛ فَتَنَاوَلَ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ قَوْسَ الشَّيْخِ، ثُمَّ تَنَاوَلَ مِنْهُ سَهْمًا فَوَضَعَهُ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ انْتَرَعَ وَ رَمَى وَسَطَ الْغَرَضِ فَنَصَبَهُ فِيهِ، ثُمَّ رَمَى فِيهِ الثَّانِيَةَ فَشَقَّ فُؤَادَ سَهْمِهِ إِلَى نَصْلِهِ، ثُمَّ تَابَعَ الرَّمْيَ حَتَّى شَقَّ تِسْعَةَ أَشْهُمٍ بَعْضُهَا فِي جَوْفِ بَعْضٍ؛ وَ هِشَامٌ يَضْطَرِبُ فِي مَجْلِسِهِ.

فَلَمْ يَمَالِكْ إِلَّا أَنْ قَالَ: أَجَدْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ أَنْتَ أَرَمَى الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ كَبِرْتَ عَنِ الرَّمْيِ؟ ثُمَّ أَذْرَكَتُهُ نَدَامَةً عَلَى مَا قَالَ؛ وَ كَانَ هِشَامٌ لَمْ يَكُنْ كَنَّى أَحَدًا قَبْلَ أَبِي وَ لَا بَعْدَهُ فِي خِلَافَتِهِ. فَهَمَّ بِهِ وَ أَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْرَاقَةً يَتَرَوَى فِيهَا، وَ أَنَا وَ أَبِي وَاقِفٌ حِذَاهُ مُوَاكِفَيْنِ لَهُ. فَلَمَّا طَالَ وَ قُوفُنَا غَضِبَ أَبِي فَهَمَّ بِهِ. وَ كَانَ أَبِي (علیه السلام) إِذَا غَضِبَ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ نَظَرَ غَضْبَانٍ، يَرَى النَّاطِرَ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ.

۴. همان؛

فَلَمَّا نَظَرَ هِشَامٌ إِلَى ذَلِكَ مِنْ أَبِي، قَالَ لَهُ: إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ! فَصَعِدَ أَبِي إِلَى السَّرِيرِ وَ أَنَا اتَّبَعُهُ. فَلَمَّا دَنَا مِنْ هِشَامٍ، قَامَ إِلَيْهِ وَ اعْتَنَقَهُ وَ أَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَنِي وَ أَقْعَدَنِي عَنْ يَمِينِ أَبِي. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَبِي بِوَجْهِهِ. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ! لَا تَزَالُ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ تَسُودُهَا قُرَيْشٌ، مَا دَامَ فِيهِمْ مِثْلُكَ؛ لِلَّهِ دُرُكُ! مَنْ عَلِمَكَ هَذَا الرَّمْيَ وَ فِي كَيْفِ كَمْ تَعَلَّمْتَهُ؟ فَقَالَ أَبِي: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَتَعَاطَوْنَهُ فَتَعَاطَيْتُهُ أَيَّامَ حَدَاتِي، ثُمَّ تَرَكْتُهُ. فَلَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ ذَلِكَ، عُدْتُ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الرَّمْيِ قَطُّ مَدَّ عَقْلُكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَحَدًا يَرْمِي مِثْلَ هَذَا الرَّمْيِ؛ أَيْرِمِي جَعْفَرٌ مِثْلَ رَمِيكَ؟

فَقَالَ: إِنَّا نَحْنُ تَتَوَارَثُ الْكَمَالَ وَ التَّمَامَ الَّذِينَ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ص فِي قَوْلِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» وَ الْأَرْضُ لَا تَخْلُو مِمَّنْ يُكْمِلُ هَذِهِ الْأُمُورَ الَّتِي يَقْصُرُ غَيْرُنَا عَنْهَا.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ أَبِي، انْقَلَبَتْ عَيْنُهُ الْيُمْنَى فَاحْوَلَتْ وَ احْمَرَّ وَجْهُهُ، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَامَةً غَضَبِهِ إِذَا غَضِبَ. ثُمَّ أَطْرَقَ هَيْئَتُهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لِأَبِي: أَلَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، نَسَبْنَا وَ نَسَبُكُمْ وَاحِدٌ؟

فَقَالَ أَبِي: نَحْنُ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَصَّنا مِنْ مَكُونٍ سِرِّهِ وَ خَالِصِ عِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَخْصُ أَحَدًا بِهِ غَيْرَنَا.

فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنَافٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً أَبْيَضَهَا وَ أَسْوَدَهَا وَ أَحْمَرَهَا؟ مِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ مَا لَيْسَ لِغَيْرِكُمْ، وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ». فَمِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ وَ لَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ وَ لَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ؟

فَقَالَ: مِنْ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ». الَّذِي لَمْ يَحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ لِغَيْرِنَا أَمْرَهُ اللَّهُ أَنْ يَخْصُنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَيْرِنَا؛ فَلِذَلِكَ كَانَ نَاجِيَ أَخَاهُ عَلِيًّا مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ. فَانْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فِي قَوْلِهِ: «وَ تَعِيَهَا أَذُنٌ وَعِيَةٌ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَها أَذُنَكَ يَا عَلِيُّ»؛ فَلِذَلِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ». خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكُونٍ سِرِّهِ بِمَا يَخْصُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيْهِ. فَكَمَا خَصَّ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ، خَصَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَخَاهُ عَلِيًّا مِنْ مَكُونٍ سِرِّهِ بِمَا لَمْ يَخْصُ بِهِ أَحَدًا مِنْ قَوْمِهِ حَتَّى صَارَ إِلَيْنَا، فَتَوَارَثْنَا مِنْ دُونِ أَهْلِنَا.

فَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ: إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَدَّعِي عِلْمَ الْغَيْبِ، وَ اللَّهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا؛ فَمِنْ أَيْنَ ادَّعَى ذَلِكَ؟

فَقَالَ أَبِي: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ كِتَابًا بَيَّنَّ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»، وَ فِي قَوْلِهِ: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»، وَ فِي قَوْلِهِ: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ». وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَنْ لَا يَبْتَدِئَ فِي غَيْبِهِ وَ سِرِّهِ وَ مَكْتُونِ عِلْمِهِ شَيْئًا إِلَّا يُتَاجَى بِهِ عَلَيْهِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحْطِيطَهُ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ.

وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «حَرَامٌ عَلَى أَصْحَابِي وَ أَهْلِي أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَتِي غَيْرَ أَخِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ لَهُ مَا لِي وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيَّ وَ هُوَ قَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي»، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ». وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِكَمَالِهِ وَ تَمَامِهِ إِلَّا عِنْدَ عَلِيِّ (ع). وَ لِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» أَيُّ هُوَ قَاضِيكُمْ. وَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» يَشْهَدُ لَهُ عُمَرُ وَ يَجْحَدُهُ غَيْرُهُ.

۵. همان؛

فَأَطَّرَقَ هِشَامٌ طَوِيلًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ. فَقَالَ: خَلَفْتُ عِيَالِي وَ أَهْلِي مُسْتَوْحِشِينَ لِحُرُوجِي. فَقَالَ: قَدْ آنَسَ اللَّهُ وَحْشَتَهُمْ بِرُجُوعِكَ إِلَيْهِمْ، وَ لَا تُقِمُ، سِرٌّ مِنْ يَوْمِكَ. فَأَعْتَفَهُ أَبِي وَ دَعَا لَهُ، وَ فَعَلْتُ أَنَا كَفَعَلِ أَبِي؛ ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضْتُ مَعَهُ وَ خَرَجْنَا إِلَى بَابِهِ.

۶. همان؛

إِذَا مَيِّدَانُ بِنَابِهِ، وَ فِي آخِرِ الْمَيِّدَانِ أَنَاسٌ قُعُودٌ عَدَدُ كَثِيرٍ. قَالَ أَبِي: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ الْحُجَّابُ: هَؤُلَاءِ الْقَسِيسُونَ وَ الرُّهْبَانُ. وَ هَذَا عَالِمٌ لَهُمْ، يَقْعُدُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ يَوْمًا وَاحِدًا يَسْتَفْتُونَهُ فَيُنْتِهِمُ.

فَلَفَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ رَأْسَهُ بِفَاضِلٍ رِدَائِهِ، وَفَعَلْتُ أَنَا مِثْلَ فِعْلِ أَبِي. فَأَقْبَلَ نَحْوَهُمْ حَتَّى قَعَدَ نَحْوَهُمْ، وَقَعَدْتُ وَرَاءَ أَبِي. وَرَفَعَ ذَلِكَ الْخَبْرُ إِلَى هِشَامٍ؛ فَأَمَرَ بَعْضُ غُلَمَائِهِ أَنْ يَحْضُرَ الْمَوْضِعَ، فَيَنْظُرَ مَا يَصْنَعُ أَبِي؛ فَأَقْبَلَ وَأَقْبَلَ عِدَادُ مَنْ الْمُسْلِمِينَ، فَأَحَاطُوا بِنَا وَأَقْبَلَ عَالِمُ النَّصَارَى وَقَدْ شَدَّ حَاجِبِيهِ بِحَرِيرَةٍ صَفْرَاءَ حَتَّى تَوَسَّطْنَا.

فَقَامَ إِلَيْهِ جَمِيعُ الْقِسْيَسِينَ وَالرُّهْبَانِ مُسَلِّمِينَ عَلَيْهِ، فَجَاءُوا بِهِ إِلَى صَدْرِ الْمَجْلِسِ. فَقَعَدَ فِيهِ وَاحَاطَ بِهِ أَصْحَابُهُ وَأَبِي وَأَنَا بَيْنَهُمْ، فَأَذَارَ نَظْرُهُ؛ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي: أَمِنَّا أَمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ؟ فَقَالَ أَبِي: بَلْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ. فَقَالَ: مِنْ أَيُّهُمْ أَنْتَ، مِنْ عُلَمَائِهَا أَمْ مِنْ جُهَالِهَا؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: لَسْتُ مِنْ جُهَالِهَا.

فَاضْطَرَبَ اضْطِرَاباً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَسَأَلُكَ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ.

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ ادَّعَيْتُمْ أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَطْعَمُونَ وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يُحْدِثُونَ وَلَا يُبُولُونَ؟ وَمَا الدَّلِيلُ فِي مَا تَدَّعَوْنَهُ مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: دَلِيلٌ مَا تَدَّعَى مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، يَطْعَمُ وَلَا يُحْدِثُ.

قَالَ: فَاضْطَرَبَ النَّصْرَانِيُّ اضْطِرَاباً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ: هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ لَسْتَ مِنْ عُلَمَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَلَا مِنْ جُهَالِهَا. وَأَصْحَابُ هِشَامٍ يَسْمَعُونَ ذَلِكَ. فَقَالَ لِأَبِي: أَسَأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ أُخْرَى. فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ.

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ ادَّعَيْتُمْ أَنَّ فَاكِهَةَ الْجَنَّةِ أَبَدًا غَضَّةٌ طَرِيَّةٌ مَوْجُودَةٌ غَيْرُ مَعْدُومَةٍ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: دَلِيلٌ مَا تَدَّعَى أَنَّ تَرَابَنَا أَبَدًا يَكُونُ غَضًّا طَرِيًّا مَوْجُودًا غَيْرُ مَعْدُومٍ، عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُطِعُ.

فَاضْطَرَبَ اضْطِرَاباً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ: هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ لَسْتَ مِنْ عُلَمَائِهَا؟ فَقَالَ

لَهُ أَبِي: وَ لَا مِنْ جُهَاِلَهَا. فَقَالَ لَهُ: أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ. فَقَالَ: سَلْ. فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَاعَةٍ لَا مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ لَا مِنْ سَاعَاتِ النَّهَارِ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ، يَهْدَأُ فِيهَا الْمُتَبَتِّلُ وَ يَرْقُدُ فِيهِ السَّاهِرُ وَ يُفِيقُ الْمُغْمَى عَلَيْهِ؛ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا رَغْبَةً لِلرَّاعِبِينَ وَ فِي الْآخِرَةِ لِلْعَامِلِينَ لَهَا دَلِيلًا وَاضِحًا وَ حُجَّةً بِالْغَةِ عَلَى الْجَاهِلِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ التَّسَارِكِينَ لَهَا.

قَالَ: فَصَاحَ النَّصْرَانِي صَيْحَةً؛ ثُمَّ قَالَ: يَقِيتُ مَسْأَلَةً وَاحِدَةً. وَ اللَّهُ لَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَا تَهْدِي إِلَى الْجَوَابِ عَنْهَا أَبَدًا. قَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ، فَإِنَّكَ حَانِثٌ فِي يَمِينِكَ. فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ مَوْلُودَيْنِ، وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ مَاتَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، عُمُرُ أَحَدِهِمَا خَمْسُونَ سَنَةً وَ عُمُرُ الْآخَرِ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً فِي دَارِ الدُّنْيَا. فَقَالَ لَهُ أَبِي: ذَلِكَ عَزِيرٌ وَ عَزِيرَةٌ، وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. فَلَمَّا بَلَغَا مَبْلَغَ الرِّجَالِ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ عَامًا، مَرَّ عَزِيرٌ عَلَى حِمَارِهِ زَاكِيًا عَلَى قَرْيَةٍ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا. «قَالَ أَنِّي يُخَيِّي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» وَ قَدْ كَانَ اصْطِفَاؤُهَا وَ هَذَاهُ. فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ الْقَوْلَ، غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ» سَخَطًا عَلَيْهِ بِمَا قَالَ.

ثُمَّ بَعَثَهُ عَلَى حِمَارِهِ بِعَيْنَيْهِ وَ طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ، وَ عَادَ إِلَى دَارِهِ وَ عَزِيرَةٌ أَخُوهُ لَا يَعْرِفُهُ؛ فَاسْتَضَافَهُ فَأَضَافَهُ، وَ بَعَثَ إِلَيْهِ وَلَدَ عَزِيرَةٍ وَ وَلَدَ وَلَدِهِ، وَ قَدْ شَاخُوا وَ عَزِيرٌ شَابٌّ فِي سِنِّ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً. فَلَمَّ يَزَلْ عَزِيرٌ يُذَكِّرُ أَخَاهُ وَ وَلَدَهُ وَ قَدْ شَاخُوا وَ هُمْ يَذْكُرُونَ مَا يَذْكُرُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: مَا أَعْلَمَكَ بِأَمْرِ قَدْ مَضَتْ عَلَيْهِ السُّنُونُ وَ الشُّهُورُ؛ وَ يَقُولُ لَهُ عَزِيرَةٌ، وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ، ابْنُ مِائَةٍ وَ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً: مَا رَأَيْتُ شَابًّا فِي سِنِّ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً، أَعْلَمَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَخِي عَزِيرٍ أَيَّامَ شَبَابِي مِنْكَ. فَمِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَنْتَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ: يَا عَزِيرَةُ! أَنَا عَزِيرٌ، سَخَطَ اللَّهُ عَلَيَّ يَقُولُ قُلْتُهُ بَعْدَ أَنْ اصْطَفَانِي وَ هَدَانِي؛ فَأَمَاتَنِي مِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ بَعَثَنِي لِتَزِدَا دَاوَا بِذَلِكَ يَقِينًا «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

وَهَا هُوَ هَذَا حِمَارِي وَطَعَامِي وَشَرَابِي الَّذِي خَرَجْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ؛ أَعَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا كَانَ. فَعِنْدَهَا أُيَقِنُوا، فَأَعَاشَهُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ سَنَةً؛ ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ وَآخَاهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.

فَنَهَضَ عَالِمُ النَّصَارَى عِنْدَ ذَلِكَ قَائِمًا، وَ قَامُوا النَّصَارَى عَلَى أَرْجُلِهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ عَالِمُهُمْ: جِئْتُمُونِي بِأَعْلَمَ مِنِّي وَأَقْعَدْتُمُوهُ مَعَكُمْ، حَتَّى هَتَكْنِي وَفَضَحْنِي وَ أَعْلَمَ الْمُسْلِمِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مَنْ أَحَاطَ بِعُلُومِنَا وَ عِنْدَهُ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا. لَا وَاللَّهِ لَا كَلَمْتُمْكُمْ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً وَاحِدَةً وَلَا قَعَدْتُ لَكُمْ إِنْ عِشْتُ سَنَةً؛ فَتَفَرَّقُوا وَ أَبَى قَاعِدٌ مَكَانَهُ وَ أَنَا مَعَهُ.

٧. همان؛

وَرُفِعَ ذَلِكَ الْخَبَرُ إِلَى هِشَامَ. فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ نَهَضَ أَبِي وَ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْوِلِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ. فَوَافَقَنَا رَسُولُ هِشَامَ بِالْجَائِزَةِ؛ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَتَصَرَّفَ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ سَاعَتِنَا وَ لَا نَجْلِسَ، لِأَنَّ النَّاسَ مَاجُوا وَ خَاضُوا فِي مَا دَارَ بَيْنَ أَبِي وَ بَيْنَ عَالِمِ النَّصَارَى؛ فَوَكَبْنَا دَوَابَّنَا مُنْصَرِفِينَ. وَ قَدْ سَبَقْنَا بِرَيْدٍ مِنْ عِنْدِ هِشَامَ إِلَى عَامِلِ مَدِينٍ عَلَى طَرِيقِنَا إِلَى الْمَدِينَةِ أَنَّ ابْنِي أَبِي تَرَابِ السَّاحِرِينَ، مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنَ مُحَمَّدٍ الْكَذَّابَيْنِ. بَلْ هُوَ الْكَذَّابُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي مَا يُظْهِرَانِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَرَدَا عَلَيَّ، وَ لَمَّا صَرَفْتُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ مَالًا إِلَى الْقِسِّيَّيْنِ وَ الرَّهْبَانِ مِنْ كُفَّارِ النَّصَارَى، وَ أَظْهَرَا لَهُمَا دِينَهُمَا وَ مَرَقَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ دِينَ النَّصَارَى، وَ تَقَرَّبَا إِلَيْهِمْ بِالنَّصْرَانِيَّةِ؛ فَكَرِهْتُ أَنْ أُنْكَلَ بِهِمَا لِقَرَابَتِهِمَا. فَإِذَا قَرَأْتُ كِتَابِي هَذَا فَتَادَ فِي النَّاسِ: بَرِئْتُ الذِّمَّةَ مِمَّنْ يُشَارِبُهُمَا أَوْ يُبَايِعُهُمَا أَوْ يُصَافِحُهُمَا أَوْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا، فَإِنَّهُمَا قَدْ ارْتَدَّا عَنِ الْإِسْلَامِ. قَالَ وَ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ يَقْتُلَهُمَا وَ دَوَابَّهُمَا وَ غِلْمَانَهُمَا وَ مَنْ مَعَهُمَا شَرَفْتَلَّةً.

٨. همان؛

قَالَ: فَوَرَدَ الْبَرِيدُ إِلَى مَدِينَةِ مَدِينٍ. فَلَمَّا شَارَفْنَا مَدِينَةَ مَدِينٍ، قَدَّمَ أَبِي غِلْمَانَهُ لِيُرْتَادُوا لَنَا مَثَرًا وَ يَشْرُوا لِدَوَابِّنَا عِلْفًا وَ لَنَا طَعَامًا. فَلَمَّا قَرَّبَ غِلْمَانُنَا مِنْ بَابِ

الْمَدِينَةِ، اَعْلَقُوا الْبَابَ فِي وُجُوهِنَا وَ شَتَمُونَا، وَ ذَكَرُوا عَلَيْنَا ابْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَقَالُوا: لَا نُزُولَ لَكُمْ عِنْدَنَا وَ لَا شِرَاءَ وَ لَا بَيْعَ، يَا كُفَّارُ يَا مُشْرِكِينَ يَا مُرْتَدِّينَ يَا كَذَّابِينَ يَا شَرَّ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ.

فَوَقَفَ غِلْمَانُنَا عَلَى الْبَابِ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَيْهِمْ. فَكَلَّمَهُمْ أَبِي وَ لَيْتَنَ لَهُمُ الْقَوْلَ، وَ قَالَ لَهُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَغْلُظُوا. فَلَسْنَا كَمَا بَلَّغَكُمْ وَ لَا نَحْنُ كَمَا تَقُولُونَ، فَاسْمَعُونَا. فَقَالَ لَهُمْ: فَهَنَّا كَمَا تَقُولُونَ. افْتَحُوا لَنَا الْبَابَ وَ شَارُونَا وَ بَايَعُونَا كَمَا تُشَارُونَ وَ تَبَايَعُونَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ.

فَقَالُوا: أَنْتُمْ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ، لَأَنَّ هَؤُلَاءِ يُوَدُّونَ الْحِزْبِيَّةَ، وَ أَنْتُمْ مَا تُؤَدُّونَ. فَقَالَ لَهُمْ أَبِي: فَافْتَحُوا لَنَا الْبَابَ وَ أَنْزِلُونَا، وَ خُذُوا مِنَّا الْحِزْبِيَّةَ كَمَا تَأْخُذُونَ مِنْهُمْ. فَقَالُوا: لَا نَفْتَحُ وَ لَا كَرَامَةَ لَكُمْ، حَتَّى تَمُوتُوا عَلَى ظَهْرِ دَوَابِّكُمْ جِيَاعاً أَوْ تَمُوتَ دَوَابُّكُمْ تَحْتَكُمْ.

فَوَعِظَهُمْ أَبِي، فَازْدَادُوا عُتُوًّا وَ نُشُوزًا. قَالَ: فَتَنَّى أَبِي رَجُلَهُ عَنْ سَرِّجِهِ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: «مَكَانَكَ يَا جَعْفَرُ! لَا تَبْرَحْ»؛ ثُمَّ صَعِدَ الْجَبَلَ الْمُطَّلَّ عَلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ، وَ أَهْلُ مَدْيَنَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ مَا يَصْنَعُ. فَلَمَّا صَارَ فِي أَعْلَاهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْمَدِينَةَ وَ جَسَدِهِ؛ ثُمَّ وَضَعَ إِصْبَعِيهِ فِي أُذُنَيْهِ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا إِلَى قَوْلِهِ بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. نَحْنُ وَ اللَّهُ بِقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».

فَأَمَرَ اللَّهُ رِيحًا سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً، فَهَبَتْ وَ احْتَمَلَتْ صَوْتَ أَبِي، فَطَرَحَتْهُ فِي أَسْمَاعِ الرِّجَالِ وَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ. فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ إِلَّا صَعِدَ السُّطُوحَ وَ أَبِي مُشْرِفٌ عَلَيْهِمْ.

وَ صَعِدَ فِي مَنْ صَعِدَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ مَدْيَنَ كَبِيرُ السِّنِّ؛ فَظَنَرَ إِلَى أَبِي عَلَى الْجَبَلِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «اتَّقُوا اللَّهَ يَا أَهْلَ مَدْيَنَ؛ فَإِنَّهُ قَدْ وَقَفَ الْمَوْقِفَ الَّذِي وَقَفَ فِيهِ شُعَيْبُ (عليه السلام) حِينَ دَعَا عَلَى قَوْمِهِ. فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَفْتَحُوا لَهُ الْبَابَ وَ

لَمْ تَنْزِلُوهُ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ الْعَذَابُ؛ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَعَذَرْتُ مِنْ أَنْذَرِ.

فَفَزَعُوا وَ فَتَحُوا الْبَابَ، وَ أَنْزَلُونَا. وَ كَتَبَ بِجَمِيعِ ذَلِكَ إِلَى هِشَامٍ. فَأَرْتَحَلْنَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي. فَكَتَبَ هِشَامٌ إِلَى عَامِلِ مَدْيَنَ، يَأْمُرُهُ بِأَنْ يَأْخُذَ الشَّيْخَ فَيَقْتُلَهُ. ﷺ وَ صَلَّوْا تَهُ. وَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِ مَدْيَنَةِ الرَّسُولِ أَنْ يَحْتَالَ فِي سَمِّ أَبِي فِي طَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ. فَمَضَى هِشَامٌ وَ لَمْ يَنْتَهِي لَهُ فِي أَبِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ.

٩. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٨، ص ١٨٢ و ١٨٣، ح ٢٠٦.

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُكَ كَانِي عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَ النَّاسُ يَصْعَدُونَ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ حَتَّى إِذَا كَثُرُوا عَلَيْهِ تَطَاوَلَ بِهِمْ فِي السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ النَّاسُ يَتَسَاقَطُونَ عَنْهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا عَصَابَةٌ يَسِيرَةٌ. فَفَعَلَ ذَلِكَ خَمْسَ مَرَّاتٍ؛ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَتَسَاقَطُ عَنْهُ النَّاسُ، وَ يَبْقَى تِلْكَ الْعَصَابَةُ. أَمَّا إِنْ قَسَمَ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ فِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ. قَالَ: فَمَا مَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا نَحْوًا مِنْ خَمْسٍ حَتَّى هَلَكَ.

١٠. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص ٢٦٢، ح ٤٣.

عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ الْفَرَّاءِ قَالَ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام انْقَلَعَ ضَرْسٌ مِنْ أَضْرَاسِهِ، فَوَضَعَهُ فِي كَفِّهِ؛ ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا جَعْفَرُ! إِذَا أَنَا مِتُّ وَ دَفَنْتَنِي فَأَدْفِنُهُ مَعِي. ثُمَّ مَكَثَ بَعْدَ حِينٍ، ثُمَّ انْقَلَعَ أَيْضًا آخَرُ، فَوَضَعَهُ عَلَى كَفِّهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. يَا جَعْفَرُ! إِذَا مِتُّ فَأَدْفِنُهُ مَعِي.

١١. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص ٤٨١، ح ٢.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَبِي مَرِضٌ مَرَضًا شَدِيدًا حَتَّى خَفْنَا عَلَيْهِ. فَبَكَأَ بَعْضُ أَهْلِهِ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَتَنَظَّرَ. فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ بِمَيِّتٍ مِنْ وَجَعِي هَذَا، إِنَّهُ أَتَانِي اثْنَانِ، فَأَخْبَرَانِي أَنَّي لَسْتُ بِمَيِّتٍ مِنْ وَجَعِي هَذَا. قَالَ: فَسَبْرًا وَ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمُكَّتْ، فَبَيَّنَّا هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ....

١٢. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص ٢٠٠.

عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ أَبِي قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَرَضِهِ: يَا بُنَيَّ! ادْخُلْ أَنَسًا مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَشْهَدَهُمْ. قَالَ: فَأَدْخَلْتُ عَلَيْهِ أَنَسًا مِنْهُمْ. فَقَالَ: يَا جَعْفَرُ! إِذَا أَنَا مِتُّ فَعَسَلْنِي وَكَفَّنِي وَارْفَعْ قَبْرِي أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَرُشَّةَ بِالْمَاءِ. فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ: يَا أَبَتِ! لَوْ أَمَرْتَنِي بِهَذَا لَصَنَعْتُهُ وَ لَمْ تُرِدْ أَنْ أَدْخُلَ عَلَيْكَ قَوْمًا تُشْهَدُهُمْ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! ارْذُتْ أَنْ لَا تُتَنَازَعَ.

بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰، ح ۲۴؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۷.

عَنِ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: كَتَبَ أَبِي (علیه السلام) فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ أَكْفَنَهُ فِي ثَلَاثَةِ آثَابٍ: أَحَدُهَا رِذَاءُ لَهُ حَبْرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ ثَوْبٌ آخَرُ وَ قَمِيصٌ. فَقُلْتُ لِأَبِي (علیه السلام): لِمَ تَكْتُبُ هَذَا؟ فَقَالَ: أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ النَّاسُ. وَإِنْ قَالُوا كَفَنَهُ فِي أَرْبَعَةٍ أَوْ خَمْسَةٍ فَلَا تَفْعَلْ. وَ عَمَّنِي بِعِمَامَةٍ وَ لَيْسَ تُعَدُّ الْعِمَامَةُ مِنَ الْكَفَنِ. إِنَّمَا يُعَدُّ مَا يُلْفُ بِهِ الْجَسَدُ.

بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۱۴، ح ۸.

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنِ الرِّضَا (علیه السلام) قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) حِينَ احْتَضَرَ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْفَرُوا لِي وَ شَقُّوا لِي شَقًّا؛ فَإِنْ قِيلَ لَكُمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لِحَدِّ لَهُ فَقَدْ صَدَقُوا.

۱۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۴۸۱، ح ۲؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۱۰۷.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: إِنَّ أَبِي مَرَضَ مَرَضًا شَدِيدًا.... قَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّ اللَّذَيْنِ أَتَيَانِي مِنْ وَجْعِي ذَلِكَ، أَتَيَانِي فَأَخْبَرَانِي أَنِّي مَيِّتٌ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَمَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۱۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۴۸۲، ح ۶.

أَبُو سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَبِي مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ؛ فَأَوْصَانِي بِأَشْيَاءَ فِي غُسْلِهِ وَفِي كَفْنِهِ وَفِي دُخُولِهِ قَبْرِهِ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَتَاهُ! وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مُنْذُ اشْتَكَيْتَ أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْكَ الْيَوْمَ، وَمَا رَأَيْتُ عَلَيْكَ أَثَرَ الْمَوْتِ. قَالَ: يَا بُنَيَّ! أَمَا سَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام نَادَانِي مِنْ وَرَاءِ الْجُدْرَانِ: يَا مُحَمَّدُ! تَعَالَى عَجَلُ.

١٥. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص ٤٨٢، ح ٧.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ بِلَيْلَةٍ [لَيْلَةٍ] قُبِضَ وَهُوَ يُنَاجِي؛ فَأَوْصَاهُ إِلَيْهِ يَبْدِهِ أَنْ تَأَخَّرَ. فَتَأَخَّرَ حَتَّى فَرَغَ مِنَ الْمُنَاجَاةِ، ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُقْبِضُ فِيهَا وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: وَحَدَّثَنِي أَنَّ أَبَاهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ أَتَاهُ بِشَرَابٍ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا وَقَالَ: اشْرَبْ هَذَا. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ أَنْ أُقْبِضَ فِيهَا، فَقُبِضَ فِيهَا.

١٦. الخرائج و الجرائع، ج ٢، ص ٧١١، ح ٧.

مَا رُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: يَا بُنَيَّ! هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُهَا وَكَذَلِكَ وَضُوءُهُ قَرِيبًا. فَقَالَ: أَرَيْقُوه أَرَيْقُوه؛ فَظَنَنَّا أَنَّهُ يَقُولُ مِنَ الْحَمَى. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ أَرْقُهُ. فَأَرَقْتَاهُ فَإِذَا فِيهِ قَارَةٌ.

١٧. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٨، ص ١٨٣، ح ٢٠٧.

أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ رَجُلًا كَانَ عَلَى أُمِّيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَرَأَى فِي مَنَامِهِ؛ فَقِيلَ لَهُ: انْطَلِقْ فَصَلِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام؛ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَعْسَلُهُ فِي الْبُقْعِ. فَجَاءَ الرَّجُلُ فَوَجَدَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام قَدْ تَوَفَّى.

١٨. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص ٢١٧، ح ٤.

أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِمِائَةِ دِرْهَمٍ لِمَاتِمِهِ؛ وَكَانَ يَرَى ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: اتَّخِذُوا لِآلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَقَدْ شَغِلُوا.

١٩. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٦، ص ٢٢٠، ح ٢٥؛ الكافي (ط -

(الإسلامية)، ج ٥، ص ١١٧، ح ١.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ! أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَكَذَا لِنَوَادِبَ تَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنْىَ أَيَّامٍ مَنَى.

٢٠. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١٥٨.

وَوُلِدَ عليه السلام بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَفُضَّ فِيهَا سَنَةُ أَرْبَعِ عَشْرَةٍ وَمِائَةٍ، وَسَنَتُهُ يَوْمَئِذٍ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً، وَهُوَ هَاشِمِيٌّ مِنْ هَاشِمِيَّيْنِ، عَلَوِيٌّ مِنْ عَلَوِيَّيْنِ، وَقَبْرُهُ بِالْبَقِيعِ مِنْ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلّى الله عليه وآله.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٦، ص ٢١٢، ح ١.

..... إعلام الورى:..... وَفُضَّ عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةٍ وَمِائَةٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ، وَ قِيلَ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ؛ وَقَدْ تَمَّ عُمُرُهُ سَبْعًا وَخَمْسِينَ سَنَةً.... وَكَانَ فِي أَيَّامِ إِمَامَتِهِ بِقِيَّةَ مُلْكِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَ تُوُفِّيَ فِي مُلْكِهِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٦، ص ٢١٧، ح ١٩.

المصباح للكفعمى:..... وَ مَضَى عليه السلام يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ سَابِعَ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّ عَشْرَةٍ وَمِائَةٍ، وَ لَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً. سَمَّاهُ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ.

٢١. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٦، ص ٢١٦، ح ١٥.

المناقب لابن شهر آشوب:..... كَانَ فِي سِنَى إِمَامَتِهِ مُلْكُ الْوَلِيدِ بْنِ يَزِيدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ هِشَامَ أَخُوهُ وَ الْوَلِيدِ بْنِ يَزِيدَ وَ إِبْرَاهِيمَ أَخُوهُ. وَ فِي أَوَّلِ مُلْكِ إِبْرَاهِيمَ قُبِضَ. وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُ بَابُوئِهِ: سَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْوَلِيدِ بْنِ يَزِيدَ. وَ قَبْرُهُ بِبَقِيعِ الْغَرْقَدِ.

٢٢. الكافى (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص ٢٥١، ح ٥.

لَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَمَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالسَّرَاجِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ

يَسْكُنُهُ حَتَّى قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي بَيْتِ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى خَرَجَ بِهِ إِلَى الْعِرَاقِ، ثُمَّ لَا أَدْرِي مَا كَانَ.

## منابع فصل ششم

١. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ٢٧١.

وَهُمْ سَبْعَةٌ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام، وَكَانَ يُكَنَّى بِهِ. وَ  
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَأُمُّهُمَا أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِبْرَاهِيمُ،  
وَعَبِيدُ اللَّهِ دَرَجَا أُمُّهُمَا أُمُّ حَكِيمٍ بِنْتُ أُسَيْدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الثَّقَفِيَّةِ، وَعَلِيٌّ، وَزَيْنَبُ  
لَا أُمَّ وَلَدٍ. وَأُمُّ سَلَمَةَ لَا أُمَّ وَلَدٍ. وَقِيلَ إِنَّ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ابْنَةً وَاحِدَةً فَقَطُّ أُمُّ  
سَلَمَةَ، وَاسْمُهَا زَيْنَبُ.

٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١٧٦ و ١٧٧.

... وَ لَمْ يُعْتَقَدْ فِي أَحَدٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الْإِمَامَةِ، إِلَّا فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام خَاصَّةً. وَ كَانَ أَخُوهُ عَبْدُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يُشَارُ  
إِلَيْهِ بِالْفَضْلِ وَ الصَّلَاحِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى بَعْضِ بَنِي أُمَيَّةَ، فَأَرَادَ قَتْلَهُ؛ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُ: لَا تَقْتُلْنِي فَأَكُونَنَّ لِلَّهِ عَلَيْكَ عَوْنًا، وَ اسْتَقْبَلْنِي أَكُنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَوْنًا. يُرِيدُ  
بِذَلِكَ أَنَّهُ مِمَّنْ يَشْفَعُ إِلَى اللَّهِ فَيُسَفِّعُهُ. فَقَالَ لَهُ الْأُمَوِيُّ: لَسْتُ هُنَاكَ. وَ سَفَّاهُ  
السَّمِّ فَقَتَلَهُ.



